

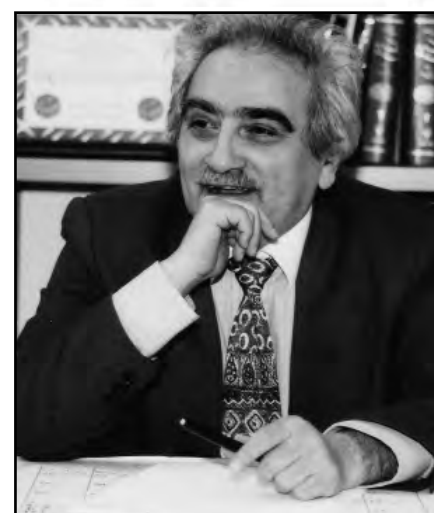
حمید سمندریان

فقدان پدر تئاتر معاصر



**رژیم اسلامی
لولو خور خوره زنان!**





آدمی که عادت کرده مزخرف بگوید، به یکی دو تا و صد تا، هم رضایت نمی دهد! سابق بر این روضه خوان ها از این بابت سنگ تمام می گذاشتند. لابد شنیده اید که غائله کربلا و فاجعه عاشورا با صد جور قصه و حکایت دروغ و غلو در روضه خوانی ها عنوان می شد تا از مردم گریه بگیرند و به قول خود روایت دست اول باشد و هر بار وقتی می خواستند به صحرای کربلا بزنند برای گریاندن مردم یک روایت «من در آری»، از مظلومی امام حسین و اسرا و از طرفی ظلم و شقاوت شمر و اشقیا می گفتند!

«خمینی» از نجف و بعد فرانسه و سپس از طریق «بی بی سی» این مزخرف گویی ها را سیاسی کرد و مثلث بیق (بنی صدر، یزدی، قطب زاده) در پاریس و بعد حلاو خوران نعش انقلاب در تهران و سایر انقلابیون هوادار او و احزاب سیاسی هم صد جور «مزخرف» دیگر بر اساس مزخرفات امام و اطرافیانش ساختند وقتی خمینی در پاریس گفت: شاه پول نفت را به حساب خود در بانک های خارجی واریز می کند؟!.

در تهران نیز «مهندس سحابی» یکی از ملی / مذهبی های آن زمان، ضمن تکرار دروغ خمینی، یک وعده سر خرمن و خر رنگ کن هم به آن افزود که در: حکومت خمینی ما از

زعمای رژیم کله خر خورده اند؟!!

می آید) گذاشت. در همین حیص و بیص شوهرش رسید و از زن پرسید: این کله چیه؟

در آمدن نفت، سهم هر فرد را ماه به ماه در خانه هایشان می بریم و به خودشان می پردازیم... (خمینی هم آن را تکرار کرد) بعدها این مزخرف گویی به آب و برق رایگان هم کشید و این مزخرف گوی آخری رژیم که احمدی نژاد باشد، بشکه نفت را بغل کرد و به مردم گفت:

نفت را سر سفره های شما می آورم! در دوره دوم ریاست جمهوری کار «مزخرف گویی» او «جهانی» شد از جمله بابت مدیریت جهان انکار دین موسی و دین عیسی! و این که فقط اسلام دین الهی است تا این که معاون او هم در مزخرف گویی سنگ پا را از محمود مشنگ قرض کرد و گفت کتاب مقدس «تلمود» در ۲۵۰۰ سال پیش، یهودیان را تشویق به قاچاق و مواد مخدر و قرص شیشه! کرده است این یارو، معاون آن مرتیکه محمود رییس جمهور، دیکتاتوری تزار را انکار کرد و گفت: انقلاب اکتبر در روسیه را هم صهیونیست ها به راه انداختند! (؟!)

در وجه داخلی از رهبر حاضر تا سایر عمله و اگر رژیم این مزخرف گویی آنقدر هست که همگی روی امامشان را هم سفید کرده اند. انگار امام در آن زمان منباب ولیمه رهبری، در جماران یک سفره بزرگ پهن کرده بود و به همه آنهایی که در دوران او بودند و سایرینی که بعدها آمدند، یک وعده خوراک مغز خر خورنده بود. در حالی که بعدها معلوم شد خیلی از آنها به قول مردم نه این که خرنده بلکه یک طویله خرنده!

سابق بر این رمال ها به زن هایی که از شوهرشان شاکی بودند می گفتند اگر یک وعده مغز خر به خورد آنها بدهند، شوهره را مطیع و منقاد خود خواهند کرد. زمانی یک رمال چنین توصیه ای به زنی کرده بود. او روزی به چاله خرگشی رفت و یک کله خر دست و پا کرد و به خانه آورد و در کنار حوض نشست و با کمک زن همسایه آن را پاک و ترو تمیز می کرد که به یزد و به جای گوساله به خورد شوهره بدهد. وقتی کله خرا تمیز کرد. آن را توی یک سینه قرار داد و روی کوله سنگی حوض (آنجا که آب از تنبوشه کوچ به حوض

زن گفت: والله، یک کلاغ سر هره نشسته بود و یکهو این کله از منقارش توی حیاط افتاد! شوهر پذیرفت و به اتاق رفت. همسایه آنها در آن خانه که در پاک کردن کله خر به زن، کمک می کرد، وقتی این گفتگوی زن و شوهر را شنید به زن گفت: بلند شو! بلند شو بی خود زحمت پاک کردن کله خر را نکش! شوهری که نمی فهمه که کلاغی که چهار سیر وزن نداره چطور کله چهار منی رو به منقار کشیده و سر هره دیوار نشسته - و چتو این کله به این بزرگی از اون بالا یک راست افتاده توی سینی سر حوض - این دیگه مغز خر نخورده بلکه یک الاغ حسابه!

فقدان پدر تأثر معاصر ایران!

تأثر در زنجیر استبداد، نگذاشت تا او آخرین

وصیت اش را به روی سن برد!

اولین بار نام «حمید سمندریان» را در دهه ۱۳۴۰ از زنده یاد محمدعلی جعفری هنرمند تأثر شنیدم. مثل این که سمندریان تازه از آلمان آمده بود که جعفری از او ذکر خیری کرد و گفت که حمید هنگام جوانی با حسین خیرخواه و شباویز هنرمندان تأثر فردوسی حشر و نشر داشت و کار می کرد و به وسیله آنها به عبدالحسین نوشین معرفی شد و مدتی زیر نظر او تعلیم می دید.

جعفری می گفت: آن زمان سمندریان جوان، شوق و ذوق زیاد و استعداد فراوانی به تأثر داشت! بعدها شنیدم که دوره تأثر حرفه ای را گذراند، به مدت دو سال نزد یکی از استادان معروف آلمانی به نام «ادوارد مارکس».

در همین حال بود که اولین نمایشنامه او در تهران به روی سن آمد که در آن، من غیر از سمندریان فقط خانم هنرمند «فرزانه تأییدی» یادم هست که در «مجله فردوسی» بسیار تأییدشان کردیم. همان هفته که مطلب چاپ شده بود به جعفری و رفقاییش گفتم: این هنرمند (سمندریان) در آینده غول تأثر خواهد شد...!

«سمندریان» با نمایشنامه های دیگری باز هم بسیار درخشید. شاگردان صاحب نامی داشت که با وجود معروفیت و شهرت بسیار، ولی با این حال عده زیادی با علاقه به کلاس او می رفتند و بسیار می آموختند. تعداد کثیری شاگردان جوانی هم داشت. نوعی «هنر پیشه های متفاوت» که دوره تأثر متفاوتی را می دیدند که او در ایران پایه گذاری کرد.

او یک «غول محبوب تأثر» بود! که با انقلاب اسلامی ۵۷- سنگ اصلی اش به آیین قدی عالم هنر خورد و تأثر و سینما - که سینما لنگان لنگان هست و تأثر با تمام اجزای نیم بند، در فشار و سانسور و لال بازی «مخنث» شده است!

«سمندریان» گرچه در اواخر عمر از سوی دوستان و شاگردانش قدر دید ولی همیشه آرزوی اجرای نمایشنامه «گالیله» را داشت و چه با اصرار و انگار که گویی «آخرین حرفش» در روی سن بود ولی اجازه نیافت و نتوانست... تا «وصیت نامه اش» را در روی سن به نمایش بگذارد و رفت. بدین ترتیب حمید سمندریان پدر نسل امروز تأثر ایران بود که هفته گذشته جهان را بدرود گفت و «تأثر معاصر ایران» «یتیم» شد! ... و افسوس!!!



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟!؟

سخن دوست:

مشکلات راه

– «چرا بعضی از فروشگاه ها مجله فردوسی را زیر نشریات رایگان و یا دور از دسترس مردم قرار می دهند؟ بهتره قبول فروش نکنند!»

● مشکلات طریقت عنان متاب ای دل / که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز /.

فرصت برای تحقیق

– «چون بعضی مقالات شما از نظر ما دانشگاهیان «ارزش تحقیقی و

کوری عصاکش کور دگر بود!

می‌گویند از کوزه همان می تراود که در اوست. در چندین ماه اخیر رژیم تهران برای حفظ بقای ستون های فرور بخته حکومت بشار اسد (همچون ارکارن لـرزان حکومت تهران) به آن کشور «لباس شخصی» صادرات داشته است و سوقات شعائر دینی: «تجاوز دسته جمعی به زنان دستگیر شده و زندانی» به اضافه دستور العمل هایی که ۱۰ ماه است که حکومت سوریه را روز به روز به رسوایی بیشتر کشانده است!

به «اسد» گفت مادرش روزی که به کنار حوض مرو! / رفت و افتاد و ناگهان در عوض / بچه جان حرف مادرت بشنو! /.

حال و احوال...

روشنک!

● این نتیجه اعتماد زیادی به آرشیو اینترنتی ست و همکاران جوان ما که نشان به گل های جاویدان در ایران قد نمی دهد!

نبش قبر سلاطین!

– «نتیجه گیری از مقالات ناصر شاهین پر» در کل این است که نهاد پادشاهی از دوران باستان به زور و قدرت بوده و نه به انتخاب و اتکالی ملت».

● حالا می فرمایید کدام پادشاه و سلطان را نبش قبر کنیم تا شهادت بدهد با رأی مردم به قدرت رسیده است، نه زور شمشیر!؟

گپ و گفت:

۱- «اجلاس اعضای چند سازمان در تالار تلویزیون کانال یک چه مزیتی دارد که عکس و تفضیلات آن را چاپ می کنید که سایر اجلاس های سیاسی دیگر چنین مزیتی ندارند حتی به اندازه یک خبر ساده؟»
– آن اجلاس ها بدون فراخوانی

عمومی بود و یواشکی دور هم جمع می شدند و چند جور شرط و شروط دارند که در اجلاس همبستگی خلیج فارس چنین وضعی نبود.

xxx

۲- «چندین شماره است که از نویسندگان مورد علاقه ما خانم شکوه میرزادگی و اسماعیل نوری علاء مقاله ای چاپ نمی شود».
– جناب نوری علاء جراحی قلب داشتند و همسر ایشان خانم شکوه میرزادگی هم در کنار بستر ایشان در بیمارستان!

xxx

۳- «کمتر ایرانی است که از ماهیت جنایتکار و فساد و اعتیاد و تروریسم رژیم چه بسیار نداند آیا تکرار آن هادر «فردوسی امروز» ذکر مصیبت نیست؟»

– ضمن ضرورت، این که باید به هم میهنان مرتب یادآوری کرد حالا می فرمایید به جای مطالب سیاسی و اجتماعی قصه کلثوم ننه چاپ

کنیم؟!؟

xxx

۴- «در این برهوت هنری اگر دو سه تأثیر یا نمایشگاه در لس آنجلس بر پا می شود، چرا در مجله منعکس نمی کنید؟»

– این «برهوت» ضمناً آنقدر ولنگ و واز هست که ما پامان به همه جا نمی رسد ولی مسئولین تأثرها و نمایشگاه ها لااقل در حد یک خبر می توانند اطلاعی به ما بدهند!

خارج از محدوده؟!؟

تمامیت ارضی ایران

● در مورد «خودمختاری» و یا «فدرال» در ایران حتی به صورت برخورد عقاید و آراء هم آن را مطرح نکنید.

– ما به تمامیت ارضی ایران ایمان داریم و ایران را متعلق به همه اقوام ایران می دانیم.

با کدام نیرو؟

● این چند دار و دسته کمونیستی با چه نیرویی در رسانه ها مردم را به «انقلاب» علیه رژیم تشویق می کنند. آن هم با تجربه انقلابی که این همه نکبت داشته است!؟

– آنها خودشان بهتر می دانند که در ایران نیرویی ندارند و بیشتر خواهان اتحاد کارگران و انقلاب آنان هستند که شاید از این نمد هم «کلاهی» برای خودشان دست و پا کنند!

پیشنهاد اجرایی؟

● گفتگو با شاهزاده رضا پهلوی از کانال یک شنیدنی بود ولی از مردم نخواستند که برای رهایی ایران چه پیشنهادی دارند!

– هر پیشنهادی باید ضمانت اجرایی هم داشته باشد و امکانات مردمی و امیدواریم چنین موقعیتی فرا برسد.

تسهیلات صیغه ای؟!؟

● آنقدر که آخوندها نگران پایین تنه آقایان هستند لطفی فرموده یک «خانه عفاف» هم در لس آنجلس دایر کنند برای «صیغه» کردن «زینب کماندوهای» اسلامی!؟

– در ایران و امارات و کشورهای همسایه، دستشان از این بابت خیلی «بند» است و شاید به یکی دوتا از عوامل خود این مأموریت «جاکشی شرعی» را واگذار کنند!؟



همبستگی و همدردی

با روزنامه نگاران و زندانیان سیاسی ایران در پاریس!

به همت سازمان خبرنگاران بدون مرز و فعالان سیاسی ایران، تظاهراتی گویا از وضعیت روزنامه نگاران و زندانیان سیاسی در ایران در پیاده رو خیابان شانزه لیزه پاریس و مقابل «ایران ایر» و چگونگی زجر و شکنجه آنها به نمایش گذاشته شد که ساعت ها هزاران فرانسوی و خبرنگاران روزنامه به نظاره آن ایستادند.

عیش دیشلمه!

روزنامه «اعتماد» نوشت: آیت الله صافی به نامه یک دختر بد حجاب پاسخ داد.

— یا منو ببر به خونه اتون یا بیا به خونه ما ...!

دیدار عیاشانه!

روزنامه «رسالت» نوشت: «رهبر معظم با بیش از هزار نفر زنان نخبه جهان اسلام دیدار کرد».

— وصف العیش، نصف العیش!
حضور آگاهانه؟!!

روزنامه «کیهان»: رهبر رژیم در اجلاس زنان اسلامی گفت: حضور آگاهانه زنان در بیداری اسلامی پیشرفت و پیروزی آن را تضمین می‌کند!

— «حضور آگاهانه» صدها زن و دختر ایرانی موجب شده که به عنوان «محاربه» در زندان‌های رژیم به سر ببرند!

اقدام مافیایی!

روزنامه «ملت ما» نوشت: کمیسیون «مبارزه با مافیا» در مجلس تشکیل شد.

— مگر چاقو، دسته اش را هم می برد؟!!

عبرت تاریخ

علی خامنه ای گفت: در حمایت از قیام های منطقه، ملاحظه هیچ قدرتی را نخواهیم کرد.

— حضرت رهبر یادش نرود که کلنل معمر قذافی دلارهای نفتی و عمر منحوسش را روی همین غلط های زیادی گذاشت، حالا آن چوبی را که بعد از کشته شدنش، به ماتحتش فرو کردند پیشکش «آقا»!!

خنجر طلایی!

روزنامه «راه مردم» نوشت: ایران کلید طلایی حل بحران سوریه است.

— اراذل و اوباش سپاه را از آنجا برگردانید نفت رایگان ندهید! دلارهای درآمد مردم ایران را برای آدمکشی بشار نفرستید!

پول های پنهانی!

احمدی نژاد گفت: خرج های بیهوده را متوقف می کنیم.

— پول هایی را هم که ذخیره کرده اید

و از حساب های بانکی و گاو صندوق های خودتان بیرون بکشید!
حلال اسلامی!

روزنامه «ایبار» نوشت: برادر رئیس جمهور کره جنوبی به جرم رشوه خواری بازداشت شد.

— بدشانسی اشان است که احکام اسلامی در آنجا نیست، ولی فقیه ندارند و نمی توانند به راحتی رشوه و دزدی را حلال می کنند!

خیالات!

روزنامه «صنعت» نوشت: محترکران خانه های خالی ممنوع الخروج می شوند.

— خیال می کنید برای یک سفر تفریحی (گیریم دو ماهه) از خیر سودهای کلان اشان می گذرند؟!!

مرغ و تخم آن!

روزنامه «جمهوری اسلامی» نوشت: وعده ارزانی مرغ کی محقق می شود!

— فعلاً تخمش را بخورید تا بعد ...!

خوابنما!

پزشک علی اکبر ولایتی مشاور بین المللی رهبر گفت: جهان اسلام یکی از قطب های آینده می شود.

— لابد به رهبری سید علی خامنه ای و حکومت شیعی و رشکسته ی که مسلمانان جهان می خواهند سر به تن هیچ کدام از وراث امام راحل نباشد؟!!

کدام مردم؟

روزنامه «ملت ما» نوشت: توسعه اقتصادی در گرو سپردن امور به مردم

است!

— مردمی که در جمهوری اسلامی نه سر پیاز هستند و نه ته پیاز؟!
خیرخواهی جوازی!

روزنامه «رسالت» نوشت: دولت به خیرخواهی مراجع تقلید گوش دهد.

— اگر می خواهد «خیر» ببیند جواز واردات کالای «مافیای مراجع تقلید» را زیادتر کند!

مژده به مختلسین

روزنامه «سیاست روز» نوشت: اقتصاد ایران ارز سه نرخی را پس می زند!

— مفت چنگ منتظران اختلاس های چند میلیون دلاری حکومتی!

رغبت به چی؟

روزنامه «فرهیختگان» نوشت: رغبت مسلمانان برای همبستگی با محوریت جمهوری اسلامی.

— رغبت به خاطر زبان خوش رژیم؟ ادامه خرابکاری و عملیات تروریستی در کشورهای اسلامی؟ یا رغبت به «مذهب شیعه اثنی عشری» و ظهور امام زمان؟!!

ساده لوحی یا جیره؟

روزنامه «راه مردم» نوشت: عملکرد سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران در دنیا کم نظیر است!

— مثل این که «فپی» های حیدر مصلحی را قبول کردند یا جیره وزارت اطلاعات زیادتر شده است؟!!

همزیستی تشیع با کمونیست چینی!

از دمپایی تا لعبت های ختا و ختن و خوراک سگ و گربه!؟

سرمایه» که چین مدت هاست در راه اندازی یک شاهراه به شمال کشورمان، سرمایه گذاری کرده و از این شرط امپریالیستی هم بدتر که کارگش را هم از چین بیاورد (که آورده و در حدود ۶۰۰ نفر) و اما این کارگران چینی (صدر حمت به افغانی ها) بعضی از عادات و اطوار و اخلاق خود را هم همپای سایر محصولات و کالاها و اجناسشان به ایران آورده اند و یکی از کارگران ایرانی در این آزادراه شمال به خبرگزاری پارس گفته است: در این منطقه به هیچ عنوان گربه یا سگ ولگرد نمی بینید چون چینی ها آن ها را شکار کرده و پس از سه روز نگهداری و تزریق واکسینه خاص، سگ و گربه ها راکشته و از آن ها غذای باب طبع خودشان را تهیه می کنند!

علاوه بر اینها به زودی «مشاوران چینی راه سازی» هم به ایران می رسند...

بدین ترتیب جا دارد که حکومت اسلامی — که تجربه ای در صدور زن و دختر به امارات و کشورهای همسایه دارد ـ با وجود این همه از واردات کالا و اجناس چینی، تعدادی هم از زنان و دختران چینی «لعبتان ختا و ختن» را هم برای تسهیلات «امور جنسی» جوانان ایرانی که هزینه ازدواج را ندارند، به ایران وارد نماید.

وقتی که چین «دمپایی» به ایران صادر می کنند گفش کهنه آنها هم غنیمت است! تا جوانان به قول حضرت اجل سعدی: هر شب صنمی در بر گیرند و هر روز جوانی، از سرگیرند! که جوانان عزب ایران محال است با چنین لعبتان چینی و حسن طلعت آنان، دیگر «گرد مناهی گردند و قصد تباهی کنند»؟!...

مسلم این که با این گونه واردات، از تعداد کثیر زن ربایی و دختر ربایی و تجاوز به عنف هم کاسته می شود گرچه مصداق «زیره به کرمان برده است و خرما به بصره»!

آقای ناصر محمدی

دوست و همکار عزیز و گرامی در هفته نامه کیهان — لندن درگذشت برادر دلبدتان را به شما و خانواده گرامی صمیمانه تسلیت می گوئیم و سلامت همه شما را آرزو مندیم.

عسل پهلوان، عباس پهلوان



شهram همایون
روزنامه نگار

بدون پرچم هرگز!

این خفت دهند که تنها وسیله ای شوند که بنیادی بتواند کمک های مالی دریافت کند. من از این دوستان می پرسم: اگر در اجتماعی به منظور بحث و تبادل نظر در رابطه، سرنوشت یک مملکت، نباید پرچم گذاشت این پرچم به چه درد و چه مهمی می خورد و کجا باید از آن استفاده کرد؟ گویا دوستان از پرچم تنها به عنوان گل سینه استفاده می کنند و آن هم نه برای ابراز عقیده بلکه تنها برای زیبایی و آراستن لباس خود. هفته ی قبل که فیلم این کنفرانس منتشر شد آنقدر غمگین بودم که نمی دانستم چه کنم؟ کجا فریاد بزنم! دردم را با که بازگو کنم. این را داشته باشید تا مجله ی فردوسی به دستم رسید. طبق معمول در صفحه ی استاد الهی تأمل کردم دیدم عباس خان پهلوان، تیتیری از مطلب انتخاب کرده است با این عنوان که: «ایرانی ها با پرچم شیر و خورشید در المپیک لندن شرکت کنند».

خوب شما قضاوت کنید چه تفاوتی است بین مردی که از هموطنانش می خواهد در یک اجتماع بین المللی — که حتی ربطی هم به کشور ما ندارد و احتمالاً تیمی هم از ما آنجا نخواهد بود - با پرچم شیر و خورشید حضور پیدا کنند - و دوستانی که با هدف سیاسی و بحث پیرامون مسائل اجتماع و کشور ما به دعوت یک بنیاد خارجی گرد هم می آیند اما می پذیرند که پرچم نباشد.

اما از این بدتر را بشنوید که بعضی از آن ها می گویند شرط شرکت ما در این اجلاس نبودن پرچم بوده است. «نبودن پرچم شیر و خورشید» یعنی بودن پرچم جمهوری اسلامی و این تعارف ندارد اما نمی شود آن را امروز از ذهن به عمل تبدیل کرد. امروز گفته می شود پرچم شیر و خورشید نباشد و - جلسات سیاسی بی پرچم باشد - و مرحله بعد، مسلم این که شاهد ظهور پرچم جمهوری اسلامی خواهیم بود.

از نظر من، بنیادهایی که با هر هدفی در گوشه و کنار جهان اگر تن به واقعیت جوامع جهانی ندهند، ارتش پنهان دولت هایی هستند که می خواهند کار «جاسوسی را با لباس آبرو» در هم بیامیزند و ایرانیانی هم وسیله کار آنان می شوند، بی شک باید بپذیرند که تاریخ با چشم دیگری به ایشان نگاه خواهد کرد.

پرچم نیست چون اگر پرچم جمهوری اسلامی گذاشته شود قطعاً آبرویی برای شرکت کنندگان باقی نخواهد ماند و اگر پرچم دیگری — که قطعاً فقط می تواند پرچم شیر و خورشید باشد، استفاده شود این یعنی ما جمهوری اسلامی را نمی خواهیم و بنیادها نمی توانند چنین بخواهند و الا نمی توانند از کمک های دولتی - به خصوص دولت خود - بهره مند شوند.

اما این مایه تأسف است که بزرگانی از جامعه ی ما - برای سخن گفتن در رابطه با مسائل کشور ما - گرد هم جمع شوند اما در سالن اجتماع آنان پرچمی دیده نشود.

واسف بارتر این که چهره های فعال سیاسی و خواهان براندازی جمهوری اسلامی نیز تن به

المللی هیچ کشوری نمی تواند اقدامی در جهت براندازی دولت و حکومت کشور دیگری کند و در حقیقت این بنیادها، نیروهایی را که در جهان آرزو و احتمالاً در «اندیشه براندازی رژیم کشور» خود هستند گرد هم جمع کرده و از آنان بخواهند جز براندازی، فکر دیگری داشته باشند و درست به همین دلیل است که اجتماعات آقایان معمولاً بدون پرچم برگزار می شود و این البته فقط در مورد اجتماع ناراضی های کشور ماست که ظاهراً دو پرچم داریم وگرنه این مشکل مثلاً در مورد اپوزیسیون مصر یا لیبی یا تونس نبوده است و به همین دلیل در جلسات آنان، پرچم کشور مورد بحث مشاهده می شد و یا در مورد کشور ما و اجتماع چهره های اپوزیسیون ماست که

مدتی است که بنیادهای مختلفی در گوشه و کنار جهان، به یاد آورده اند که ما ایرانی ها چقدر گرفتار هستیم و آنان با دلسوزی هر چه تمام تر کار و زندگی اشان را رها کرده و با دعوت از خود ما ایرانی ها - البته با حضور آنان — سعی در رفع و رجوع کردن مشکلات کشور ما را دارند.

خدا از سرگناهان «دایی جان ناپلئون» نگذرد که چنین «بذر بدگمانی» را در ذهن ما ایرانی ها کاشت که حالا هم — با گذشت این همه سال، که دولت ها با ما کاری ندارند - باز بعضی از ما خیال می کنیم این مردمان شریف که گردانندگان این بنیادها هستند و البته اغلب آنان، قبلاً از مسئولان دولت های خود بوده اند باز می خواهند در کار ما موش دوانی کنند و اصلاً فکر نمی کنیم که ایشان چه از خود گذشتگی بزرگی دارند که با همه ی معاملات اقتصادی کشورشان با مسئولان حکومت جمهوری اسلامی با این همه، به فکر ظلمی باشند که از سوی رژیم تهران متوجه مردم ایران می شود.

ماجرای این قرار است که چند وقتی است بنیادهای گوناگون از جمله بنیاد «اولاف پالمه»، از ایرانیان سراسر دنیا، دعوت می کنند که به منظور یافتن رهایی مردم ایران گرد هم جمع شوند و یک راهکار واحد بیابند، البته باید توجه داشت که بر اساس قوانین بین



بدبختانه حقیقت دارد، ملت ما گرفتار دیوانگانند!

حکومت آخوندی نه دویست سال که یک هزار سال و دوهزار سال است که از کاروان دانش، پژوهش و خرد واپس افتاده است! پنجاه درصد از فعالیت، دقت و بودجه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی به غیر از ده ها سازمان دیگر صرف برنامه «عفاف و حجاب» می شود و هنوز به جایی نرسیده است؟!

● گردانندگان رژیم بر آنند که ترویج عفاف و حجاب را از مهد کودک ها، کودکان و دبستان ها آغاز و اجرا کنند تا شئون اسلامی در جامعه نهادینه گردد!!؟

(یعنی بچه های شیرخواره!!) و کودکان ها، و دبستان ها آغاز و اجرا شود، تا شئون اسلامی، در جامعه ما، نهادینه شود!!

وی می افزاید: ما باید حداقل با بدحجابی در جامعه برخورد کنیم. زیرا سقف حجاب در جامعه «چادر» است. ضمناً حجاب تنها مخصوص زنان نیست. و مردان نیز با توجه به عرف جامعه باید «حجاب» داشته و آن را رعایت کنند(؟!)

حضرت سردار پاسدار نفرموده اند که آیا آمار عدم رعایت عفت و پاکدامنی، در زیر چادر، یعنی این سرپوش سیاه پوشاننده بی عفتی ها، تا چه پایه ای است؟!

نفرمودند که چرا حداقل سن خودفروشی زنان و دختران در جامعه ی ما، به زیر ۱۳ سال رسیده است!

نگفتند چرا آمار گسترش بیماری «ایدز» زیر سایه آخوند، وزیر پرده حجاب و حشمتناک شده است. همچنین نفرمودند، که صبیغه ی زنان یائسه که می توانند پس از یک ساعت همخوابی با یک مرد، با مردی دیگر هم خوابه شوند - فحشا هست، یانه؟!

به راستی میزان حماقت و تهی مغزی گردانندگان این رژیم، مرز و اندازه ای ندارد، و هر چه پیش تر می رویم، به ژرفای آن، بیشتری می بریم. خوانندگان و هم میهنان گرامی، دچار خوشبینی

این کشور را می بلعند، تا مواظب باشند زنان و دختران مانتوی کوتاه نپوشند! چکمه نپوشند! به ویژه موی سرشان از زیر روسری بیرون نیاید! در کنار دریائیز، زن و مرد از یک کیلومتر نزدیک تر به هم نمانند! موسیقی حرام گوش نکنند! مردان کراوات نزنند. پیراهن آستین کوتاه نپوشند! آرایش غربی به موهای خود ندهند! و ... و ... هزاران گناه بزرگ! را انجام ندهند!!

به گفته ی معاون اجتماعی نیروهای انتظامی، بیش از ۵۰ درصد (درست خواندید) بیش از پنجاه درصد از کوشش ها و فعالیت ها و بودجه این نیرو، و ۲۵ سازمان و دستگاه دیگر، که در این راه شب و روز می کوشند و کارشان و فعالیت شان در مبارزه با گناهان کبیره!! و نابخشودنی گفته شده در بالا صرف می شود و هنوز نیز در خم یک کوچه مانده اند!

سردار پاسدار بهمن کارگر، به سخنان خود افزود که: در زمینه ترویج عفاف و حجاب!! گذشته از این که بیش از پنجاه درصد وقت و نیرو و کوشش و بودجه ی ما را به خود ویزگی داده است، هزینه های چشمگیری صرف آموزش همگانی!! عفاف!! چاپ پوسترها، برگزاری نمایشگاه ها و جشنواره ها!! و ... و ... می شود! تازه آقا (بیخشید سردار) به این ها نیز بسنده نکرده، بر آن است که باید این کار فرهنگی!! از مهد کودک ها

می کردیم که اینها، تنها دویست سال از کاروان دانش و پژوهش و خرد، واپس افتاده اند، ولی با روی کار آمدن آنها - از خمینی گرفته تا امروز - هر روز به این نکته بیشتر خستو (معترف) می شویم، که کار، از این فاصله ها گذشته و جنابان «آقایان» از یک هزار و دوهزار سال هم واپس مانده ترند.

دیروز، بر روی سایت خبری خبرگزاری ها، سخنان «سردار پاسدار بهمن کارگر» را در یک گفتگوی تلویزیونی رژیم می دیدم و می شنیدم، که با اشاره به مصوبات شورای عالی انقلاب!! می گفت: «به جز نیروهای انتظامی، بیش از ۲۵ دستگاه و سازمان دیگر، در زمینه ی «عفاف» «حجاب» (که ایندو هرگز با یکدیگر پیوند و وابستگی ندارند) مسئولیت و فعالیت دارند!؟

وی سپس افزود: بیش از پنجاه درصد، از فعالیت ها، وقت و بودجه نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی در زمینه عفاف و حجاب صرف می شود. آری، درست خواندید. در کشور ما، زدو خورد های منجر به قتل، دزدی های بزرگ از بانک ها، سرقت از زرگری ها و جواهر فروشی ها، آدم کشی ها، فحشا، کودکان خیابان خواب، اعتیادهای گسترده، کیف زنی ها، فروش دختران به کشورهای همسایه و ... و ... و ... چندان مهم و درخور نگرش نیست، و دستگاه های پهن و دراز نیروهای انتظامی رژیم، بخش بزرگی از ثروت ملی



دکتر ناصر انقطاع

هر روز، و شاید هر ساعت، سخنان و دیدگاه های شگفت انگیز، وسیله گردانندگان رژیم جمهوری آخوندها، گفته و پخش می شود، که آدمی را، مات و منگ می کند، که آیا به راستی می شود که گروهی تا بدین پایه نادان، خرافی، گستاخ، و بدور از واقعیات باشند.

دوستی فرهیخته و پژوهنده دارم که کمتر لب به سخنان تند و ناسزا می کشاید. این بزرگمرد، چند روز پیش به من می گفت: تا زمانی که ملاها و پیروان شان بر سر کار نیامده بودند، ما گمان

● طرح توصیفی برای یک فیلم کوتاه

باله در برهوت!



عکس از: مرقی فرزانه

علیرضا میبدی

یک میدان شلوغ و پریهاو

پیرمردی از یک اقلیم دور

– اقلیم خاک و صبر و آفتاب –

با یک گلدان گلین در دست

– و در گلدان کوچک باغی بزرگ –

– تکه ابرهایی در آسمان –

پیرمرد زیر یکی از تکه ابرها

ایستاده است و

نگاهش به آسمان،

سر در گوش گلدان آهسته می گوید:

– دل بد مدار!

ابرها در کارند عاقبت بر سر ما می بارند.

یک کارگر روستا

یک حلقه چاه نفت را

ترک موتور سیکلت بسته،

به سرعت پیش می رود،

میدان را دور می زند

و از برابر پیرمرد رد می شود.

لبخندی بر چهره پیرمرد ظاهر می شود

موتور سوار از شاهراه اصلی

وارد جاده روستا می شود

برزگرها و صیفی کارها

در کشتزارهای دو سوی جاده گرم کارند و به

محض دیدن او، دست از کار می کشند

و حیران موتورسوار آشنا را

با نگاه تعقیب می کنند

یکی از آنها زیر لب می گوید

– کاش ما هم جرأت تو را داشتیم

عکاس شهیر

که از کسالت عکس های رنگی می گیرد

وسط ترافیک سنگین

– در میانه تونل کندوان –

روی یک صندلی روسی

گرم تماشای «باله دریاچه قو» ست

جوان روستایی

بوق زنان و آواز خوانان از کنار او رد می شود

و از تونل بیرون می آید

و ناگاه چشم اندازی از نور و کوه و جنگل

نشوند، و گمان نکنند که شمار احمق هایی مانند «سردار پاسدار بهمن کارگر» اندک است که چنین یاوه هایی را می گویند.

رژیمی که رییس جمهورش در دروغ گوئی و پرت و پلا سرائی، چندین پله از دیگر احمق های ایران و شاید جهان پیش تر باشد و دیوانه ها و مشنگ ها، حتا به گرد پایش هم نمی رسند، مانند «سردار کارگر» هایی شمار دارد.

سخن از احمدی نژاد به میان آمد. نامبرده آن هفته در «اجلاس بین المللی زنان و بیداری اسلامی» (درست خواندید، «بیداری اسلامی»!!) که در سالن برج میلاد در تهران برگزار شد، چنین ژرفشانی کرد:

«خداوند، دینی به نام یهودیت و مسیحیت نفرستاده!! است، و حضرت موسا و حضرت عیسا نیز منادی دین اسلام بوده اند».

حضرت ریاست جمهوری، این سخنان را در اجلاسی بر زبان رانده که دوواژه ی «بین المللی» و «بیداری اسلامی» را در نام آن، می خوانیم.

این «دیوانه ی بی چون و چرا»، سخنان خود را چنین دنبال کرد: «حضرت ابراهیم، منادی اسلام بود، و حضرت موسا و عیسا نیز اسلام را برای مردم جهان آوردند. خداوند یک دین بیشتر نفرستاده است و آن هم فقط و فقط «اسلام» است.

پیامبر عزیز ما، متعلق به تمام ملل جهان است. و به همین دلیل نامش «پیامبر خاتم» است. ایشان پیامبر مردم آمریکا، اروپا و آسیا نیز هست. پیامبر بودایی ها نیز هست، و آمده است تا همه را نجات دهد!» بنابراین قرآن نیز فقط برای مسلمانان نیست، و متعلق به همه ی انسان ها است!

بدنیست دوباره نگاهی به چهار- پنج خط بالا بکنید، و سپس سخنان دوست فرهیخته ای مرا به یاد بیاورید که گفت: آدمی هر چه می اندیشد، می بیند که زمان واپس ماندگی رژیم کنونی ایران، و گردانندگان دانشورش!! از کاروان عقل و خرد جهان، از یک هزار سال و دو هزار سال بیشتر است و افزون تر.

به راستی اگر خبرگزاری ها، متن این سخنان را به زبان های دیگر ترجمه کرده و به سراسر جهان مخابره کنند، گمان می کنید که چه واکنشی در میان خوانندگان و شنوندگان بیگانه ی این سخنان پدید می آید؟

● گروهی از ته دل می خندند، و آن را لطیفه و جوک می دانند!؟

● شماری در شگفت می شوند که چگونه یک چنین دیوانه ای آزاد می گردد!؟

● دسته ای از خود می پرسند، مگر در کشور ایران تیمارستانی برای درمان بیماران روانی وجود ندارد که این مرد، آزاد می گردد؟

● تنی چند می پرسند: آیا به راستی این آدم! رییس جمهور یک کشور است!؟

● بخشی هم می گویند: نه بابا. این خبر در هم ریخته شده، و اصل خبر چیز دیگری بوده است! ... ولی ... ولی بدبختانه ما می گریم که این خبر حقیقت دارد، و ملت با فرهنگ ایران گرفتار چنین دیوانگانی شده است.



احمد احرار
نویسنده
وروزنامه‌نگار
سردبیر هفته‌نامه
کیهان- لندن

محمود منتظر الظهور!

یکی از «زمانداران صالح»

برای اصلاح وضع جهان!

مراقبت دارید؟! اما آنها جواب دادند ما به مرحله‌ای رسیدیم که از این چیزها عبور کردیم!

آقای احمدی‌نژاد اخیراً گفته بوده که قصد دارد وقتی دوره دوم ریاست جمهوری او به سر رسید، سیاست را ببوسد و کنار بگذارد و بقیه خود را به خدمات علمی در دانشگاه تخصیص دهد. این ظلمی است در حق بشریت.

چه کسی جز شخص شخیص ایشان می‌تواند بر اساس طرحی که ارائه داده است، جهان را مدیریت کند؟ از لعن دشمنان و طعن نارفقان نیز پروا نباید داشت. پیامبران الهی هم از این طعن و لعن‌ها مصون نبوده‌اند!



چهره‌ها

و اندیشه‌ها

پس از دستگیری اعتراف کردند که گاهی در طول یک مسافرت می‌دیدیم که این‌ها یک رکعت نماز هم نخوانده‌اند. می‌گویند ما به آنها گفتیم: «فکر می‌کردیم شما با این ارتباطی که با ناحیه مقدسه دارید نسبت به نماز

جای شبهه باقی نماند، نشانی‌های واضح‌تری می‌دهد: آن شخصی که به فرمان ولی فقیه عمل می‌کند به خدا نزدیک‌تر است نه آن شخصی که وقتی ولی فقیه حکمی می‌دهد قهر می‌کند و می‌رود (اشاره به قهر کردن و یازده روز خانه نشستن احمدی‌نژاد) و یا این که وقتی ولی فقیه می‌گوید این آدم (اشاره به اسفندیار رحیم مشائی) صلاحیت ندارد در کنار تو باشد، ابروهایش را بالا می‌اندازد!

صفا هرندی که در حال حاضر عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و مشاور فرهنگی سپاه پاسداران و از صحابه خاص بیت رهبری است، برای پررنگ‌تر ساختن مهر باطل بر پرونده سیاسی - عبادی «طرف» و اطرافیان وی، اضافه می‌کند: بعضی از رفقای‌شان

بی‌پایان و بحران اقتصادی و بحران اخلاق و معنویت، در واقع عدم تحقق آرمان‌های انسان‌ها، همه از نتایج مدیریت و نظم حاکم و برنامه‌ریزی توسعه است، بنابراین: «گردهم آمده‌ایم تا افق روشنتری را برای جامعه بشری ترسیم نماییم».

پیامبرانی هم که از جانب خداوند برای هدایت بشر و بنانهادن جهانی آرمانی بر مبنای ضوابط اخلاقی و اصول انسانی مبعوث شده بودند، شهدا الله چیزی جز این نمی‌گفتند. اگر موسی کلیم‌الله، پیام آسمانی خود را با ده فرمان ارائه کرد، محمود منتظر الظهور پیام خود را در هفت فرمان خلاصه می‌کند و می‌گوید: «عزیزان! امروز که نظم غیر متصل به آسمان، پس از سقوط اندیشه مارکسیستی به پایان راه رسیده است تکرار اشتباهات نابخشودنی است. نظم انسانی و صالح باید توسط زمامداران صالح برقرار شود. برای اصلاح وضع جهان باید...» و آنگاه اصول هفتگانه خود را عرضه می‌دارد.

این فرامین هفتگانه را آقای احمدی‌نژاد در هفتمین سال زمامداری خود به جهان و جهانیان ابلاغ می‌کند، در حالی که کارنامه هفت‌ساله ریاست جمهوری ایشان را، دوست و دشمن جز یک کارنامه سیاه - از جمله در زمینه مسائل اخلاقی و انسانی - ارزیابی نمی‌کنند.

همزمان با سفر اخیر احمدی‌نژاد به آمریکای جنوبی، محمدحسین صفا هرندی وزیر سابق ارشاد اسلامی در کابینه او، در خطبه قبل از نماز جمعه قم، «نامبرده» را این گونه توصیف کرد:

«می‌بینیم، «طرف» می‌آید و برای پیروی نکردن از ولی فقیه، بازی درمی‌آورد. برای طفره رفتن از فرمان نایب امام‌زمان (عج) به دروغ به امامت ولی عصر (عج) توسل می‌جوید و می‌گوید وقتی ما خود امام‌زمان (عج) را داریم به حجت و نایب آن، نیازی نداریم! تو غلط کردی، تویی سرو پا، تویی مقدار از معرفت و بی‌مقدار از ایمان و بی‌مقدار از تقوا!!

اما بعد، برای آن که در شناسایی «طرف»

سعدی فرماید: منجمی به خانه درآمد. یک مرد بیگانه را دید با زن او به هم نشست. دشنام و سقط گفت و فتنه و آشوب خاست. صاحب‌دلی که بر این واقف بود، گفت:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست؟!!

محمود احمدی‌نژاد یک بار دیگر فرصتی را - که یک اجلاس جهانی برای منبر رفتن و موعظه کردن وی فراهم ساخته بود - از دست نداد، با بدنی رنجور از زخم زبان و نیش قلم رفیقان نیمه‌راه، خود را به آن سوی جهان رسانید و در اجلاس «ریو+۲۰» سخن گفت.

پیام احمدی‌نژاد، در باب «مدیریت جهانی» که برای چندمین بار در یک کنفرانس بزرگ بین‌المللی عنوان می‌شود، به طور خلاصه بر «ضرورت اصلاح وضع جهان از طریق نهادینه کردن عدالت، مهرورزی، ریشه‌کنی خودخواهی و خود برتر بینی» تکیه دارد.

در برزیل، محمود احمدی‌نژاد به رهبران ۱۳۰ کشور جهان، و نیز دبیرکل سازمان ملل متحد، با کلامی پیامبرگونه چنین افاده مرام کرد: «امروز جمع شده‌ایم تا با همفکری و استفاده از تجربیات، راهی به آینده بهتر و زیباتر برای ملت‌هایمان و برای مدیریت جهان ترسیم نماییم... پس از حدود شصت سال شاهدیم که نظام بین‌الملل و برنامه‌ریزی توسعه، در تحقق اهداف شکست خورده و جهان نیازمند نظم و راه و برنامه جدیدی است».

بدین قرار، احمدی‌نژاد بر سازمان ملل متحد و جمیع تشکیلات و تأسیساتی که از پایان جنگ دوم جهانی به این طرف، با هدف توسعه و پیشرفت از طریق همکاری‌های بین‌المللی تأسیس شده است فاتحه می‌خواند و گفت: بحران‌ها و نگرانی‌های گوناگون، از جمله بحران هویت و خانواده، جنگ‌ها و اشغالگری‌ها و کینه‌ورزی‌ها، مسابقه تسلیحاتی

نرگس توسلیان - مبارز حقوق زنان و پژوهشگر

گروگان‌گیری

به سبک اسلامی!

تهدید ناراضیان خارج به دستگیری

بستگانشان در ایران!



بین‌المللی علیه گروگان‌گیری مصوب دسامبر ۱۹۷۹، پیوسته که گروگان‌گیری را «جرم» شناخته است.

قانون مجازات اسلامی ایران، از «گروگان‌گیری» تحت عنوان «آدم ربایی» نام می‌برد. به موجب این قانون «هرکس به قصد مطالبه وجه یا مال یا به قصد انتقام یا به هر منظوری دیگر به عنف یا تهدید یا حيله یا به هر نحو دیگر، شخص یا از سوی دیگری شخصی را برباید یا مخفی کند، به حبس از ۵ تا ۱۵ سال محکوم خواهد شد.»

این البته اولین باری نیست که بستگان منتقدین حکومت به دلیل فعالیت فرزند یا فامیل خود در خارج از کشور، دستگیر، تهدید، دعوت به همکاری با دستگاه امنیتی و یا زندان و اعدام می‌شوند.

گزارش‌ها نشان می‌دهد دستگیری و آزار بستگان خبرنگاران و کارکنان شبکه‌های خبری فارسی زبان از قبیل بی‌بی سی فارسی و رادیو فردا، بیش از آن است که آشکار گردیده است. براین کار، به غیر از عنوان «گروگان‌گیری»، نام دیگری نمی‌توان نهاد.

جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون

«یاشار خامنه»، دانشجوی ایرانی ساکن هلند - (که خبر از دستگیری پدرش در ایران - به علت همکاری وی با «کمپین موسوم به یادآوری امام‌نقی به شیعیان» داده بود) می‌گوید که پدرش در آخرین تماس تلفنی با گریه عنوان کرده است که: «اگر یاشار اطلاعاتی که مامورین امنیتی از او می‌خواهند در اختیارشان قرار ندهد، من را اعدام می‌کنند!» این در حالی است که یاشار خامنه، بارها تأکید کرده است که: پدرش تاکنون هیچ گاه فعالیت اجتماعی و سیاسی نداشته و حتی با کارهای وی مخالف است!

اصل دیگر از اصول بارز حقوق جزا -



پایان عمر قبیله دین فروش؟!؟

۱۵ درصد مصرف کننده مشروبات در دوران گذشته به ۹۰ درصد دوران حکومت اسلامی رسیده است!

بیژن صف‌سری - روزنامه نگار و فعال سیاسی

در چند روز گذشته رسانه های داخل و خارج از کشور به نقل از یکی از مقامات قضائی خبر حیرت انگیزی مبنی بر تایید حکم اعدام دونفر از شهروندان مسلمان به جرم مصرف مشروبات الکلی، منتشر کردند.

این خبر فارغ از بازتاب رسانه ای در داخل و خارج از کشور - که شدت آنز جار مردم از حکومت دینی را افزایش داد - مهر تأییدی بر عجز و ناتوانی در تثبیت رعایت قوانین شرعی به گونه ای باورمند در بین جامعه امروز ایران بود؛ طرفه آنکه زمامداران

«در حالیکه امروز یکی از عمده ترین نگرانی های علمای دینی غیر وابسته به حکومت، گسست دینی و دین گریزی جامعه امروز ایران است و از رواج هتک باور های دینی در بین مردم به وحشت افتاده اند، و مدام خطر کم رنگ شدن اعتقادات مذهبی مردم را به مسئولین هشدار می دهند، ولایت مداران حکومت در پی شدت یافتن این گسست هستند و هر روز به نمایش در آوردن چهره خشنی از اسلام بر تئمه باورهای دینی مردم می تازند.

دمی هم از «فرامین الهی»: امر به معروف و نهی از منکر غافل نبودند اما با این همه، نه تنها آمار مصرف کنندگان مشروبات الکلی پائین نیامده بلکه به نسبت آمار در پیش از انقلاب، تغییر معکوس داشته و «آن جماعت پانزده در صد» مصرف کننده مشروبات الکلی امروز به هشتاد و پنج و بلکه به نود درصد رسیده است و این در حالی است که «حجج اسلام» همه مظاهر قدرت را نیز در اختیار دارند اما به دلیل عجز و ناتوانی و ایضا استیصال در مهار معضلات خاص جامعه دینی، به احکامی چون اعدام پناه می برند.

امروز پس از سی سال حکومت دینی در جامعه ایرانی، دین باوری و اعتقاد به باور های دینی از نظر قریب به اتفاق مردم رمیده از معنویات، به نوعی تحجر و عقب ماندگی محسوب می شود و این نیست به جز عملکرد حاکمان دین فروش امروز این کهنه دیار که مذهب را وسیله کسب قدرت نامشروع خود ساخته اند. از همین رومی توان به ضرس قاطع گفت عمر این قبیله دین فروش و عمله گان دینی به پایان رسیده است.»

شتاب حرکت تاریخ در سوریه!

علی کشتگر - نویسنده، فعال سیاسی

با حمایت از کشتار بشار اسد، دست حکومت اسلامی برای ملتهای عرب باز شد!



حرکت تاریخ در سوریه شتاب گرفته است. سقوط رژیم بشار اسد نزدیک است. این رژیم در ۲۰ سال گذشته به ویژه در سالهای اخیر متحد استراتژیک منطقه ای جمهوری اسلامی بوده است.

در این هفده ماهه ای که از شورش روبه گسترش مردم سوریه علیه رژیم بشار اسد می گذرد افکار عمومی ملت های عرب علیه جمهوری اسلامی چرخشی تاریخی پیدا کرده است. پیش از «بهار عربی» به مصداق آواز دهل شنیدن از دور خوش است بسیاری از مردم عرب که از دست رژیم های فاسد و سرکوبگر خود به ستوه آمده بودند، غبطه ایرانیان را می خوردند. گمان می کردند که جمهوری اسلامی ایران برخلاف رژیم های عربی آزادی و عدالت برای مردم خویش به ارمغان آورده است. اما این توهم تازمانی که دست جمهوری اسلامی در سوریه برای ملتهای عرب باز نشده بود، ادامه داشت!

همه ملتهای عرب به عینه دیدند که جمهوری اسلامی همدست و حامی اصلی آدم کش ترین و فاسد ترین رژیم عربی است. شخص علی خامنه ای و برگماشتگان و منصوبان او هیچ یک بصیرت آن را نداشتند که با فاصله گرفتن از رژیم بشار اسد هم اعتبار و نفوذ نسبی خود را در میان اعراب حفظ کنند و هم جایی برای خود در مناسبات دوستانه با حکومت آینده سوریه باقی بگذارند. در حالی که از کوزه همان برون تراوید که در اوست! خامنه ای در این هفده ماهی که رژیم بشار اسد نزدیک به هفده هزار نفر از مردم سوریه را با سبیت کشت (بیش از تلفات سوریه در دو جنگ ۶۷ و ۷۳ با اسرائیل) همواره با اسلحه، پول و پاسدار ایرانی در خونریزی، کنار آدم کشان سوری بود و مدعی می شد که اعتراضات مردم سوریه هیچ ربطی به بهار عربی ندارد.

نمی دانم در سوریه چه گونه رژیمی روی کار خواهد آمد و البته هیچ گونه خوش شیواری و خوش بینی در این مورد ندارم آنچه حتمی است آن است که با سقوط بشار اسد کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که از دیر باز چشم طمع به جزایر سه گانه ایرانی و حتی اهداف زیاده خواهانه ای فراتر از آن را در سر پرورانده اند برای تحقق مقاصد خود فعال می شوند.

دولت های عربی حوزه خلیج فارس (از امارات گرفته تا عربستان و بحرین) جملگی از برندگان جنگ سرد میان ایران و آمریکا به شمار می روند. و البته نه فقط آنها بلکه روسیه، چین، ترکیه و بیش از همه اسرائیل تاکنون از سیاستهای ماجراجویانه جمهوری اسلامی به ویژه مناسبات خصمانه آن با آمریکا و اتحادیه اروپا بهره برده اند. فقط ایرانیان هستند که زندگی روزمره، منافع ملی و آینده کشورشان از رهگذر ندانم کاری ها، بی لیاقتی ها و ماجراجویی های جمهوری اسلامی خامنه ای به سراسیمه تباری در غلتیده است.»

«اصل شخصی بودن جرم و مجازات» است. یعنی مطابق این اصل، هر فرد تنها مسئول اعمال خود است و مسئولیت و مجازات تعیین شده در قانون تنها نسبت به شخص مجرم / خطاکار و حسب مورد معاونین و شرکای جرم خواهد بود.

این اصل مسلم حقوقی، در قوانین ایران نیز به صراحت ذکر شده است. از جمله ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری.

با توجه به تعهدات بین المللی حکومت ایران در خصوص مبارزه با گروگان گیری و با توجه به صراحت قوانین داخلی، عمل مأمورینی که بستگان افرادی را که به عقیده دادستان مرتکب جرمی شده اند، بازداشت و تحت فشار قرار می دهند، نه تنها از مصادیق «بازداشت غیر قانونی»، بلکه از مصادیق آشکار گروگان گیری و نیز نقض یکی از بارزترین اصول علم جزا (اصل شخصی بودن جرم و مجازات)، می باشد. ادامه این روند، باز یادآور این نکته می باشد که قوه قضاییه استقلال خود را تا چه اندازه از دست داده و تابع نظر مأمورین امنیتی گشته است.

استقلال قوه قضاییه از پایه های مسلم مردم سالاری است و به همین دلیل مشاهده دیده می شود در تمامی جوامع استبداد زده، (مانند ایران) قوه قضاییه نیز استقلال خود را از دست داده است.»



فرزانه روستایی نویسنده و مبارز سیاسی

طرح ساده لوحانه مجلس اسلامی!

«شاید بهترین تعبیر از طرح نمایندگان مجلس اسلامی برای ملزم کردن دولت به بستن تنگه هرمز این باشد که نمایندگان مجلس از اینکه نماینده مجلس هستند چنان ذوق زده شده اند که فراموش

ورق بزنید

ارائه طرحی که ریاست جمهوری مسئولیت اجرای آن را ندارد و فقط آینده کشور را تیره و سفره محقر ایرانیان را فقیرانه تر می کند!

کرده اند حتی درز طرح های مطالعه نشده آنان به رسانه ها، امنیت ملی کشور را متزلزل، آینده کشور را تیره تر و سفره محقر ۷۵ میلیون ایرانی را کوچک تر و فقیرانه تر می سازد.

واقعا باید پرسید این مجلس نهم چگونه مجلسی است که نماینده های آن هنوز در نیافته اند که طرح آنان برای الزام دولت به بستن تنگه هرمز، نه برعهده مسئولیت رییس جمهور و قوه اجراییه است و نه توان انجام چنین امری را دارد. در حالی که، ابزارها و سازمان های لازم برای چنین اقدام سنگینی، یعنی ارتش و سپاه نه در اختیار رییس جمهور قرار دارد و نه اصولا آنها از احمدی نژاد فرمان می پذیرند.

بالتر از همه، اگر این طرح تصویب نشود و رای نیاورد، یا حتی هیات رئیسه آن را اعلام وصول ننماید و در نهایت در صحن علنی مورد بحث قرار نگیرد... مجلس اسلامی بیش از پیش مضحکه می شود که چرا چنین طرح حساسی را علنی کرده است. آن هم در شرایطی که نه مجالس چندین سال اخیر ایران در راس امور بوده اند و نه نمایندگان «این کاره» بوده اند.

حتی بدیهی ترین ذهن های سیاسی جناح ها در ایران می دانند مجلس و قوه مجریه تقریبا از تمام تصمیم گیریهای استراتژیک و حیاتی به کنار بوده اند و در بسیاری از موارد حتی طرف مشورت هم قرار نداشته اند. طبق این روال رییس مجلس به نمایندگی از طرف

مجلس در شورای امنیت ملی حضور داشته و رای می داده است. دفتر رهبری و نیز شورای امنیت ملی حداقل در دور ریاست جمهوری احمدی نژاد چهارچوب مهمترین خط مشی های سیاست خارجی، مسائل مرتبط با مذاکرات هسته ای و امنیت ملی، و درجه تحولات اقتصادی و معادلات امنیتی داخلی و خارجی را طراحی می کرده اند.

نمایندگان مجلس هم بارها تصریح کرده اند که در جریان مذاکرات هسته ای آن قرار ندارند. حال اگر نمایندگان خوشحال و تازه کار مجلس طرحی را برای بستن تنگه هرمز ارائه داده اند احتمالا یا خطوط کلی آن باید از جای دیگری به آنها دیکته شده باشد که بعید به نظر می رسد، یا اساسا مجلس جدید هنوز به حد و مرزهای خود اشراف نیافته است.

مسلم این که بستن تنگه هرمز یا طرح پیشنهاد آن فشاری را بر نمایندگان مجلس و خانواده های آنان وارد نخواهد کرد. خانواده های نمایندگان مجلس در زیر خط فقر یک میلیون تومانی قرار ندارند و خریدن مرغ کیلویی ۷ هزار تومان، شیر ۲ هزار تومانی و نان بربری ۶۰۰ تومانی سبب خانوار آنان را نمی شکند. این طرح های نسنجیده سفره ایرانیانی را می سوزاند که اگر ۴۰۰ هزار تومان در ماه درآمد دارند هزینه های آنان بادو فرزند بیش از یک میلیون تومان در ماه است.»



سلفی ها:

آن روی سکه انقلاب ناب محمدی ولایی!

شباهت در تعصب، شریعت زدگی، اطوار و خطاب های سیاسی بین این دو مسلک واپس گرای اسلامی!



دکتر علیرضا نوری زاده

جهاد با ائمه الکفر؟!

در مصر، «سلفی ها» یا بنیادگرای سنی مذهب که در تعصب و شریعت زدگی گوی سبقت از اخوان المسلمین ربوده اند، آنسوی سکه اسلام ناب

انقلابی محمدی ولایی هستند.

شباهت در اطوار و خطاب سیاسی بین پیروان این دو مسلک دینی / سیاسی چنان است که می توان کراوات زدن سلفی های سنی با ریش طولانی را در مقابل یقه باز و ریش نخ نمای پیروان اسلام ناب ولایی نادیده گرفت.

سلفی ها بر این باورند که شیوه زندگی و راه ورسم «سلف صالح» در صدر اسلام می بایست در جوامع اسلامی احیا شود و مسلمانان چنان زندگی کنند که در

عصر خلفای راشدین زندگی می کردند. رهبران جامعه نیز می بایست همان کنند که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می کردند. به عبارت دیگر چهارده قرن تحول و تطور در جهان و دنیای اسلام را باید نادیده گرفت و همان شیوه حکومتی و روش تعامل با رعایا را، اختیار کرد. باید کفر را ریشه کن کرد و با ائمه الکفر (سران دنیا) از در جهاد درآمد.

اسلام ناب ولایی نیز بر آن است تا شیوه حکم وهمی و غیرموجود (حتی در

فرهنگ شهادت و مرگ با انفجارهای انتحاری، برای رسیدن به بهشت و کامجویی از پری رویان رویایی!

صفحات تاریخ) اهل بیت را برقرار سازد و توسط فردی که ادعای نیابت امام زمان را دارد حکم امام زمانی (ونه خدائی) را اعمال کند.

بدعت نامبارک!

«ولی فقیه» در مفهوم سیاسی آن (مرشد عام در مفهوم اخوانی و امام المسلمین در مفهوم سلفی) البته بدعت نامبارکی است که در تعارض کامل با تعالیم اسلام و اهل البیت است. ولی کلاش‌هایی از سده‌های نخست اسلام در مقام «نایب غایبانی» - که از زید بن علی آغاز می‌شوند و به اسماعیل رؤیت شده و سپس غایب، و مهدی نادیده شده و از ابتدا غایب ختم می‌شوند - ظاهر شده‌اند که بعضی از آنها کارشان رونق گرفته، مثل حسن بن روح در عهد کهن و مهدی‌ها و نایب مهدی‌های چپ و راستی که در عصر صفویه و قاجار شمارگان‌شان فزون از سی است.

در دوره کوتاهی نیز که علویان بر طبرستان و گیلان مسلط شدند، کسانی از آنها، مدعی بودند با جد غایب خود در تماسند. حال آنکه اگر روایات شیعیان اصیل اولین را نیز باور کنیم، مهدی موعود پیش از آنکه به بلوغ برسد و همسر اختیار کند به وادی غیب پیوسته و فقط «حسن بن روح» و سه جانشین او، با وی در تماس بوده‌اند.

به هر روی، این حکایت ظهور و غیبتی (که حداقل در سی و سه سال گذشته دمار از روزگار ملت ما درآورده و عملکرد جنایتکارانه مدعیان نیابت حضرت، ابعادی فراتر از وطن ما یافته و خیلی از ملت‌های دیگر نیز از آثار شوم آن، آسیب دیده‌اند) آن روی سکه سلفی و توسل به نهج و خط سلف صالح توسط عده‌ای کلاش بوده است که ورد زبانشان «قال ابوهریره» و «قال ابن تیمیمه» بوده است چنانکه اهالی ولایت فقیه «قال الباقر» و «قال الصادق» از دهانشان نمی‌افتد.

یاوه‌های آخوندی!

سی و سه سال پس از انقلاب (اسلامی در ایران) و با وجود ثبت گفتار و کردار به وسیله مطبوعات و رادیو تلویزیون‌ها و

وسائل ارتباط سوپر مدرن، بنگرید که چقدر روایات و گفته‌های تحریف شده از روح الله خمینی و همراهان و مسئولان رژیمش می‌شنویم و می‌خوانیم و می‌نگریم؟!

میرحسین موسوی صدراعظم محبوب و مورد اعتماد خمینی و مهدی کروب‌بی شاگرد نزدیک او - که حتی غسل و کفن و دفن پیکرش را بر عهده می‌گیرد - هنوز دوده‌ای از مرگ ولی فقیه اول، نگذشته، به عنوان «منحرف و ضد انقلاب و توطئه‌گر»، دچار حبس خانگی و انواع تضییقات و گرفتاری‌ها و اهانت‌ها می‌شوند. حال چگونه است که هر چرند و یاوه‌ای را که چهار تا آخوند از خدا بی‌خبر به اهل البیت و پیامبر اسلام نسبت می‌دهند، در بست می‌پذیریم و تصاویری را که آنها از بزرگان صدر اسلام و حکومت‌گران پس از پیامبر، می‌دهند عین واقعیت می‌دانیم؟!

این قوم الظالمین از علی بن ابیطالب که از یکسو مظهر ایمان و شجاعت است تا آنجا که در ده سالگی در بستر پیامبر می‌خسبد تا وی بتواند نیمه شبان با ابوبکر صدیق راه هجرت را در پیش گیرد - مردی ذلیل می‌سازند که در زمان حمله به خانه‌اش و آسیب زدن به همسرش دخت پیامبر در پستوی خانه پنهان می‌شود، و فرزند او حسین علی را که شجاعانه به لشکر دشمن جرار و تا دندان مسلح می‌زند در حد بیچاره مردی که طفل شش ماهه بر دست می‌گیرد و التماس می‌کند به من آب نمی‌دهید به این کودک شیرخوار آب بدهید!!! تصویر می‌کنند و آن وقت رئیس آنها ادعا می‌کند نایب امامی است که نه دیده شده و نه صدایش را کسی شنیده و نه توصیه‌هایی مکتوب دارد که با استناد به آنها کسی مدعی نیابت او شود.

در سلفی‌ها نیز این نوع حقه بازی‌ها کم نیست و با آنکه بزرگان‌شان مدعی‌اند عین اسلام را دنبال می‌کنند و هدفشان برپائی حکومت حقه پیامبر و خلفای راشدین بر زمین است اما روایاتی که به

نقل از بعضی راویان و محدثان برای اثبات شیوه‌های جنایتکارانه خود ارائه می‌دهند، تماماً در تضاد با آموزه‌های کتابی است که قانون اساسی آنهاست: سر می‌برند و ویران می‌کنند، عملیات انتحاری انجام می‌دهند و با فریب هزاران هزار نو جوان جاهل و محروم (به ویژه از نظر جنسی) بهشتی را به آنها می‌فروشند که در نهرهای آن، غسل و شیر جاری است و حوریان بهشت صدار زیباتر از «آنجلا جولی» هستند و مجامعت با آنها ۲۴ ساعت یا بیشتر طول می‌کشد.

برای رسیدن به این بهشت نیز کافی است که مواد منفجره به پیکرت ببندی و بعد با فشردن تکه‌ای خود و دهها و گاه صدها تن را نابود کنی...

مدارسی که در عصر ضیاء الحق در شمال پاکستان برپا شد و تجار بزرگ حاشیه خلیج فارس تأمین هزینه‌هایش را عهده‌دار بودند و چندی نیز «بن لادن» ثروت خانوادگی را وقف این مدارس کرد، فارغ التحصیلانی بیرون داد - و می‌دهد - که هدف زندگی برایشان مرگ، و ایده آل حیات، کشتن و ویران کردن هر چه بیشتر برای ورود سریع و مستقیم به بهشت و کامجویی از پری رویانی است که مطابق اوصاف یکی از بزرگان جهادی، در عراق، انتحاری‌ها را

پس از تکه تکه شدن با ثف خود شفا می‌دهند و پاره‌های تنشان را به هم می‌چسبانند و کنار حوض کوثر چنان مجامعتی با آنها می‌کنند که فقط آدم ابوالبشر با حوا کرده بود!

این سوی سکه نیز از این چرندیات زیاد است. فرمایشات مبارک حضرت آیت الله علی مشکینی را درباره حور و غلمان از یاد نبرده‌ایم. و نیز فرمایشاتی را که عماد الاسلام و الولا به حضرت آیت الله صافی گلپایگانی در دروس خارج و داخل در باب جایگاه مؤمن در بغل حور و پری، و مؤمنه در آغوش غلمان (جوانان برومند بهشت) فرموده‌اند در پیش روداریم.

احیای خلافت اسلامی

نیروهای انقلابی عرب در دهه‌های پنجاه و شصت قرن گذشته میلادی جذب شعارهایی می‌شدند که محور آنها، نبرد برای آزادی فلسطین، ستیز با استعمار و امپریالیسم، و تلاش برای وحدت بود.

اسلامی‌ها اما با فلسطین به صورت کمرنگ و با بی‌اعتنائی به مبارزه با امپریالیسم برخورد می‌کردند و هدف اصلی را احیای خلافت اسلامی قرار داده بودند. اتحاد اسلامی به جای وحدت عربی آنها را در اوج قدرت گرفتن ناصر یسم به زیر چتر رژیم‌های

سلطنتی سنت گرا، برد. طرح اتحاد اسلامی که ملک فیصل و محمد رضا شاه از ۱۹۶۴ در پی آن شدند، مورد حمایت کامل اسلامی‌ها قرار داشت.

بعد از جنگ ۶۷ و شکست سنگین ناصر و متزلزل شدن مبانی جنبش قومیت گرائی عربی، و سپس پذیرش «طرح راجرز» توسط عبدالناصر، و در پی آن مرگ او و روی کار آمدن سادات (که در جوانی طرفداران اخوان المسلمین و رابط شورای افسران آزاد و اخوان بود) و انقلاب او علیه رفقای دیروز (به زندان افتادن علی صبری معاون ناصر و شعراوی جمعه و...) و نظر به راست وی، بار دیگر زمینه رشد اسلام گرایی در مقابل افول مذقوم گرایی را، فراهم کرد.

سادات برای کوبیدن چپ‌ها، اتحادیه‌ها، کانونهای صنفی (که تماماً در اختیار ناصری‌ها و چپ‌ها بود)، به اسلامی‌ها روی خوش نشان داد. کار به جایی رسید که «عمر التلمسانی» مرشد وقت اخوان، پس از ملاقات با سادات او را تجلیل کرد و به پیروانش دستور داد از حکومت سادات حمایت کنند. این ماه عسل که به ورود تنی از نامزدهای اخوان به مجلس ملت (پارلمان) مصر منجر شد اما چندان پایدار نبود و با امضای قرارداد کمپ دیوید و سفر سادات به ورق بزنید

همانطور که اسلام ناب ولایت فقیه - کریه‌ترین استبداد تاریخ ایران - به چاه جمکران سقوط کرد اسلام ناب سلفی‌ها هم راه حلی برای مردم مصر ندارد!



حکایت «ظهور و غیبتی» که سی و سه سال است دمار از روزگار ملت ما درآورده و عملکرد جنایتکارانه مدعیان نیابت امام زمان به خیلی از ملت‌های دیگر هم رسیده است!

بیت المقدس و سپس انقلاب اسلامی در ایران، جناح تندرو اخوان به سادات اعلان جنگ داد. اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی و صدور فتوای جهاد علیه کفار توسط مراجع بزرگ دینی اهل سنت در مصر و سعودی و شمال افریقا و... یکباره، موج اسلام گرایی را در منطقه به راه انداخت. در این مرحله دشمن، نخست روس کافرو بعد اسرائیل صهیونیست قلمداد می شد.

اشتباه فاش دور رهبر!

سادات خود قربانی جنایت کسانی شد که با غمض عین حکومتش نسبت به فعالیت هایشان علیه چپ ها و ناصری ها، زمینه اعتلا و گسترش نفوذشان را فراهم ساخته بود. (شاه نیز دچار این توهم بود که با نیروی رهبران مذهبی و وسوسه های آنان که او را «یگانه شاه شیعه» و «حافظ میراث اهل البیت» می دانستند می تواند شر چپ ها و نیروهای لیبرال آزادیخواه را کوتاه کند. و متوجه نبود که گرگ در دامان می پروراند.) خالد اسلامبولی سروان ارتش مصر سادات را در رژه نظامی اکتبر در سالروز نبرد اکتبر ۱۹۷۳ به قتل رساند. شگفتا که مبارک در کنار سادات آسیب ندید و انتقال قدرت به سهولت انجام گرفت. در ۵ ساله نخست حکومت مبارک بعد از قلع و قمع تندروهای جهادی، نوعی آتش بس بین حکومت و اخوان المسلمین برقرار شد. اما تحولات افغانستان و ظهور طالبان و پیوند ملا عمر و بن لادن و شیفتگی هزاران جوان محروم فقیر، نسبت به آرتیست بازی های جهادی ها در افغانستان، و تصویر بهشت و حور و جهاد فی سبیل الله، منجر به ظهور اسلام گرایانی شد که شیوه «اخوان مدرن» و بستن کراوات و نشستن بر سفره «کفار» را تقبیح کردند و کشتار و تخریب و گردن زدن و عملیات انتحاری را هدف زندگی قرار دادند.

این موج که در مصر به علت آنچه درباره طبیعت مصر و مردمانش پیش از این آوردم چندان هوادارانی نیافت، در جزیره العرب و شمال افریقا، هزاران جوان را به کام کشید به گونه ای که در آغاز دهه نهم قرن بیستم میلادی، در مدارس دینی پیشاور و اردوگاه های جهادی در پاکستان و افغانستان هزاران جوان عرب به آموختن مبانی اسلام سلفی و آئین قتال مشغول بودند.

حکایت این دوره، خروج ارتش سرخ از افغانستان، محوریت یافتن قتال با آمریکا و غرب، سلطه ملا عمر بر افغانستان، فاجعه ۱۱ سپتامبر، جنگ



ایرج فاطمی - لس آنجلس

دورادور رژیم جمهوری اسلامی را چندین گرداب بحران شکننده فرا گرفته است و حکومت می کوشد تا، سقوط خود را به این ورطه به تعویق بیندازد. از تحریم ها و تصمیم های ساده لوحانه اقتصادی گرفته تا روابط بین المللی! از بی عدالتی های گسترده اجتماعی گرفته تا توسعه فقر! از بیکاری های گسترده گرفته تا رنج هایی که بر مردم ایران می رود! از شکنجه ها و زندان ها گرفته تا هزار و

یک درد بی درمان که به جان ملت ایران افتاده است!

این رژیم برای فرار از همه ی آن چه که گفته شد، دائم خود را به این طرف و آن طرف می زند تا راه چاره ای بیابد و خود را نجات دهد و ماندگاری اش را تحکیم کند.

در مرحله اول رژیم جمهوری اسلامی از جمله ابزاری که در اختیار دارد روی آوردن به ترور یسم است. حربه ای که در سال های بسیار از آن بهره گرفته است. ابتدا در غالب «گردان های مرگ سپاه قدس» که هنوز هم نقش تشنج آفرینی را در منطقه بازی می کند: به سوریه می رود تا حکومت ورشکسته ای را نجات دهد. به بازی ای احمقانه ای روی می آورند و برای این و آن نقشه می کشند و دم از بستن تنگه هرمز می زنند تا به خیال خود قیمت نفت بالا برود! و آنان بتوانند با ثروت ملی مردم ایران به کارهایی ناشایسته و همیشگی خود ادامه دهند. اما این عقب ماندگان ذهنی که بر ایران حکومت می کنند حتی آنقدر درک واقعی ندارند که بررسی کنند و بفهمند چگونه شده است که تولید عربستان سعودی از مرز یک میلیون گذشته است و به یک میلیون و چهارصد هزار بشکه در روز رسیده است بغل گوش آنها عراق، در حال حاضر دارد بیشتر از جمهوری اسلامی نفت صادر می کند و رژیم اندر پس یک کوچه مانده است. در این میان از قیمت نفت نیز کاسته شده است. در همین حال بر تعداد دشمنان رژیم — بر اثر سیاست های کج و معوج آن — هر روز در جهان افزوده می شود و از تعداد دوستانش هر روز کم و کمتر می شود تا جایی که دودستی به چین و روسیه چسبیده است که دیر و دور نیست که آنها هم عطای این رژیم را به لقای آن می بخشد و دیگر تره ای برای آنها خرد نخواهند کرد.

از حاکمان ایران اشغال شده باید پرسید:

— شما در چه زمانی و در چه وضعیتی می خواهید به منافع ملت ایران واقف

از سقوط و فروپاشی رژیم تا پایان همیشگی افسانه حکومت اسلامی!

شوید؟ گرچه این ها به هیچ وجه وطن و ایران برایشان اهمیتی ندارد. آخوندهای حاکم برای رهایی از فروغلطیدن در گرداب های داخلی و خارجی — که اطرافشان را فرا گرفته است — تمام نیروی خود را بسیج کرده اند که برای تداوم حکومت ورشکسته ای به نام «جمهوری اسلامی»، «جانشین» های خر رنگ کنی! بسازند و «جانشین» های به ظاهر مخالف فرمانروایان کنونی ولی از «جنس خودشان» و همه ساختگی و فعال در داخل و خارج از ایران که فرقه ای از آنان «رنگ سبز» را هم یدک می کشند که هیچ کدام قصد براندازی رژیم را هم ندارند.

در همین حال بخش عظیمی از بودجه و نیروی اطلاعات حکومت صرف مبارزه و بی مقدار کردن مبارزان و نیروهای ملی و اپوزیسیون واقعی می شود: از یک طرف به نقش های نفوذی خود در گروه ها و سازمان هایی که خواهان براندازی رژیم هستند، ادامه می دهند و از سوی دیگر هم چنان آب ها را گل آلود نگه می دارند و در نوبت بعدی از آستین آنان ترور یسم بیرون می آید تا بار دیگر تعدادی از میهن پرستان ایران را به خاک و خون بکشند.

همین هایی که از اول حضور نکبت بار خود در کشورمان در بوق ها می دمیدند که «مخالفان نظام» ما «عدد» ی نیستند اما همان هایی که این نیروها را «عدد» نمی دانستند و برای آنها «اعتباری» قائل نمی شدند ولی با خدعه و نیرنگ، صرف هزینه های کلان و بی آبرویی و رسوایی های کلان تر دست به ترور بیش از ۱۹۵ تن در اروپا و یک تن در آمریکا زدند. بر اساس گزارش پلیس امنیت فرانسه بیش از ۳۴ طرح ترور و شخصیت های سیاسی و فرهنگی در فرانسه نزدیک به اقدام خنثی شد و نزدیک به ۸۰۰ طرح در سراسر اروپا لو رفت همه این ها نشانه این است که رژیم جمهوری اسلامی از مخالفان جدی خود می ترسد! اما امروز ابعاد مخالفت آنچنان اوج گرفته است که خود رژیم را دچار وحشت کرده و دست و پای آخوندها را توی پوست گردو گذاشته است.

امروز این نیروهای ملی ایرانند که درمیدان مقابله علیه تمامیت رژیم اسلامی «حرف اول» را می زنند و به همین دلیل نیز از سوی مردم درون ایران از آنان حمایت می شود. رژیم همه توان خود را دارد به کار می گیرد تا نوک پیکان حمله را به سوی «نماد این حرکت ملی» یعنی شاهزاده رضا پهلوی بگیرد ولی راه به جایی نخواهد برد چرا که مبارزان خواستار انحلال رژیم و جانشینی آن با یک نظام سکولار و جدایی دین از حکومت بر مبنای حقوق بشر و مهم تر از همه تمامیت ارضی ایران، زیربنای محکمی را ریخته اند و امروز، بر اساس همه ی تجربه های تلخ و شیرین با چشم هایی باز ایستاده اند که رژیم منفور را در یکی از این گرداب هایی که رژیم برای خودش مهیا کرده است، فرو ببرند و هیچ نیازی به حمایت نظامی خارجی نیست. توان مردمی در داخل کشور، پشتوانه این نیروی ملی است.

می دهند.

خیلی زود در خواهند یافت همانطور که اسلام ناب ولاتی در ایران در چاه جمکران سقوط کرد و کریه ترین استبداد تاریخ ایران، با ظهور خود، ملتی در قلب معتقد را، به تمردی شگفتی آفرین علیه آموزه های دین کشاند، اسلام ناب سلفی با کراوات و بی کراوات راه حلی برای دردها و گرفتاری های ریشه دار آنها ندارد و اسلامی ها به همان اندازه منافق و دروغگو هستند که پیش از آنها، سرهنگ ها و ژنرال ها و امنیت چی های حاکم بودند.

«راشد الغنوشی» و اسلامی ها چند روز بعد سوار موج شدند. در مصر هم تا روز سقوط مبارک نقش اسلامی ها کم رنگ بود و سپس حرکت آنها در دو وجه اخوانی و سلفی، شتابی حیرت آور گرفت که هم مسجد را داشتند و هم میدان را و دور از انتظار نبود که آنها در تونس و مصر، اکثریت در هر انتخاباتی زودرس، پیدا کنند. اما همه نشانه ها حکایت از آن دارد که این موج فرو خواهد نشست و توده های محروم و جوانان گرفتار هزار عقده و نفرت،

آمریکا و غرب و گسترش نفوذ اسلامی ها و اسلام جهادی (سلفی) به طور ناخواسته بازی کرد که تا امروز نیز ادامه داشته است.

«بهار عربی» و سلفی ها!

بدون تردید اسلامی ها، انقلاب های اخیر عربی را آغاز نکردند. کافی است نگاهی به تظاهرات تونس ها در روز فرار بن علی در برابر ساختمان وزارت کشور تونس بیندازید، در میان آنها خبری از اسلامی ها نیست، زنان، کارمندان، دانشجویان و استادان و هنرمندان اکثریت تظاهر کنندگان را تشکیل

غرب به رهبری آمریکا علیه جهادی ها و طالبان در افغانستان و سپس جنگ سوم خلیج فارس و براندازی صدام حسین (که ناگهان تبدیل به مجاهد اکبر و امام المسلمین شد!) نیاز به بازگویی ندارد اما آنچه حائز اهمیت است، حضور کانال های ماهواره ای و انتقال تصاویر درگیری های خونین در افغانستان و عراق، به توده های عاصی و غضبناک عرب در مرحله مابعد ۱۱ سپتامبر و انفجار دوقلوهای نیویورکی بود. تلویزیون نقشی باور نکردنی در اوج بخشیدن به موج نفرت علیه



اسماعیل نوری علا

اتهامات بی اساس!

در میان دست اندرکاران حکومت اسلامی که به خارج آمده اند، «مجتبی واحدی» برای من چهره‌ی شاخص و قابل احترامی بوده است. ایستادگی او در مقابل جریاناتی که به محمد خاتمی - و بخصوص آخرین بدکاری عهدشکنانه‌ی او در جریان شرکت در انتخابات تحریم شده از جانب اصلاح طلبان - وصل می‌شوند، نظرات صریح او در مورد «لزوم زمینی شدن حکومت» (که نوعی پرهیز از بکار بردن اصطلاح سکولاریسم است)، و نظرات جالب او در مواردی دیگر موجب آن بوده است که برای کسی که خود را مشاور شیخ مهدی کربوبی می‌خواند و می‌داند، ارزشی فراتر از چهره‌های دیگر (آدم‌هایی همچون مهندس امیر ارجمند، حجة الاسلام کدیور و عطاء الله مهاجرانی) قائل باشم. اما مقاله‌ی اخیر او در مورد مصاحبه‌ی رضا پهلوی در مجله‌ی فوکوس، و بخصوص همزمان شدن این مقاله با یک سلسله حمله‌ی ناخبردانه دیگر به او، آن هم براساس همان مصاحبه، اتهاماتی را در ذهن من ایجاد کرده است که می‌کوشم چند و چون شان را دستمایه‌ی جمعه‌گردی امروز کنم. برآستی چرا مجتبی واحدی تصمیم گرفته است این گونه هتاکانه به رضا پهلوی حمله کند؟ و برای روشن شدن موضع خود نسبت به او دست به تشبیه این مرد (که دستش به هیچ جرم و جنایتی آلوده نیست) با نامردی به نام مجتبی خامنه‌ای (که همراه و همگام همه‌ی جنایت‌های رژیم اسلامی است) بزند؟ و اتهاماتی بی اساس - یا از جانب مجتبی واحدی اثبات نشده - را بر او وارد کند؟

آیا برآستی راز و رمز این «نیت خوانی» ها چیست که یکی [محمد امینی] می‌گوید که، به استناد مصاحبه‌ی فوکوس، رضا پهلوی قصد دارد کاری محمدعلی شاهی کند و مجلس ملی به توپ بیندود دیگری [مجتبی واحدی] معتقد است که، رضا پهلوی، به استناد همان مصاحبه، احتمالاً اگر به جای پدرش بود به آسانی تن به ترک کشور نمی‌داد و دوره‌ی کشتار معترضان بسیار طولانی می‌گردید (!؟).

بررسی یک شخصیت سیاسی!

اما اجازه دهید قبل از ادامه‌ی این پرسش‌ها، اول

شعله‌ور شدن آتش توپخانه نیروی ارتجاعی اصلاح طلبان حکومتی!



آتش حمله به یکی از چهره‌های محبوب دموکرات/ مبارز اقدامی از جانب اصلاح طلبان مذهبی علیه تمام اپوزیسیون/ سکولار برانداز و انحلال طلب ایران است!

● درهای همه مجامع و رسانه‌ها به روی او گشوده است و نسل جوان نمی‌تواند در جمع اپوزیسیون براندار کنونی، نماینده‌ای بهتر از برای خود بیابد!

تنها به یک دلیل می‌تواند واقعیتی داشته باشد که پس از متلاشی شدن حکومت اسلامی مردم ایران به قانون اساسی مشروطه سلطنتی برگردند.

● در ابطال یا غیاب قانون اساسی مشروطه، رضا پهلوی صرفاً تبدیل به یک «شهروند ساده» می‌شود، هرچند که در پرونده‌اش اوراقی تاریخی وجود داشته باشد؛ هرچند که در «رژیم سابق» هم پدر و هم پدر بزرگ‌اش پادشاه ایران بوده باشند و هم او نیز بر اساس قانون اساسی مشروطه، ابتدا ولیعهد و سپس پادشاه در تبعید شده باشد.

ورق بزنید

منصرف شود؛ چرا که پادشاهی سلسله‌ی پهلوی بر حسب آن سند، قانونیت دارد و در آینده نیز رضا پهلوی تنها به استناد آن سند است که می‌تواند خود را شاه ایران بداند. در غیاب یا ابطال قانون اساسی مشروطه محلی هم برای ادعای رضا پهلوی باقی نمی‌ماند.

● اما من نه از ایشان و نه از طرفداران ایشان در مورد «بازگشت به قانون مشروطه» سخنی نشنیده‌ام. این که سی و اندی سال پیش رضا پهلوی نوزده ساله در قاهره به عنوان شاه ایران قسم خورد و اکنون نیز، بر حسب همان قانون مشروطه، «شاه قانونی ایران» محسوب می‌شود

تکلیف خود را در مورد شخصیتی به نام شاهزاده رضا پهلوی روشن کنم؛ هر چند که من سال‌ها است که، هم در برنامه‌های تلویزیونی و هم در مقالات هفتگی‌ام، نظرم را در مورد این شخصیت بیان داشته‌ام:

● اگر مطالب فوکوس درست باشد و رضا پهلوی همچنان خود را شاه ایران بداند؛ در آن صورت هیچ راهی در آینده بر او و طرفداران‌اش گشوده نیست جز اینکه همگی شان خواستار آن شوند که پس از متلاشی شدن حکومت اسلامی ملت ایران باید به قانون اساسی مشروطه برگشته و از ایجاد یک قانون اساسی جدید برای کشور

رضا پهلوی جدا از پدر و پدربزرگش، شخصیتی ارزشمند، یک سرمایه ملی و شناخته‌ترین ایرانی معاصر است!

این‌ها همه سابقه و خاطره و متعلق به گذشته‌اند. با حدوث انقلاب ضد سلطنتی ۵۷ و توفیق نکبت بار دینکاران امامی در لگام زدن به آن و نوشتن قانونی اساسی که - درست یا نادرست و در یک همه پرسی به تصویب ملت آن روز ایران رسیده است - قانون اساسی مشروطه باطل یا تعطیل شده و «تا هنگامی که بتوان آن را دیگر باره فعال کرد» هیچ منصب مستند به آن دارای واقعیت و نفاذ قانونی، اجتماعی و سیاسی نیست.

● حتی اگر فرض کنیم که پس از متلاشی شدن حکومت اسلامی، ملت کنونی ایران به برقراری رژیم پادشاهی تشریفاتی تمایل داشته باشند این تمایل هیچ مقامی را برای رضا پهلوی تضمین نمی‌کند؛ چرا که تازه، با برقراری رژیم پادشاهی تشریفاتی، ملت ایران باید بر اساس روندهای حقوقی خاصی برای کشور و نظام نوین خود پادشاه جدیدی را انتخاب کند. در این صورت رضا پهلوی دارای حق خاصی نسبت به بقیه نبوده و تنها یکی از کاندیداهای این سمت خواهد بود. یعنی قانون اساسی آینده نمی‌تواند، بدون برسمیت شناختن نفاذ قانون اساسی مشروطه، برای رضا پهلوی منصب خاصی را در نظر بگیرد.

● اما از نظر من این مرد، جدا از اینکه پدر و پدر بزرگ اش پادشاه بوده اند (خود نیز روزگاری بر اساس توصیه‌ی اطرافیان اش سوگند پادشاهی خورده است) مردی ارزشمند است و این ارزش تا حدی است که او را تبدیل به یک «سرمایه ملی» کرده است.

او شناخته‌ترین ایرانی معاصر است، در عقایدی که مستمراً در مورد حکومت و سیاست بیان می‌کند فردی سکولار دموکرات محسوب می‌شود، درهای همه‌ی مجامع و رسانه‌های بین المللی بروی او گشوده تراز بقیه است، نسل جوان ایران نمی‌تواند در میان جمع اپوزیسیون برانداز کنونی نماینده‌ای بهتر از او برای خود بیابد؛ نماینده‌ای که خوش می‌پوشد و خوش سخن می‌گوید و در رفتار و کردارش ارزش‌های امروزی انسان‌های جهان متمدن مشهود است.

در عین حال، او آنقدر متمدن است که تا به حال نسبت به همه‌ی کسانی که - به او ناسزا گفته‌اند، تهمت ناروا زده‌اند، از قول او دروغ گفته‌اند - هرگز پاسخ نگفته است. گذاشته است که مردم نسبت به این گفته‌ها تصمیم بگیرند و قضاوت کنند. تا به حال جز رهبران جمهوری اسلامی هیچ کسی را طرد نکرده، به هیچ یک از افراد اپوزیسیون نگفته که حق شرکت در مبارزه را ندارد چون چنین و چنان کرده است. فرضا به مجتبی واحدی نگفته که تو چون نماینده‌ی کروی هستی و کروی بی سال‌های سال با حکومت ساخته و در بد و خویش شریک بوده‌می‌توان نتیجه‌گرفت که اگر کروی به

حکومت برسد مثل خامنه‌ای جنایتکار خواهد شد و تومثل مجتبی خامنه‌ای عمل خواهی کرد.

● البته همه می‌دانیم که او رژیم پادشاهی تشریفاتی را بهترین نظام برای ایران می‌داند اما، در عین حال، هیچگاه خود را رهبر سیاسی اپوزیسیون ندانسته است، به اهمیت تصمیم تعیین کننده‌ی ملت ایران در انتخاب نوع نظام آینده اعتقاد دارد و حتی می‌گوید که اگر ملت ایران رژیم جمهوری سکولار دموکرات را انتخاب کند او به ۸۵ درصد از آرزوهایش برای کشورش رسیده است. او با سلطه و تسلط (ولذا سلطنت) فرد یا گروهی خاص بر سرنوشت ملت مخالف است، دموکراسی را بهترین شیوه‌ی مدیریت کشور می‌داند، با تمرکز قدرت در مرکز (که مادر و بازتولید کننده‌ی استبداد تاریخی است) مخالف است، برای پادشاه آینده نقشی صرفاً نمادین در قلمروی یگانگی ملی قائل است و می‌داند که شاه تشریفاتی نه فرماندهی کل قوا خواهد بود، نه حق منحل کردن مجلس و نه امکان تعیین رؤسای قوای سه گانه را خواهد داشت.

● حال پرسش من از اپوزیسیون سکولار/ دموکرات و برانداز آن است که ما چرا باید بر روی این «سرمایه ملی» خط ابطال بکشیم؟ چرا باید

نگذاریم که او، بعنوان یک شهروند، در ائتلاف‌های سیاسی شرکت کند و توانمندی‌های خود را در اختیار آترناتیوی بگذارد که برای مبارزه با حکومت اسلامی بوجود می‌آید و هدف اش نه پادشاهی یا جمهوری که «استقرار حاکمیت ملی» است؟ اگر ملت ایران صاحب و مالک و حاکم بر سرنوشت کشور خود شد آنگاه تازه همه باید دست بکار ارائه‌ی تزه‌ها و برنامه‌ها و نقشه و پیشنهادات خاص حزبی و گروهی شوند و در آن صورت باید گذاشت ملتی که دیگر آقا بالاسر ندارد و حاکمیت خود را از طریق داشتن حق اظهار نظر در مورد سرنوشت کشور خویش به دست آورده است بازگزینه‌های مختلف روبرو، با آنها آشنا و از آنها آگاه شود و خود تصمیم بگیرد که چه می‌خواهد.

● اینکه از هم اکنون اعلام کنیم که پادشاهی مشروطه ضد حقوق بشر است و نباید بعنوان گزینه‌ای برای انتخاب به مردم ارائه شود، یا اینکه پادشاهی لزوماً راه به استبداد می‌برد (انگار جمهوری‌های جهان عقب مانده از خاورمیانه گرفته تا امریکای لاتین چنین نکرده اند!) و یا ادعا می‌شود، رضا پهلوی دارای شخصیتی است که می‌تواند، پس از احراز سمت پادشاهی تشریفاتی، علیه حاکمیت ملت قیام

حمله نابخردانه و هتاکانه مشاور شیخ مهدی کروی به رضا پهلوی در ادامه حرکت گسترده اصلاح طلبان حکومتی به دامن رژیم اسلامی است!



کند و همچون محمدعلی شاه مجلس را به توپ ببندد چرا که می‌گوید من در سی سال پیش به نام پادشاه مشروطه قسم خورده ام، و یا چون «انقلاب اسلامی را قبول ندارد» نشان می‌دهد که چه «طبع درنده خوئی» دارد که اگر به جای پدر بر تخت سلطنت می‌نشست کشتاری وسیع را براه می‌انداخت، جملگی چه هدفی می‌توانند داشته باشند؟ جز:

- محروم ساختن اپوزیسیون از وجود یک شخصیت معتبر و محبوب

- تضعیف این اپوزیسیون از طریق طرح اختلافاتی که حل آنها به دست ملت ایران در آینده ممکن است

- حفظ حکومت اسلامی تازمانی که بتوان بدیلی داخلی و قابل کنترل از جانب اصلاح طلبان بوجود آورد

- یا، در یک دوراندیشی دور از عقل، همواره از انجام همه پرسی برای تعیین نوع نظام جلوگیری کرد؟

تهمت‌ها و احتمالات کودکانه!

برگردم به موضوع حملاتی که در روزهای گذشته به رضا پهلوی می‌شود، و از جمله حمله‌ی بسیار زننده‌ی مجتبی واحدی به او. برآستی چه محرکی موجب آن شده که مجتبی واحدی دست به قلم ببرد و اتهاماتی از قبیل «دزدی اموال عمومی» و «درنده‌ی خوئی» ذاتی و استبدادی را به رضا پهلوی وارد کند؟ ضرورت این کار چه بوده و مجتبی واحدی در این راستا کدام هدف را در نظر داشته است؟

به اعتقاد من نمی‌توان به این پرسش‌ها پاسخی در خور داد اگر حرکتی همچون مقاله نویسی علیه رضا پهلوی را در متن تغییراتی که در سپهر سیاسی ایران در حال رخ دادن است مورد نظر نداشت. این حملات، به نظر من، دو مقصود مجزا را تعقیب می‌کنند:

- نخستین مقصود عبارت است از اعلام برائت و جداسازی کامل اردوگاه آمدگان از حکومت اسلامی از اردوگاه اپوزیسیون برانداز و انحلال طلب در خارج کشور. در پی پیدایش جنبش سبز و دستگیری و کتک خوردن سران اصلاح طلبی، بخشی از مهره‌های درشت آنها به خارج کشور آمدند و برای جا خوش کردن با انحلال طلبان نشست و برخاست پیدا کردند. اما اکنون ورق برگشته است و انسان باید کور باشد تا حرکت بزرگ گسترده‌ی اصلاح طلبان به دامن رژیم اسلامی را نبیند.

درست است که این حرکت با شرکت محمد خاتمی در انتخابات مجلس اسلامی کلید خورد اما نباید از این نکته غافل شویم که اکنون فضای رسانه‌های داخلی پر از خبر در مورد مهدی کروی است. ایشان را سر حال و خندان در جمع خانواده می‌بینیم و نشریه‌های نزدیک به «بیت رهبری» خبر از این می‌دهند که به زودی ایام حصر (حبس خانگی) ایشان به سر خواهد آمد. آنچه «جام زهری دیگر» خوانده می‌شود نه عاقبت «مسئله‌ی اتمی» که رسیدن به این

چرا شما صاحب خانه نشوید!

با یک تیر دو نشان:

● یافتن خانه مورد دلخواه

● اخذ وام مناسب



آصفه شیرافکن

ما همیشه خانه زیبا و وام با بهره کم، در اختیار داریم

Commercial & Residential

خرید بیش از ۵ واحد آپارتمان بدون ارائه مدارک مالیاتی

● **Short Sale & Bank-Owned**

● **پایین آوردن بهره با «برنامه اوباما» برای ملک‌هایی که فاقد ارزش اصلی هستند**

مشاوره مجانی

وظیفه ما: دقت و وسواس در تهیه خانه

و اخذ وام با حداقل بهره ممکن

Interest rates are subject to change

DRE: 01446258 - NMLS: 302306

310-951-0711

AsefehShirafkan@yahoo.com

سخن دروغی است؟ و آیا بیان آن به معنی تصدیق صحت آن سخن نیز هست؟ آیا بیان علاقه به گاندی به معنی آن است که رضا پهلوی خود را گاندی می‌پندارد؟ - حتی آیا اگر کسی آرزومند آن باشد که همچون گاندی - و نه هیتلر، زندگی کند باید بر او ایراد گرفت؟

در فروردین ماه سال ۹۰، محمد امینی، در مقاله ای با عنوان «ای بسا آرزو که خاک شده»، فکر آلترناتیو سازی در خارج کشور را به سخره گرفته و نوشت: «برای من شگفت آور است که کسانی به جای ستایش و پشتیبانی از آن چه در ایران می‌گذرد و درک درست از فرایندی که درواکنش به رفتار خونریزانه‌ی جمهوری اسلامی، راهکارها و ساختارهای رهبری آینده ایران را بنا می‌کند، به این نتیجه‌ی دردناک برسند که همه‌ی راه‌های مبارزه سیاسی در ایران بسته شده و کانون رهبری باید به خارج ... منتقل شود» و نیز، در مورد آنچه در داخل کشور می‌گذشت، نوشت: «فراموش نکنیم آزمون انقلاب مشروطه را که در پیامد بن بست اقتصادی و سیاسی دولت قاجار، بسیاری شاهزادگان، میرزایان و روحانیان منورالفکر هم به اردوی روشنفکران و سوداگران مشروطه خواه و هوادار مدرنیته پیوستند».

بنظر من، سکه‌ی نگاه محمد امینی در تحقیر خارج کشور و حماسه سازی از پیوستن «روحانیان منورالفکر» به آزادیخواهان داخل کشور، روی دیگری هم دارد؛ و آن مبارزه با شکل گرفتن هر نوع بدیل و پیدایش هر نوع چهره‌ی جاذبی است که بتواند در ماورای حکومت اسلامی برای ملت در بند ایران امیدآفرینی کند و گرنه چگونه است که ایشان (که تشکیلات شان انکار کروی و موسوی را خط قرمز خود اعلام می‌کند) یکباره خواب نما شده و تصمیم به نیت خوانی از بین خطوط مصاحبه‌ی معوج نشریه‌ی «فوکوس» گرفته است تا به ملت ایران هشدار دهد که «محمد علی‌شاه دیگری در راه است؟!». چگونه است که مجتبی واحدی متوجه آن شده است که اگر ملت ایران دیر جنبیده بود و رضا پهلوی پیش از انقلاب به قدرت رسیده بود حتماً حمام خون برپا می‌کرد؟ و نتیجه گرفت که کسی که در نوجوانی چنان «استعداد»ی داشته حتماً نمی‌تواند در آینده شاه بی‌آزار و تشریفاتی ایران شود؟

من اگر چه معتقدم که امکان برقراری پادشاهی تشریفاتی در ایران بسیار اندک است و یک جمهوری سکولار / دموکرات بی‌آقا بالاسر و دوره ای و زمانمند بیشتر بکار مملکت مان می‌خورد و این گزینه‌ی در یک رقابت آزاد و متمدنانه پیروز خواهد شد، اما شعله‌ور شدن آتش حمله به رضا پهلوی را - آن هم به عنوان یکی از مهمترین چهره‌های سکولار اپوزیسیون، نه اقدامی علیه یک نفر که علیه اپوزیسیون سکولار دموکرات برانداز و انحلال طلب ایران ارزیابی می‌کنم - اقدامی که از جانب اصلاح طلبان مذهبی و اعوان و انصاری از (آنان که در داخل نیروهای سکولار /

«موقعیت» است که حکومت، برای ابقای خود، می‌رود تا دست به دامان «شاپور بختیار» خویش شود تا شاید او بتواند مجموعه‌ی رژیم را (با حذف‌ها و تغییرات بسیار) حفظ کند (همین جاز این مقایسه عذر می‌خواهم اما برای رساندن مقصود چاره‌ای جز استفاده از آن ندارم). آیا این «نجات بخش» برای رژیم کنونی خاتمی است یا کروی؟ یا نه، باید مراقب ظهور ناگهانی میر حسین موسوی بود که پشت سر خاتمی و کروی، با چراغ خاموش، آماده‌ی به صحنه آمدن می‌شود؟

به راستی چرا خانم «حقیقت جو» - پس از توییح شدن از جانب خاتمی، در مورد اینکه چرا با انحلال طلبان نشست و برخاست داشته است - یکباره در تلویزیون «اندیشه» ظاهر می‌شود تا به این پرسش از پیش تمرین شده پاسخ دهد که «شما چگونه با آدم هائی چون نوری علا در کنفرانس‌ها ظاهر شده اید؟» و او بی‌محابا دروغ بگوید که «اتفاقاً من هر هفته مشغول فحش خوردن از نوری علا هستم و کافی است که در این مورد به سایت او مراجعه کنید». [من خود، هر چه در سایت هایم گشتم دو سه خطی هم درباره‌ی این خانم پیدا نکردم]. و چگونه است که در پی خودکشی برادر رضا پهلوی شخص مهدی کروی از طریق اعوان خود پیام تسلیتی به رضا پهلوی می‌فرستد و اکنون مشاور او می‌خواهد با طرح کردن حساب بی‌پایه‌ی احتمالاتی کودکانه ریشه‌ی یک دیکتاتور موهوم و موسوم به رضا پهلوی را بسوزاند؟ یکی از آداب مذهبیون اعلام برائت است.

- مقصود دوم هم به نوعی محاسبه برای آینده‌ی نامحتمل تر مربوط می‌شود. اصلاح طلبان متوجه شده اند که اپوزیسیون انحلال طلب ایران در طی این سی ساله قادر نبوده است تا چهره‌ای مردمی و شاخص را از میان خود به ملت بشناساند و، در نتیجه، نسل جوان ایران خودبخود و به صورتی فزاینده نماد ویژگی‌های آرمانی خویش را در شهروندی به نام رضا پهلوی می‌بیند و لذا محتمل است که در آینده‌ی ایران رضا پهلوی، نه بعنوان شاه، که بعنوان چهره‌ای شاخص در میان اپوزیسیون برانداز، بتواند خواب‌های خوش اصلاح طلبان را بر هم زند.

پس، بجای در افتادن مستقیم با این «شهروند محبوب» باید از او شخصیتی دیگر ساخت و آن شخصیت را آماج حمله قرار داد. باید هر چه زودتر یال و گوپال محمد رضا شاهی و چکمه‌های رضا شاهی را بر تن این مدعی کرد و توپ‌های محمد علی‌شاهی را نیز در اختیارش گذاشت تا مردمی که چهل سال پیش هم اگر به دنیا آمده باشند خاطره‌ای از روزگار پیش از انقلاب نکبت بار اسلامی ندارند متوجه خطری شوند که زیر پوست رضا پهلوی می‌لولد و او را وا می‌دارد که، اگر دست اش برسد، انتقام رفتارهای ملت را با پدر و پدر بزرگ اش، با شدت بسیار بگیرد.

به راستی آیا این سخن رضا پهلوی که «پدرم معتقد بود مردم برای دموکراسی آماده‌ی ندارند»

ای به سرنوشت آینده‌ی کشورمان علاقمندیم خود را برای رزمی نوین با نیروهای ارتجاعی موسوم به «اصلاح طلب حکومت اسلامی» آماده کنیم.

دموکرات اپوزیسیون رخنه کرده اند) اعمال می‌شود و هشدار می‌دهم که متوجه موج جدید بازگشت اصلاح طلبان به دامن حکومت خونریز اسلامی از یکسو، و کوشش برای تخریب رقبای انحلال طلب شان، از سوی دیگر، باشیم و اگر ذره



عکس از: مرتضی فرزانه

چرا ایران، چرا آزادی، چرا پرچم سه رنگ شیر و خورشید؟!

باید اجازه داد که هرکس هر طور دلش می خواهد فکر کند!

بر جهان بگشاید. من در آن یادداشت گفته بودم که فریاد «ایران — آزادی، آزادی — ایران» را به گوش مردمان جهان برسانید زیرا تنها از راه این چهار میلیارد چشم است که ما می توانیم به دنیا بگوییم: ما هستیم!

— و بالاخره از من پرسیده شده که: آیا ایرانی هایی را که به عنوان ورزشکار در میدان های المپیک حاضر می شوند باید تشویق کنیم که بر سکوی قهرمانی علیه رژیم تظاهر کنند؟

● پاسخ این سؤال این است که این قهرمانان از ایران آمده اند. اگر آنها تشخیص می دهند که در ایران آزادی نیست این بر عهده بلوغ عقلی و سهم ورزشی آنان است که هر طور می خواهند رفتار کنند. اما رفتار ما با این قهرمانان باید رفتار یک هموطن علاقمند به ایران و دوستدار ورزش باشد. این بر عهده ورزشکاران است که با معیارهای شخصی خود در میدان ورزش و در برابر شعار «ایران — آزادی» عکس العمل نشان بدهند.

مجلسی مناسب بوده از غزل سعدی تا «سایه» رابه یاری دو تازی زمزمه کرده اند یعنی که این ایران است از جوی مولیان تا مازندران و از پارس تا گیلان و مرا منقلب و از خود بی خود و سر بلند ساخته اند.

— آیا کلمه «آزادی» را عمداً در روزگاری که همه ادعای آزادی می کنند دانسته به کار برده اید و یا این فقط شعاری برای خالی نبودن عریضه است؟

● پاسخ بنده این است که باور به آزادی در تمام زندگی همراه من بوده است؛ به این دلیل در بسیاری از جلسات که «امر مطاع» بر آزادی سایه انداخته بوده است، حاضر نشده ام و باز باور من به آزادی، آن فریاد شادمانه ای است که در میدان ورزش از گلولی تماشاگر عاشق زیبایی برمی آید و نیز آن تحمل و مدارایی است که باید در برابر سخت دلی ها داشت و بیهوده در برابر فریاد، نعره سر نداد. بلکه باید اجازه داد که هرکس هر جور دلش می خواهد فکر کند، حرف بزند و به راهی که دوست دارد برود و در نهایت چیزی به نام آزادی از بطن تیرگی، دیده

آزادی بخش، حمایت کنند.
از پارس تا گیلان

— آیا از طرح کلمه «ایران» در تظاهرات منظورتان دفاع از گروه هایی است که ایران را با شکل واحدی در زیر سلطه یک حکومت می بینند؟

● پاسخ بنده این است که ایران مجموعه ای از یک کاشیکاری زیبای فرهنگی است که اقوام گوناگون ساکن آن در طول قرون این تابلو بدیع را آفریده اند و به معرض تماشای جهانیان گذاشته اند. به شهادت همین تاریخ حتی تکه هایی که از این مجموعه جدا شده و حالا نام ایران را ندارند در هر فرصتی به یاری زنجیر طلایی زبان فارسی به یاد می آورند که روزی در این مجموعه جایی داشته و سهمی در برپا کردن فرهنگ آن بر عهده گرفته بوده اند. بارها و بارها در این مورد به ترکمن و تاجیک و ازبک و افغان و آذری و بلوچ برخورد کرده ام که همه خود را مجموعه به جبر جدا شده از این کاشیکاری زیبای دانسته اند.

برایم از رودکی تا نیما شعر خوانده اند و اگر

دستخط استاد:

دکتر صدرالدین الهی

تظاهرات میدانی!

اولین یادداشت المپیکی پاسخ مابه دو سؤال است که پس از چاپ و انتشار یادداشت «برای آنکه چهار میلیارد انسان ما را ببینند» در هفته گذشته از من شده است. برخی از این پرسش ها را با پاسخ کوتاهی نقل می کنم.

— «آیا از جایی به شما اشاره شده است که بازی های المپیک را بهانه طرح مسأله نبودن آزادی در ایران کنید و مردم را به تظاهرات میدانی در میدان های المپیک فرا بخوانید؟ آیا قرار است حزبی، جبهه ای، گروهی یا دسته ای به دنبال این کار اعلام موجودیت کند؟

● صاحب این قلم اهل دسته بندی و جمعیت تشکیل دادن نیست؛ زیرا که این کار در هر حال مانع از «ادامه بیطرفانه» کاری است که در طول شصت سال به آن اشتغال داشته است. طرح این موضوع باز به دلیل در پیش بودن بازی های (المپیک) لندن است و اعتقادی که این بنده از سال های پیش به «انسان سیاسی» در میدان های ورزش داشته است و دارد و باور به این که ورزش «عامل تعادل، رهایی، ضد هرج و مرج و اطاعت از قانون» است.

به این اهداف با ورزش می توان رسید و نه چیز دیگر. مخاطب من در آن یادداشت همه کسانی بودند که باور دارند جهان بزرگ تری در ابعاد میلیاردي باید بدانند که در ایران آزادی وجود ندارد و در نتیجه از هر حرکت درست



چکه!
چکه!

شعر مهممل حاجی واشنگتن

صدرالسلطنه حاج حسینعلی معتمدالوزرا (صدرالسلطنه) وزیر مختار ایران در واشنگتن (ملقب به حاجی واشنگتن) یک سال پس از مأموریت از آمریکا اخراج شد زیرا در سفارتخانه به شخصی در عید قربان گوسفند قربانی کرده بود. او مردی ممسک، متمول و خوش خط بود و گاه شعر می گفت اما مهممل. مثل این بیت: آن میرزا رضای قدکمانچه / بر شاه شهید زده طپانچه! /

مجلس در قصر خودمان!

محمدعلی شاه در مجلس کذایی «شورای کبرای دولتی» که پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی در دربار خودش (تالار خورشید) به راه انداخت، در نطق افتتاحیه ادعا کرد: «نشر عدالت و آرامش در کشور را هدف خود قرار داده ایم ... در قصر خودمان که پناهگاه عدالت است امر به تشکیل مجلس خاص نمودیم تا درهای عدالت به روی همگان باز و درهای زور و تجاوز در همه جا بسته گشته و در هیچ جا احکام شریعت نقض نگردد».

انحلال خود به خود!

این مجلس کبری با ارسال استعفای عزالدوله رییس آن به محمدعلی شاه - و سپس با پناهنده شدن شاه قاجار به سفارت روس - خود به خود منحل گردید.

اپرت و اپرا

نخستین موسیقیدان ایرانی که «اپرت» نوعی نمایشنامه منظوم را، متداول کرد غلامحسین خان درویش بود. او اپرتی به نام پری چهر و پری زاد ساخت که سال های بعد اپرت را در جامعه بارید اسماعیل مهرتاش مدیر و مؤسس آن ادامه داد و پس از آن منسوخ شد به اضافه این که در زمان رضا شاه کوششی برای ساختن اپرا در خیابان فردوسی آغاز شد ولی به جایی نرسید.

قتل اولین روشنفکر مسلمان!

اولین روشنفکر (نویسنده، مترجم) ایران بعد از اسلام (از ۱۴۲ تا ۱۴۵ هجری قمری) - که مسلمان شد اسم خود را از «روزبه» به «ابن مقفع» تغییر داد - به دستور «منصور» خلیفه اموی در سن ۳۶ سالگی به قتل رسید. او یکی از ناقلان بزرگ کتب و متن های فارسی به عربی و سامان دادن کارهای دیوانی خلافت بر اساس سیستم دیوانی و اداری ایران بود.

من دیگر جاسوس نیستم!

مرد «پولادینی» که دارد روسیه را به یک قدرت جهانی تبدیل می کند!

در حد یک بادام زمینی توصیف کرد و با این همه متذکر شد که اگر واشنگتن خیال درگیری اقتصادی با روسیه را داشته باشد روسیه مقابله به مثل خواهد کرد!

وقتی یکی از خبرنگاران از پوتین (این سرهنگ پیشین تشکیلات کی جی بی) پرسید که آیا میل دارد به اتفاق کسی به یک مأموریت جاسوسی برود؟



این «پوتین» که تا کنون چندین بار درباره او نوشته ایم، به راستی یکی از نمونه های شگفت از مردان سیاسی قرن بیست و یکم است.

او در این ماه های اخیر در همه جا حاضر بوده و در هر جا به مناسبتی که لازم بوده سخن گفته است. هنگامی که کنفرانس ۸ کشور

پوتین در جواب گفت:

«نه، با هیچ کس؛ برای این که من دیگر جاسوس نیستم! سفرهای پی در پی پوتین در دنیا، حیرت جهانیان را برانگیخته است، چنان که دیدار هفته گذشته او از اسرائیل، بسیار اسباب شگفتی شد. پوتین با یک هیأت ۴۰۰ نفره به اورشلیم سفر کرد و با نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل پیرامون موضع این کشور در مورد ایران و سوریه گفتگو داشت و شب در یک مهمانی مجلل که از طرف شیمون پرز رئیس جمهوری اسرائیل به افتخار او داده شده بود، شرکت کرد. نتانیاهو و اهود باراک وزیر دفاع اسرائیل که با پوتین مذاکره داشتند باز بر مسأله اتمی شدن ایران پای فشر دند و پوتین با خونسردی در تمام مدت گفتگو، سخن می گفت. ضمن آن که در تمام مراسم، فقط به روسی صحبت کرد و از معلم یهودی روسی اش در مدرسه - که به او آلمانی آموخته و وی حالا آلمانی را به راحتی تکلم می کند - تجلیل کرد.

اسرائیلی ها هنوز درباره موضع روسیه در مورد فلسطین اطمینان کافی ندارند و باید دانست که او روز بعد، از اورشلیم به بیت اللحم برای افتتاح یک مرکز فرهنگی رفت که به همت روسیه ساخته و برپا شده است و پس از دیدار با محمود عباس رییس دولت موقت فلسطین، عازم اردن هاشمی شد.

نکته ای که باید در نظر داشت، این است که در دوران تیرگی سخت روابط با اسرائیل و یهودی آزاری در اتحاد جماهیر شوروی، قریب یک میلیون روسی به اسرائیل مهاجرت کردند که از آن میان می توان از ده ها افسر و سرباز یهودی که در جنگ دوم بین الملل شرکت داشتند، یاد کرد.

سرهنگ پوتین را نباید به آسانی از نظر دور داشت. او روسیه در هم شکسته را از نو ساخته و دارد بار دیگر آن را به یک قدرت مؤثر جهانی تبدیل می کند.

بزرگ در واشنگتن برگزار می شد و «فرانسوا هلاند» تازه به ریاست جمهوری فرانسه رسیده، برای حضور در آن سر از پا نشناخته به آمریکا آمد، پوتین که تازه، به ریاست جمهوری برگزیده شده بود به بهانه انتخاب اعضای کابینه تازه در مسکو ماند و کارمند صدیقش «مدودوف» را که حالا نخست وزیر است، به واشنگتن فرستاد.

اما چند هفته قبل که کنفرانس بیست کشور برپا شد به کنفرانس آمد «باراک» همان زمان روزنامه معتبر نیویورک تایمز عکس صفحه اول خود را به این دیدار اختصاص داد با این توضیح که: «به نظر می رسد پوتین دارد به همکار آمریکایی اش از موضع قدرت نگاه می کند و به او اندرز رهبری می دهد»!

بعد از کنفرانس، رییس جمهوری پوتین در مکزیک در مصاحبه جالبی، خیلی محکم تر از همیشه از سیاست خود در سوریه دفاع کرد و متذکر شد که دخالت در امور سوریه از وظایف سازمان های بین المللی نیست.

پوتین برخلاف همه اسلاف خود، مرد مصاحبه و به میدان آمدن است. در همین مصاحبه با «سن خوزه دل کابو» در مکزیک درباره همه چیز حرف زد. از این که به دیدار بازی های المپیک لندن خواهد رفت و از مسابقات جودو که خود او از ورزشکاران برجسته آن است، دیدن خواهد کرد. او در همین مصاحبه از طرح دیدار ۲۰ کشور بزرگ جهان که قرار است سال آینده در مسکو برگزار شود، سخن گفت. او به راحتی و روشنی نگرانی خود را در مورد وضع اقتصادی آمریکا ابراز داشت.

در همین کنفرانس - در حالی که برگزار کنندگان آن قصد داشتند سر و ته مصاحبه را هم بیاورند - او تأکید کرد که تاهرکس ستولاتی را که می خواهد بکند، نکرده باشد، مصاحبه را پایان نخواهد داد و از گفتگو با خبرنگاران لذت می برد.

او در مصاحبه اش روابط اقتصادی آمریکا و روسیه را «چیزی ناچیز»



الاهه بقراط نویسنده - روزنامه نگار

تصویری از «رنج انسانی»!
در رمان «جنایت و مکافات» صحنه‌ای وجود دارد که در نسخه فیلم روسی آن به زیباترین شکل تصویر شده است. دانشجو «راسکولنیکف» که دست به قتل می‌زند که به درستی و عادلانه بودن آن باور داشت ولی پس از آن دچار بحران شدید روحی می‌شود، در برابر «سونیا» دختر جوانی که برای گذران زندگی خانواده، خودفروشی می‌کند، به پای او می‌افتد و می‌گوید:
من در برابر رنج‌های انسان زانو می‌زنم!

من این فیلم سیاه و سفید را پیش از انقلاب اسلامی در سینما دیدم. (بار اول در سینما «کریستال» در خیابان لاله‌زار نو) و سپس احتمالاً در یکی از تک سئانس‌های صبح جمعه سینما پلازا (خیابان شاهرضا تقریباً روبروی دانشگاه) یا سینما بلوار (بلوار الیزابت روبروی پارک فرح) که از جوانان و به ویژه دانشجویان پر می‌شد و فیلم‌های خوب که به دلیل گیشه معمولاً اکران عمومی نمی‌شدند، در آنها به نمایش گذاشته می‌شد. بسیاری از فیلم‌های بارزش در این تک سئانس‌ها و هم چنین در «فیلم‌خانه ملی ایران» که برای اعضا نمایش‌های ویژه داشت و من نیز عضو آن بودم، به نمایش در می‌آمد.

«داستایفسکی» به دلیل طرح ژرف‌اندیشانه مسائل اجتماعی و کند و کاو در موقعیت‌هایی که رفتار و واکنش انسان را در روندی که وقتی همه پوسته‌هایش را کنار می‌زنید - نهایتاً چیزی جز تنازع بقا اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

نیست - جایگاهی والا در میان ادیبان دارد.

ادیبانی که با داستان‌های خود بسی فراتر از سرگرمی و برانگیختن احساسات رفته‌و در خلاقیت هنری خویش به تجزیه و تحلیل رابطه متقابل فرد و جامعه و مناسبات اینها با دستگاه قدرت سیاسی و حقوقی پرداخته‌اند.

من از «زانو زدن در برابر رنج‌های انسان» مفهومی دوگانه از «ستایش» و «ناتوانی» در می‌یابم.

ستایش از انسان یا آن بنیه‌ای که رنج را تحمل می‌کند!، رنجی که در واقع به او تحمیل می‌شود، و ناتوانی در برابر موقعیتی که این رنج را می‌آفریند!، موقعیتی که آن هم تحمیل شده است و قدرت و مناسبات جامعه از عناصر تعیین کننده آن است و فرد انسان در این مجموعه در هم تنیده شده، توان و ابزار تغییر آن را ندارد، اگرچه «خواست» و «اراده» این تغییر ممکن است موجود باشد.

تصویر واقعی «رنج»!

در ستایش رنج بسیار گفته شده ولی وقتی «رنج» از انتزاع و تخیل ادبی گام به زندگی واقعی می‌نهد و در ناتوانی غم‌انگیز خانواده‌های زندانیان سیاسی و اعدام شدگان، در درگیری روزانه زنان و دختران با مأموران حفظ حجاب اجباری، در کسب و کار و زندگی سوخته و تبعیض غیرانسانی علیه بهائیان، در خانه‌خرابی و تحقیر خانواده‌های افغان، در چهره خسته و ملول کودکان کار که در گوشه خیابان به خواب رفته‌اند و در ده‌ها و صدها تصویر کاملاً واقعی دیگر به شکل فاجعه‌بار در جامعه تکرار می‌شود، به گونه‌ای که گویی اینها بدیهی‌ترین پدیده‌های ممکن هستند که راه گریزی از آنها نیست، آنگاه جایی برای «ستایش رنج» باقی نمی‌ماند.

صبری و تحمل در برابر رنج، وقتی انباشته می‌شود، به خودی خود، موقعیت تازه‌ای را می‌آفریند که در آن، دو طرف رنج‌آفرینان و رنج‌کشندگان، جانیتکاران و قربانیان، به سوی خصومتی مهارنشده رانده می‌شوند. این دشمنی، نفرت می‌آفریند. این نفرت، در نخستین فرصت، دست به انتقام می‌زند. جامعه واقعی و رنج واقعا موجود،



حکومت اسلامی ریشه در جنایت!

**مردم ایران سال‌هاست مکافات و جنایات دیروز،
امروز رژیم اسلامی را پس می‌دهند
ولی فردا روز دیگری است!**

شرکت حسابداری و مالیاتی اطلس داریوش صبوری

● تشکیل و انحلال شرکتها

● مشاور در امور مالی و مالیاتی

● امور بازنشستگی و حقوق کارمندان

دارای ۲۰ سال سابقه در امور مالیاتی
و تدریس در دانشگاه‌های آمریکا

Atlas Accounting & Tax Services

Daryoush Sabouri

16661 Ventura Blvd., #400

Encino, CA 91436

(818)906-3024

(818)906-2816

dsabouri@yahoo.com

www.tax4less.com

را به حال خود گذاشته و می‌گذارند، اما این فقط حکومت اسلامی است که مطلقاً هیچ چیز، هیچ موضوع، هیچ مکان، هیچ زمان، هیچ فرد و هیچ گروهی نیست که از دست درازی‌های آن در امان باشد.

مشکل جمهوری اسلامی!

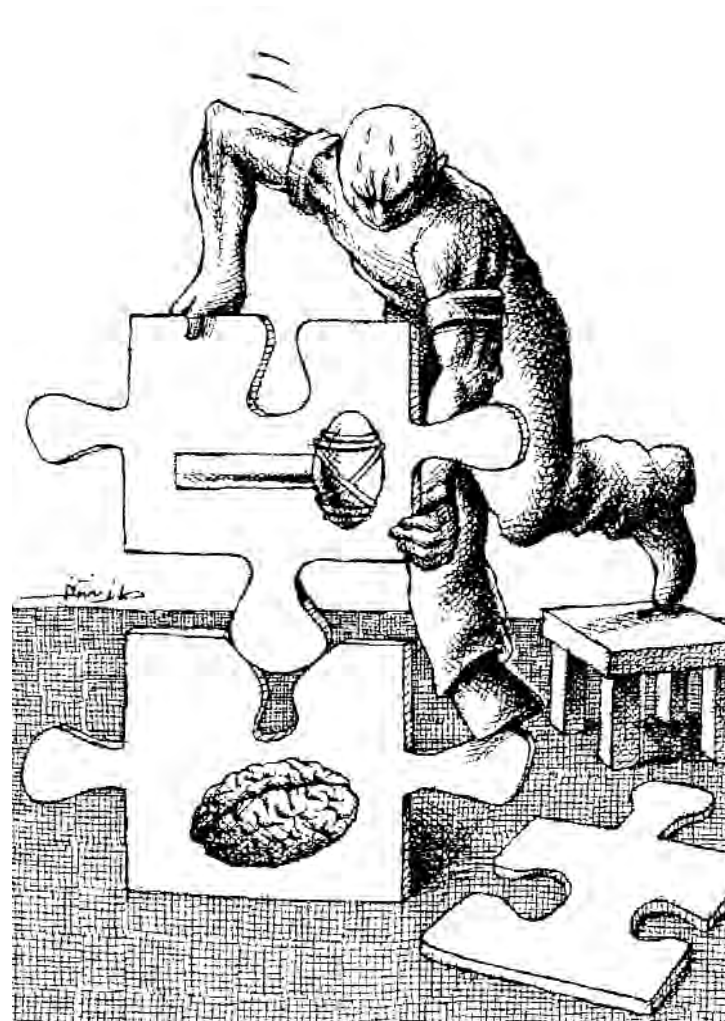
این رژیم اما با اشیاء و یا آدم‌های ماشینی بر رنج‌های جامعه نمی‌افزاید. بخشی از همین جامعه که - سرسپرندگان عملاً موجود چنین رژیم‌هایی هستند - به دلایل مختلف، از اعتقاد تا اقتصاد، کمر به خدمت آن بسته‌اند.

کسانی که به حرمت انسان، و هموطنان خود، به «جرم» بهایی بودن یورش می‌برند و آنها را از کار و کسب و زندگی ساقط می‌کنند و جز «اسلام» یا فرار از ایران راه دیگری در برابرشان نمی‌گذارند، کسانی که ساده‌اندیشانه بازیچه سیاست‌های نابخردانه رژیم می‌شوند که قصد دارد مسیر نارضایتی‌های اجتماعی را به سوی مردم افغان هدایت کند که گذشته از یک تاریخ مشترک، سالهاست در آن مرز و بوم زندگی کرده و فقط به صرف انسان بودن، درست مانند بهاییان و هر اقلیت قومی و مذهبی و عقیدتی دیگر، باید از حقوق و منزلت مشترک مانند همه ایرانیان برخوردار باشند، اینان نمی‌دانند حتماً اگر همه اقلیت‌ها ایران را ترک کنند و «شیعیان ایرانی» تنها جمعیت ساکن آن کشور باشند، باز هم هیچ مشکلی حل نخواهد شد، چرا که مشکل اصلی جای

دیگریست: مشکل ایران، جمهوری اسلامی است و مشکل جمهوری اسلامی، خودش! خودش است که نه فقط نتوانسته اقلیت‌های قومی و مذهبی را به خود جلب کند، بلکه بر انواع جدیدی از آنها افزوده است: نوکیشان مسیحی! بی‌دینان! مسلمانان سابق! زرتشتی‌های جدید! این همه گذشته از آن است که اساساً شهروندان ایرانی به طور کلی از حرمت و منزلت انسانی از سوی این رژیم برخوردار نیستند.

دیروز، امروز و فردا!

این است که به راستی نمی‌توان با وجود شباهت‌های واقعی که رژیم ایران با حکومت‌های ایدئولوژیک



**حکومت
جمهوری اسلامی
آمیخته‌ای از همه
حکومت‌های
ایدئولوژیک
است به اضافه
تکبر در
ناکردنی،
ریای شیعی،
منش
جنگ‌افروزانه،
توطئه و بحران
آفرینی در کشور
و منطقه!**

تخیل و قلم و صفحه کاغذ داستایفسکی نیست که شخصیت‌های رنج‌کشیده را به تعقل و کند و کاو در خود و مناسبات اجتماعی وا دارد و هدف‌اش این باشد که با تصویر موقعیت‌های ویژه، نگرش و تصویر خود را از انسان و جامعه به خوانندگان خود منتقل کند.

جامعه واقعی گاه تنها با انتقامی سخت به آرامش دست می‌یابد. انتقامی که بذرش را سی سال است جمهوری اسلامی با بی‌مسئولیتی تمام در جامعه می‌کارد، و دست کم یک گروه، حتماً معلولان و جانبازان جنگ و خانواده‌های شهدا را نیز از گزند خود در امان نگذاشته است.

به نظر می‌رسد به راستی نمی‌توان رژیمی مانند جمهوری اسلامی را پیدا کرد که در بیشترین خطوط مشابه آن باشد.

همه رژیم‌های دیکتاتوری و توتالیتر، از نظامی و سنتی و متعارف و ایدئولوژیک، هر یک با خطوط قرمز مشخص، بخش مهمی از زندگی فردی و اجتماعی اعضای جامعه‌ای

هراس و ناتوانی رژیم را در اداره متعارف و خردمندانه جامعه خنثی و پنهان کنند، اما «فردا» آن رنجی که در ادبیات ستایش می‌شود، در زندگی واقعی بر ناتوانی خویش چیره می‌گردد و کسی نمی‌داند به چه جامعه‌ای در خواهد آمد: عفو یا انتقام؟!

در تنظیم رابطه بین جنایت و جنایتکار، اگر قرار باشد مکافاتش را دیگران پس بدهند، به معنای پذیرفتن و روا داشتن یک جنایت دیگر است! این همان رابطه‌ای است که سالهاست بین حاکمان و مردم ایران برقرار است.

ایرانیان مکافات جنایات رژیم را پس می‌دهند و سرسپرندگان عملاً موجود رژیم نیز در آن سهیم هستند و هنوز نمی‌دانند فردا «رنج‌های واقعاً موجود» را که انباشته شده‌اند مشکل بتوان به سویی هدایت کرد که مکافات جنایاتی که در وفاداری به رژیم و یا ناآگاهی مرتکب می‌شوند، دامن آنها را نگیرد.

دارد، آن را مشابه تمام و کمال یکی از آنها دانست! آمیخته‌ای است از همه آنها به اضافه تکبر درک ناکردنی و ریای شیعی و منش توطئه‌ی جنگ‌افروزانه و بحران‌آفرینی در کشور و منطقه و رشته‌های قرون وسطایی دکانداران دین که ظاهر باید این زمامداران حقیر را به آسمان و بهشت وصل کند! زمامداری که، به عنوان نمونه، با مراجعه به «شرح اسم» - کتاب شرح و حال رهبرشان - می‌توان دریافت که این طایفه تازه به دوران رسیده واقعا در چه گندابی ریشه دارد.

این دم و دستگاه عریض و طویل سپاه پاسداران و بسیج و نیروهای امنیتی و انتظامی و لباس شخصی‌ها و ساندریس خورها (که در واقع سرسپرندگان عملاً موجود رژیم، برای افزودن بر رنج‌های روزافزون جامعه هستند) ممکن است بتوانند «دیروز» با قلع و قمع هواداران نیروهای سیاسی و پاکسازی عرصه عمومی از مخالفان خود و «امروز» با حمله به بهاییان و مردم افغان،



● در کتاب «سید ضیاء» صدرالدین الهی، بخشی نیز اختصاص به نوشته های خانم عتـرت گـودرزی همسر او دارد که همراه با دکتر الهی در این گفتگوها شرکت داشت. این نوشته ها حاوی نکات غیرسیاسی اوست و چه بسیار جالب خواندنی.

ناهار با هر خوراکی که نامر سوم بود!

سوپ و کوکوی یونجه، سس «قراقورت» و ته چین با گوشت خرگوش که پوستش کلاه سر «آقا» بود!

نوشته: عتـرت گـودرزی



نگاهی به کلاه پوست خرگوشی که روی سرش بود انداختم و ناگهان مثل این که کسی توی دلم چنگ زد. با آمدن مستخدم و جمع کردن میز، قضیه خاتمه یافت؛ من در طول عمرم حتی زمانی که خیلی جوان بودم و در فرانسه گوشت خرگوش مد روز بود نتوانسته بودم آن را امتحان کنم. و واقعاً هنوز نمی دانم چه اختلافی بین مرغ بی چاره و خرگوش است که آن را می توان سر برید و این یکی را نباید آزار داد. در منزل آقا غذاهای بسیار جالب و مبتکرانه ای درست می شد که دستور چگونگی تهیه ی همه ی آن ها را خود آقا داده بود.

کردند؛ بسیار خوب تهیه شده بود به خصوص که در مصرف زعفران و کره اصلاً دریغ نشده بود. وقتی دور دوم ته چین برداشتم آقا پرسید: خانم ته چین دهاتی ما را پسندیدید؟ گفتم: بله آقا خیلی خوشمزه بود! گفت: منظورم این بود که گوشتی را که در آن به کار برده بودند دوست داشتید؟ گفتم: من همیشه ته چین را با سینه مرغ درست می کنم. خندید و گفت: خانم منظورم گوشت خرگوشی است که میل کردید!

آسان کرد و گفت: خانم این سوپ یونجه است! به سس سیاه رنگی که در شیشه ی خوش تراشی ریخته بودند و آقا اول مصرف کرد، اشاره کردم و پرسیدم: آقا این چه سسی است؟ آیا سویا سس است که در سوپ می ریزید؟ با خنده گفت: نخیر خانم این همان قراقورت خودمان است که در آب حل کرده اند! غذای دوم را سرو کردند که کوکوی یونجه بود و چنان خوشمزه که به هیچ طریق نمی شد از آن گذشت. غذای سوم را که ته چین بود و به نظر می رسید که ته چین مرغ است سرو

گفت: خانم غذای امروز رسیبی خود من است. این جا همه چیز روستایی است؛ انتظار غذای فرانسوی نداشته باشید. گفتم: اختیار دارید آقا، این جا همیشه همه چیز بهترین است. در همین موقع غذای اول را که سوپ بود سرو کردند؛ واقعاً خوشمزه بود و من که خودم اهل آشپزی کوهستانی بودم و معمولاً تمام سبزی های کوهی را می شناختم و در پختن غذا به کار می بردم، هر چه فکر کردم نتوانستم حدس بزنم که چه نوع سبزی در پختن سوپ به کار برده اند. اما آقا کار را

ناهار مهمان «آقا» بودیم؛ البته صبح قرار مصاحبه داشتیم و آقای رهبر عکاس هم با ما می آمد که چندتا عکس جدید بگیرد. «آقا» اول ما را به دیدن خرگوش های سفید برد که چه زیبا بودند. خرگوش سفیدی را به من داد که بغل کردم و کلاه پوست خرگوشی را هم که آقا به من داده بود، به سر گذاشتم و عکس های قشنگی با آقا گرفتم که هنوز هر وقت به آن ها نگاه می کنم از دیدن شان به یاد قشنگ ترین دوران زندگی ام می افتم. وقتی برای ناهار دور میز نشستیم پیش از آن که غذا سرو شود آقا روبه من کرد و

«آقا» به من گل زد!

از کلکی که خورده بودم می خواستم گریه کنم و خنده های «آقا» به شدت عصبانی ام کرده بود!

صحبت کند و هم ما اگر او را نمی دیدیم واقعاً دل مان برایش تنگ می شد. به سعادت آباد که رسیدیم سیگارم را خاموش کردم و ماشین را در جای همیشگی پارک کردم. وقتی خواستیم از پله ها بالا برویم و وارد سالن پذیرایی شویم. مستخدمین ما را به آلاچیق قشنگی که «آقا» گاهی در ساعات تفکر و استراحت صبحانه اش را در آن جا می گذراند

منزل مان در حالی که سیگاری لای انگشتانم داشتم مرا به داخل استخر هل دادند و من از طرف دیگر استخر بیرون آمدم در حالی که هم چنان سیگار خیس را لای انگشتانم حفظ کرده بودم. یک روز ساعت ده صبح با «آقا» ملاقات داشتیم. دیگر مصاحبه ای در کار نبود. او هم عادت کرده بود که حداقل هفته ای یک بار با ما بنشیند و

بیمارستان شوروی علت نارس به دنیا آمدن باران (دخترم) را سیگار دانست با ناباوری نگاهش کردم و گفتم: نه جانم من همین یک ماه پیش در دشت های ناهموار کفشگران (دهی نزدیک برو جرد) جیب سواری و اسب سواری کرده ام؛ علتش سیگار نبود! حتی به یاد دارم که یک روز گرم تابستان کنار استخر

من عاشق سیگار بودم. اسم این «عشق» را نمی توانم اعتیاد بگذارم. همیشه فکر می کردم یکی از دلایل لذت بردن از غذا یا از یک گیللاس شراب خوب، یا با دوستان گفتن و خندیدن و یا لذت بردن از تماشای یک فیلم خوب، فقط یک سیگار است. من بدون سیگار هیچ کاری نمی کردم. فکر می کردم اگر روزی سیگار را از من بگیرند، می میرم. روزی که «نرس» مطلعی در

The World's Most Advanced Hair Recovery Serum



Age: 35

Age: 48
Beginning of
Treatment

Age: 50
18 Months later

Full Hair Recovery In 12 Months

قابل توجه خانمها و آقایان

چنانچه دچار ریزش موی سر گردیده و در نتیجه همه و یا

قسمت‌های را از دست داده‌اید نگران نباشید

● با استفاده از سرم‌های جدید که بطور جداگانه برای خانمها و آقایان تهیه

گردیده است، ریشه‌های به خواب رفته شروع به فعالیت نموده و مجدداً

شاهد رشد سریع موها و برگشت به رنگ اصلی خواهید بود

درمان ریزش مو

توسط داروی معجزه آسا و جدید رشد موی سر



برای اطلاعات بیشتر و سفارش کلی و جزئی خواهشمند است به آدرس وب سایت
ویا تلفن زیر مراجعه نمایید:

www.ultrascience.com

1-800-610-5417

می‌پرسید، فقط بعضی وقت‌ها متوجه می‌شدم
بالبختی مخصوص دزدانه به من نگاهی می‌کند
و تا سرم را برمی‌گردانم نگاهش را به طرف دیگری
برمی‌گرداند.

روز چهارم رسید. با خوشحالی حاضر شدیم و به
دیدن آقا رفتیم. به محض این‌که نشستیم منتظر
بودم او چیزی بگوید. لبخند قشنگی صورتش را
پوشانده بود. من او را واقعاً مثل یک پدر عزیز
دوست می‌داشتم. بالاخره صبرم از سکوت او
لبریز شد و گفتم:

— آقا امروز روز چهارم است!

با خنده گفت:

— می‌دانم. می‌بینم روز چهارم است.

نفهمیدم منظورش از دیدن روز چهارم چیست.
بعد مستخدم را صدا کرد چیزی آهسته در
گوشش گفت. لحظه‌ای بعد مستخدم با یک
آئینه‌ی دستی بزرگ وارد شد. فکر کردم آئینه را
آورده است که من دوا را به لبم بمالم.

آقا دستمالی به دستم داد و گفت:

— خانم لطفاً ماتیک تان را پاک کنید.

ماتیکم را پاک کردم و منتظر ماندم که آقا کرم
مخصوص را به من بدهد، ولی او آئینه را به دستم
داد و گفت:

— خوب خانم به لب‌های تان نگاه کنید ببینید چه
رنگ است!

بادقت به لب‌هایم نگاه کردم و گفتم:

— قرمز است، نه، صورتی است!

خندید و گفت:

— خوب اگر رنگش را دوست دارید پس دوا را
برای چه می‌خواهید؟

گفتم:

— شما گفتید که دوا را روی لبم بمالم که...

— بله، که رنگش قرمز شود. ولی می‌بینید که بدون
دوا هم رنگ دلخواه را به دست آورده‌اید؛ دیگر
دوا لازم ندارید. شما وقتی سیگار نکشید رنگ
لب‌های تان همین رنگ می‌ماند.

از کلکی که خورده بودم نزدیک بود گریه کنم ولی
خودم را نگه داشتم، بخصوص که خنده‌های آقا
برای اولین بار واقعاً عصبانی‌ام کرده بود.

راهنمایی کرد. آقا با دیدن ما از جای برخاست و با
صدای بلند گفت:

— سلام! سلام، خانم سلام...!

آن روز خیلی خوشحال و سرحال بود. وقتی
نشستیم و اولین چای نعنا را تمام کردیم آقا
ناگهان بدون مقدمه گفت:

— خانم امروز من یک دوا می‌دارم که می‌خواهم
به شما بدهم.

با تعجب گفتم:

— آقا چه دوا می‌دهد؟ من حالم کاملاً خوب است!

آقا با خنده گفت:

— یک دوا می‌دارم که اگر شما به لب‌های تان
بمالید لب‌های تان چنان صورتی و خوش رنگ
می‌شود عین این که ماتیک صورتی مالیده
باشید.

با خجالت گفتم:

— باشد آقا لطف کنید؛ همین الان امتحان
می‌کنم.

خنده‌ای کرد و گفت:

— نه این طوری نمی‌شود! یعنی خطرناک است،
اول باید چهل روز سیگار نکشید تا بتوانید این
کرم را روی لب‌تان بمالید.

پرسیدم: اگر حالا بمالم چه می‌شود؟

— تبدیل به زخمی شبیه تب‌خال می‌شود که
برطرف کردنش خیلی مشکل است. شما چهل
روز سیگار نکشید؛ بعد تشریف بیاورید من دوا را
تقدیم می‌کنم.

دو روزی با خود جنگیدم. دلم می‌خواست لب
هایم مثل روزهایی که سیگار نمی‌کشیدم صورتی
باشد، اما نمی‌توانستم سیگار را ترک کنم آن هم
برای چهل روز. از طرفی از آن کرمی هم که آقا
توصیفش را کرده بود نمی‌توانستم بگذرم.
بالاخره تصمیم گرفتم چهل روز صبر کنم و سیگار
نکشم تا آن دوا را به دست بیاورم. خیلی سخت
گذشت؛ مخصوصاً روزهای اول دستم بی‌اختیار،
سیگار را جستجو می‌کرد. اشتها هم به غذا، چای،
قهوه و همه چیز از بین رفته بود ولی هفته‌های
بعد آسان تر شد. در این مدت به دیدن آقا که
می‌رفتیم نه من چیزی می‌گفتم نه او چیزی



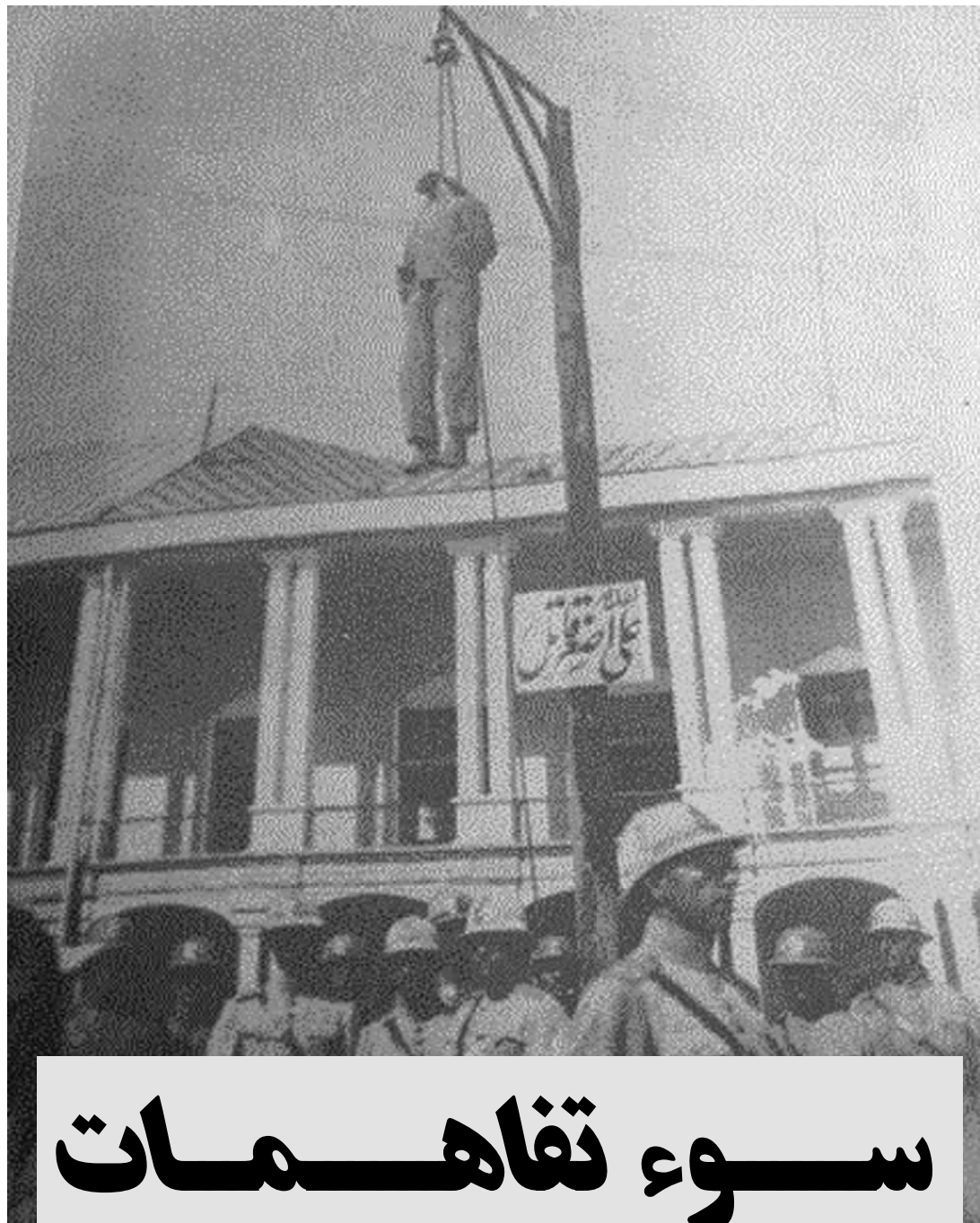


سطل «آب صیغه خوانده شده» تجویز می‌کند. حالا شما می‌خواهید یک استخر خانوادگی را با یک لیوان آب توجیه کنید؟

همین هول هولکی حرف زدن و ماستمالی کردن و آبمالی کردن ها! شک را به یقین تبدیل میکند. (البته بنده تمثیلی عرض کردم) باز صد رحمت به سخنگوی وزارت خارجه که تصریح کرد: «اتهامات مطرح شده مغایر با سوابق این عضو سفارت ایران در برزیل است.» این یک مقدار معقولتر است، چرا که در پرونده استخدامی او تأکید شده: «بسمه تعالی. نامبرده تاکنون در هیچ استخر مختلطی زیرآبی نرفته و دختران مردم را انگولک ننموده است.»

شهید اصغر آقا بروجردی هم پیش از اینکه به اولین بچه تجاوز کند و سراو را ببرد، هر اتهام مطرح شده‌ای، مغایر با سوابق او بوده. او شغل اصلیش بامیه فروشی بود و دیپلمات‌های جمهوری اسلامی شغل بعدیشان همین خواهد بود. (البته وقتی که رژیم سرنگون شود). آن فقید سعید هم مثل دیپلمات رژیم در برزیل، مسلمانی مؤمن و معتقد بود و در آخرین دقایق زندگیش «بنا اظهارات حاضران، گفت در صورت آزادی، دوگوسفند برای قربانی نذر خواهد کرد.»

شهید اصغر آقا بروجردی برای مأموریت (به جای برزیل) به عراق رفته بوده! او هم در دادگاه مطالبی در مورد تفاوت فرهنگی گفته بود که ثبت اینترنت شده اما زیاد مهم نیست، ولی «تفاوت فرهنگی» در آنجایی مهم می‌شود که ناگهان یک عده دختر بچه برزیلی وحشتزده از استخر بزنند بیرون و خانواده‌هایشان جمع شوند و بخواهند دیپلمات جمهوری اسلامی را کتک بزنند و طرف خیس خیس فلنگ را ببندد و سراز تهران دریاورد و در فرودگاه امام خمینی خودش را خشک کند! باز بگوئید چرا از ایرانی‌ها انگشت‌نگاری می‌کنند؟



سوء تفاهمات فرهنگی!

به مناسبت هشتاد و هشتمین سالگرد شهادت اصغر آقا بروجردی در میدان توپخانه؟!

استخر تناسبی با میزان آب توی لیوان نباید داشته باشد؟ (توضیح المسائل آقای خامنه‌ای خودتان، رهبر معظمتان، برای هر سه وجب و نیم در سه و نیم استخر، یک

آن موجب سوء تفاهم شده است!) مرد حساسی! یک چیزی بگو به عقل جور در بیاید؟ آخر یک لیوان آب محرمیت به کجای استخر به آن عظمت میرسد و از نظر شرعی، ابعاد

قربانی! ابتدا صیغه محرمیت خوانده و به یک لیوان فوت کرده و قبل از داخل شدن به استخر آب لیوان را به استخر ریخته!! (ظاهراً تلاش ایشان برای به هم زدن آب و مخلوط شدن

تیرماه امسال مصادف بود با هشتاد و هشتمین سالگرد شهادت اصغر آقا بروجردی موسوم به «اصغر قاتل» که در ششم تیرماه ۱۳۱۳ خورشیدی بر اثر یک سری سوء تفاهمات فرهنگی، در میدان توپخانه به دار کشیده شد.

وی مأموریت‌های دیپلماتیکش را در خرابه‌های شترخان در بیابان‌های جنوب تهران به انجام رسانده و به حدود بیست کودک تجاوز کرده و آنها را به قتل رسانده بود.

خبر «انگشت رساندن دیپلمات جمهوری اسلامی به دختران برزیلی، در استخر خانوادگی» را می‌توان باور نکرد و آن را دسیسه دیگری از سوی «دشمن» دانست که از یک سو، دانشمندان اتمی را در خیابان می‌کشد و از یک سو می‌آید در کهریزک به زندانیان ما تجاوز می‌کند و از یک سو دلار و طلا بار کامیون می‌کند از کشور بیرون می‌فرستد، (که فقط یک فقره اش لورفت) و از یک سو یک نفر را زیرآبی می‌فرستد سراغ بچه‌های برزیلی که دیپلمات ما را بدنام کند. (این توطئه فرهنگی و دسیسه در آلمان نیز تکرار شده است).

پیش از این که رهبر معظم فتوای کش ندادن موضوع را صادر بفرمایند، این بنده که اهل کش دادن هم نیستم، اول این را طی کنم که به هر حال دوست و دشمن در این متفق القولند که «دیپلمات جمهوری اسلامی» در برزیل به استخر «مختلط» خانوادگی رفته و ظاهراً هیچ زن و بچه‌ای هم همراهش نبوده است.

اما اینکه سخنگوی سفارت اسلامی در برزیل قضیه را «حاصل تفاوت فرهنگی» اعلام کند کمی با عقل جور در نمی‌آید که آقای «حکمت الله



داریوش باقری

غذای بقیه رو دادی ماهاکه دیگه احتیاج نداشتیم؟ گفت: داداش من! پول غذای شما که سهل بود من حاضر بودم دنیای خودم و بچم رو بدم ولی آبروی یه آدمیزاد رو به گرو نگیرم که یه خوراک براشون سفارش دادم!

یادم نمی آید با او خدا حافظی کردم یا نه! ولی یادم هست که چند ساعت روی جدول پیاده رونیسته بودم و به درودیوار نگاه میکردم و مبهوت بودم و از خود می پرسیدم: واقعا راسته که خدا از روح خودش تو بدن انسان دمیده؟!

سال می‌شه که ماهیچه نخوردم! پیر مرد در جوابش گفت: بین اومدی و نسازی! قرار شد بریم رستوران و فقط به سوپ بخوریم و برگردیم خونه اینم فقط بخاطر اینکه حوصلت سر رفته بود. اما من اگه الان هم بخوام ولخرجی کنم نمیتونم، بخاطر اینکه ۱۸ هزار تومان بیشتر تا سر برج برامون نمونده.

همین طور که آنها داشتند با هم صحبت میکردند اون کسی که سفارش غذا رو میگیره اومد سر میزشون و گفت چی میل دارین، پیرمرده هم بیدرنگ جواب داد:

پسرم ما هردومون مریضیم اگه میشه دو تا سوپ با یه دونه از اون نونای داغتون برامون بیار!

من تو حالو هوای خودم نبودم همین طور آب شیر باز بود و داشت هدر می‌رفت، تمام بدنم سرد شده بود، احساس کردم دارم می‌میرم و بعد با خودم گفتم: «خدا شکرست فقط کمکم کن!» بعد اومدم بیرون و یه جوری فیلم بازی کردم که اون پیرزنه بتونه به راحتی و بدون شرمندگی و منت یه باقالی پلو با ماهیچه بخوره، همین!

ازش پرسیدم: پس چرا دیگه پول



آن بالاها کسی مرا دوست داره!

بعد به اصرار من گفت: اون روز وقتی وارد رستوران شدم دستام کثیف بود و قبل از هر کاری رفتم دستام رو بشورم. همین طور که داشتم دستام رو می‌شستم صدای اون پیرمرد و پیر زن روشنیدم البته اونا نمی‌تونستند منو ببینند. پیرزن می‌گفت: کاشکی می شد یکم ولخرجی کنی امروز یه باقالی پلو با ماهیچه بخوریم، الان یه

نمیشیم! اما بلاخره با اسرار زیاد پول غذای ما و اون زن و شوهر جوان و اون پیره زن پیره مرد رو حساب کرد و با غذای خودش سپس از رستوران خارج شد.

این جریان تا این جای قضایا معمولی ولی جالب بود، اما آنجایی خیلی تعجب کردم که بعد از مدتی با دوستانم به سینما رفتیم و توی صف برای گرفتن بلیط ایستاده بودیم که ناگهان با تعجب همان پسر جوان را دیدم که با یه دختر بچه ۴-۵ ساله ایستاده بود توی صف! از دوستانم جدا شدم و به طوری که متوجه من نشود نزدیکش شدم و باز هم با تعجب شنیدم که دختره او را «بابا» خطاب میکرد.

داشتم از کنجکاوی شاخ درمی آوردم و دل به دریازدم و رفتم از پشت زدم رو کتفش و به محض اینکه برگشت من را شناخت، کمی رنگش پرید! با هم سلام و علیک کردیم و بعد من با طعنه بهش گفتم: ماشالله از ۲-۳ هفته پیش بچه‌تون به دنیا اومدو بزرگم شده؟!!

همینطور که داشتم صحبت می‌کردم پرید تو حرفم و گفت: داداش! اون جریان یه دروغ بود، یه دروغ شیرین که خودم میدونم و خدای خودم!

چند وقت پیش با پدر و مادرم رفته بودیم رستوران که هم آشپزخانه بود هم چندتا میز گذاشته بودند برای مشتریها: افراد زیادی آنجا نبودند، ۳ نفر ما بودیم با یک زن و شوهر جوان و یک زن و مرد که در نهایت ۶۰-۷۰ سالشان بود!

ما خوراک مان را سفارش داده بودیم که یه جوان نسبتا ۳۵ ساله وارد رستوران شد و چند دقیقه بعد تلفن جوان زنگ زد (البته من با این که بهش نزدیک بودم ولی صدای زنگ تلفن او را نشنیدم) او شروع کرد با صدای بلند صحبت کردن و بعد از اینکه صحبتش تمام شد رو کرد به همه ما ها و با خوشحالی گفت: خدا بعد از ۸ سال یه بچه به من وزنم داده! و همینطور که داشت از خوشحالی ذوق میکرد رو کرد به صندوق دار رستوران و گفت: این چند نفر مشتریتون مهمون من هستن میخوام شیرینی بچم رو بهشون بدم! به همشون باقالی پلو با ماهیچه بده!

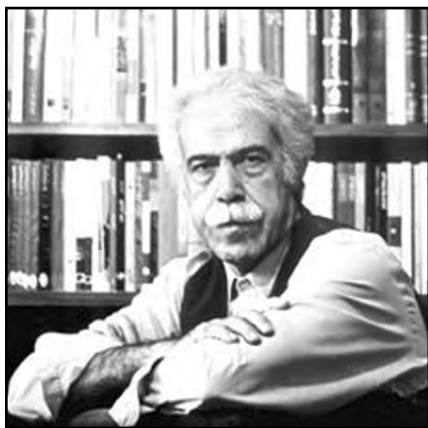
ما همگی با تعجب و خوشحالی داشتیم بهش نگاه میکردیم که من از روی صندلیم بلند شدم و رفتم طرفش، او را بوسیدم و بهش تبریک گفتم و بعد گفتم: ما قبلا غذا مون رو سفارش دادیم و مزاحم شما

بعضی حرف‌های فکر کردنی!

- انسان مجموعه‌ای از آنچه که دارد نیست؛ بلکه انسان مجموعه‌ای است از آنچه که هنوز ندارد، اما می تواند داشته باشد...
- مردمی که گل‌ها را دوست می دارند خود از ان گل‌ها دوست داشتنی ترند...
- تهمت مثل زغال است اگر نسوزاند سیاه می کند...
- چقدر سخت است «همرنگ» جماعت شدن وقتی جماعت خودش «هزار رنگ» است...
- اگر می خواهی محال ترین اتفاق زندگیت رخ بدهد، باور محال بودنش را عوض کن.
- برنده می گوید مشکل است، اما ممکن! و بازنده می گوید ممکن است، اما مشکل...؟!!

باغت آباد شه انگوری!

نام انواع انگور در ایران: یاقوتی- صاحبی- کشمش - عسگری- ریش بابا- بی‌دانه- فخری- نباتی- مراغه‌ای- لعل- حسینی- مسکه- خلیلی- گزنه‌ای ملایی- مهدی خانی- کندری- مثقالی- روچه- ابی- احمدی- رودبار- شانی- شاماما- پوشکی- لوغن- شنگول- خانی شاهانی- الوان- گوهر- یزدانی- شاهرودی- رازقی شیرازی- دم خروسی- نارا- الفی سیاه- شصت عروسان- مادر و بچه- چپرکنک- بستک!



منصور اوجی

مصطفی خلیلی فر آوازی برای هم!

... می دانی

می دانم

چرا یک پرده،

از آوازه‌امان را

نخوانیم از برای هم؟

چرا در شعله‌های حسرت و،

دل‌تنگی و ماتم؟

چرا در غم؟

چراغ از باد می میرد

و باغ از تیشه طوفانی بیداد

چرا یک پرده،

از آوازه‌امان را،

نخوانیم از برای هم

اگر چه شاد،

یا ناشاد

می آیند

کبوترانی می آیند

و از عسل چشمان وُ

آبی پیراهن ات

می‌چشند وُ

می‌نوشند.

تورا غزل، نام می‌گذارند وُ

مرا تا پایان جهان

شاعر

بر جای می‌گذارند وُ

می‌روند.

از آغاز جهان

کبوترانی آمده اند

می‌آیند.

فهمیه غنی نژاد مرد و جاده!

مرد

پوشیده در غربت

تنهایی اش، عریان

انتظار

راه را

به چشمانش،

پیوند می‌زد

جاده

عریان

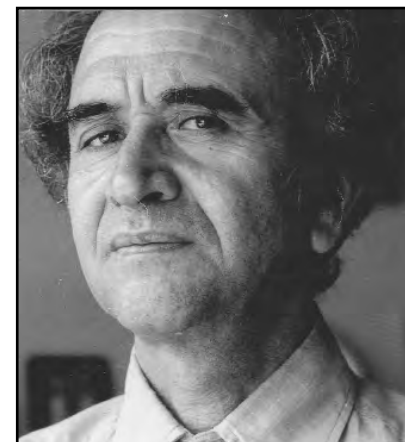
زیر آفتاب

دراز کشیده بود

و رویای یک ره‌گذر را

تا دوردست آرزوهایش

می‌کشاند.



محمدرضا شفیعی کدکنی

به محمود دولت‌آبادی - برلین، بهار ۱۳۶۹

شب خیام

شاید کزین شب،

این شب «خیام»

هرگز به قرن‌ها

سر بر نیاورد

خورشیدی از کلام.

اما،

ما،

بی‌آن‌که

«شمع مجمع اصحاب»

گردیم

با خود،

«محیط دانش و آداب»

با شمع واژه‌ها مان

یک نسل را،

به نسل دیگر پیوستیم

بی‌آن‌که قصه‌ای،

بسراییم بهر خواب

آیندگان!

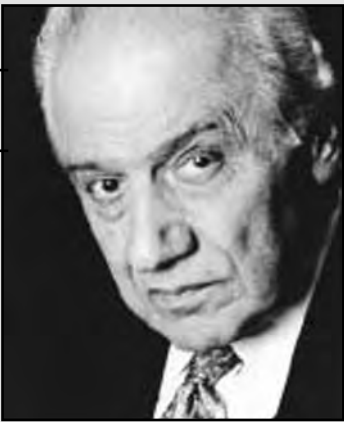
بدانید

این جا،

مقصود از کلام،

تدبیر حمل مشعله‌ای بود،

در ظلام.



حسن شهباز

صلایی ده به گمراهان!

چو صوفی روبه فسق آرد،
موحد سوی بتخانه
چه واجب سجده بر مُصحف،
بر آن آیات ربانی
چو نوری از حقیقت نی،
نه در معبد نه در مسجد
خداوندا تو برهانم،
از این ژرفای ظلمانی
صلایی ده به گمراهان که دین،
جز مهر و یاری نیست
خدا آنجاست کافروزد،
فروزان مهر انسانی

چو کُفر از کعبه برخیزد،
کجا ماند مسلمانی؟
چو کافر پرورد مسجد،
چه سود احکام قرآنی
چو زاهد در حریم حق،
ره مکر و ریا پوید
چه حاصل زهد و مستوری،
چه طرفی از مسلمانی
چو عابد با حضور دل نگردد،
سوی حق واصل
چه سود آیین عبرانی،
چه فیض از دیدن نصرانی



محمد حقوقی

تماشا کن!

ابر اگر موج

آسمان گر دریاست

.....

تو کجایی که بگویی

که تماشا کن

دیدم آن شب را،

آن شب را

چشمه هایی که نجو شید،

نجو شید از این سوی کویر

ناگه از چشم تو جاری شد،

جاری شد باز...

باز گفתי که تماشا کن

— گفتم: که جدا خواهیم شد

اینک، اینک

تو کجایی که بگویم:

که تماشا کن

ماه را ...!

کانجا در چاه بلند افتادست

از شعر بلند «و همین ست که می دانم»

مهدی رحیمی — تهران مصیبت نامه!

هی دست می رود به کمر یکی یکی

وقتی که می رسند خبرها یکی یکی

خم گشته است قد پدرها دو تا دو تا

وقتی که می رسند پسرهای یکی یکی

باب نیاز، باب شهادت، در بهشت

روی تو باز شد همه درها یکی یکی

سردار بی سر آمده ای تا آن که خم شوند

از روی دارها همه سرها یکی یکی

وقتی که واشوند پس از توبه افتضاح

مشت پُر قضا و قدرها یکی یکی

رفتی که بین مردم دنیا عوض شود

در باره بهشت، نظرها یکی یکی

در آسمان دهیم به هم ما نشان شان

آنان که گم شدند سحرها یکی یکی

آنان که تا سحر به تماشای یادشان

قد راست می کنند پدرها یکی یکی



پرویز خائفی

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

حافظ

یک جرعه عشق

وقتی تو ای پدر،

سالاه آدم

یک دم

بی هیچ ترس،

از معاد و محاکا

آن عهدنامه خدایی غیرت را

طوبا و حور و روضه رضوان را

انگور بر درخت و عسل در جوی

بی اعتنا به خدعه شیطان، فروختی

وان سکه ازلی را

— بر شانه هات بار امانت

— پاس گناه —

یک جرعه عشق خریدی!

من نیز،

زاده ی خلفم

شاید! باید.

جواد مجابی

بگو که آمده است

پرنده ای که پنهان می کرد خود را از ما

تنها صدایش را می شنیدیم

چون غلغل گلوی صراحی

شیرین و مستی آور و شفاف

پرنده میان کاج های سه گانه

همان گونه نهان می شد که

در برگ های چنار و شاخه های سپیدار.

چرا خود را از ما می دزدی؟

ما که کاشفان تو

عاشقانت بودیم

من و زخم.

شاید ده سال از اولین سرود تو،

بر جان ما گذشته

روزگار پیری،

عبور سایه ابر است بر چمن

هنگام گفتگوی سر صبحانه

زنم گفت: روی شاخه کبوده مرغی آمده

کله اش سبز زنگاری،

منقارش سرخ

از قمری خیلی کوچک تر است،

اما همان رنگ.

پرسیدم: چرا نمی خواند؟

خواند.

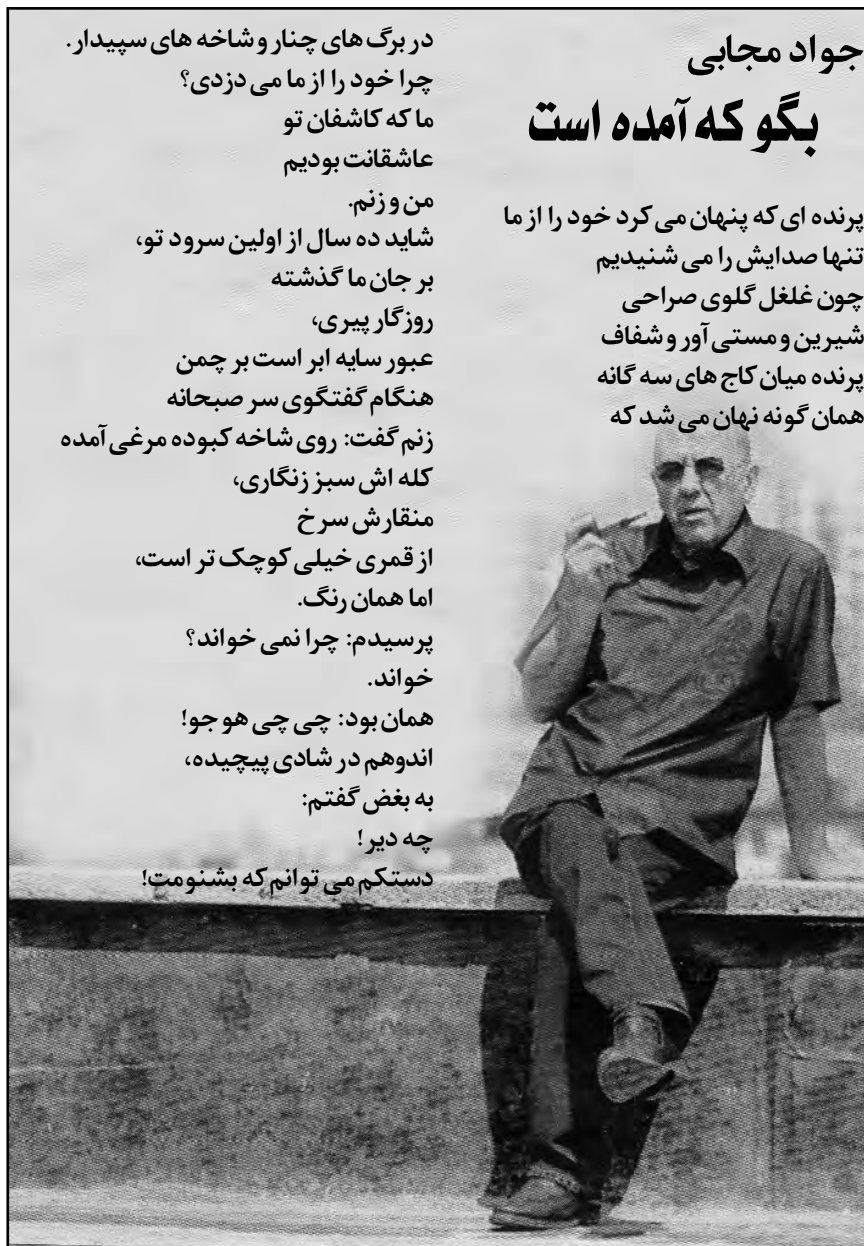
همان بود: چی چی هو جو!

اندوهم در شادی پیچیده،

به بغض گفتم:

چه دیر!

دستکم می توانم که بشنومت!





گفتگو با «دکتر حسین کچوییان» مدیر گروه جامعه شناسی دانشگاه تهران و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی

اولین نیروهای روشنفکری تحت تأثیر جریان تجدد غرب بود!

- جریان چپ با حزب توده و تأثیر پذیری از انقلاب روسیه روبه صعود گذاشت!
- سنگ اندازی در راه نهضت ملی و ملی شدن نفت و خیانت شوروی به حزب توده، زمینه های اجتماعی رشد چپ را در ایران از بین برد!
- جریان چپ ایران در دهه پنجاه تحت تأثیر «الاهیات رهایی بخش در آمریکای لاتین» به وجود آمد و اکنون در کشورمان و سراسر جهان متوقف است!

نظام وابسته بودند همان چپ های بریده از جریان چپ بودند. در آن زمان تفکر راست نمودی نداشت. چون جریان چپ بعد از انقلاب اسلامی - زمینه ظهور زیادی نداشته یا اصلاً ظهور نکرده - خیلی امکان گفت و گو درباره اش نیست، اما در گذشته فعالیت چپ ها معمولاً از نوع فعالیت انقلابی بود در حالی که راست ها معمولاً فعالیت هایی از این نوع نداشتند. عمده تعامل راست ها با دانشگاه در گذشته محدود به جبهه ملی بود که در آن مورد هم من تمایز جدی بین این دو مسأله نمی بینم.

نوع فعالیت جدید فعالیت های حزبی است که نمونه اش همین تجربه هایی است که بعدها در قالب «جبهه مشارکت» و «دوم خرداد» ظهور کرد و عموماً جریان های راست لیبرال در پوشش آنها عمل می کردند، یعنی بدین صورت که ضمیمه های دانشجویی دارند و در قالب سخنوری و گفت و گو و مباحثات عقیدتی عمل می کنند.

جریان راست دانشگاه

- یعنی هر دو ساختارشان به طور کل ضعیف بوده است؟

دکتر کچوییان: مرادتان از «ضعیف» چیست؟ جریان چپ در دهه ۴۰ جریان ضعیفی نبود و جریان راست هم اکنون جریان ضعیفی نیست، هر چند مجرای نفوذ قدرت این جریان سیاسی دانشگاه است.

- رابطه این دو جریان با مردم چطور بوده است؟
- دکتر کچوییان: جریان های سیاسی نوع جدید معمولاً ارتباط، نفوذ و اثر خوبی درون جامعه

کسانی بود که قابلیت سیاسی بیشتری برای سازماندهی داشتند و همچنین شعارهای مناسب تر با فضایی (که به آن اشاره شد) مطرح می کردند.

چپ گرایان در واقع در این فضا آمدند و دست بالا را پیدا کردند، اما پس از جریان ۲۸ مرداد (به رغم این که زمینه داخلی، یعنی ضدیت با غرب و تند شدن تضادهای مابا غرب) امکان بهره گیری چپ ها و ایجاد زمینه رشد جریان چپ پیش تر فراهم بود ولی به دلایل متفاوتی این اتفاق نیفتاد.

یک دلیل آن، نوع سیاست هایی بود که حزب توده در نهضت ملی شدن صنعت نفت دنبال کرد و از نظر مردم، نوعی خیانت و سنگ اندازی در راه نهضت ملی شدن صنعت نفت بود اما دلیل دیگر خیانتی بود که خود شوروی به حزب توده کرد و به راحتی همه را، روانه زندان کرد و به گلوله سپرد. وجه دیگر ماجرا این بود که جریان دینی در ایران، در مسیر الگویی خاص فعالیت داشت و از آن به بعد روی مبارزات فکری و سیاسی متمرکز شد و زمینه های اجتماعی رشد چپ در ایران را از بین برد.

روشنفکران، دانشگاه و مردم؟

- در مقایسه میان روشنفکری چپ گرا و روشنفکری راست گرا در ایران به نظر شما نحوه تعامل این دو با دانشگاه و توده مردم چگونه بوده است؟

دکتر کچوییان: اول این که در نظام گذشته، این مسأله موضوعیت نداشت و تمام جریانات فکری، چپ گرا بودند و بخشی از روشنفکری هم که به

دوران اوج و افول چپ گرایی در ایران!

توضیح: این مطلب را خانم «میترا فاتح» برای ما از تهران به نقل از مجله های ماهانه تهران برایمان ارسال داشته است که تمام نقطه نظرهای آن مورد تأیید ما نیست و مصاحبه شونده نیز خود با اجبار تن به «خودسانسوری» داده است. «فردوسی امروز»

نگاه به غرب

- چرا چپ گرایی در میان روشنفکران ایرانی در دوره ای اوج می گیرد و پس از آن افول می کند؟
- دکتر کچوییان: تغییرات روشنفکری در کشورهای غیر غربی تا حد زیادی تابع اوضاع و احوال جهان غرب است و اکنون تا حدودی سلیقه ها و ذائقه محلی هم در آن مدخلیت پیدا کرده است.

در ایران، اولین نیروهای روشنفکر، نیروهای تحت تأثیر جریانات راست غرب بودند و تعداد کمی هم گرایش های چپ داشتند.

در آن مقطع، حتی در غرب هم جریان چپ موضوعیت نداشت و جریانی نوظهور بود. در آن دوران در ایران، وقتی زمینه ای برای پذیرش جریان راست تجدد وجود نداشت و همه تشخیص می دادند که تجدد و کلیت آن متضمن بی دینی و تعارض با دین است، مباحث چپ گرایانه چگونه می خواست پذیرفته شود؟ در واقع در موقعیتی که جریان راست تجدد پذیرفته نمی شود، به طریق اولی پذیرش جریان چپ مارکسیستی هم در آن زمان دشوار است.

با این همه، چون تحولات مشروطه در ایران به اواخر قرن نوزدهم مربوط می شد، زمینه ای برای پذیرش چپ گرایی به وجود آمده بود؛ به این معنا که جریانات چپ هم در ایران و هم در اروپای شرقی در حال قوت گرفتن بود و در جریانی نظیر نهضت جنگل در ایران هم ظهور کرد و رفته رفته حضورش بیشتر شد. با این حال، ظهور جریان حزب توده هم به بعد از جنگ جهانی اول برمی

گردد که آن را می توان متأثر از بالا گرفتن جریان چپ در انقلاب شوروی دانست و حرکت هایی که در کشورهای نظیر آلمان انجام گرفته بود، در واقع آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جریان چپ روبه صعود گذاشت و به موازات آن تا بعد از جنگ جهانی دوم و دهه های پنجاه و شصت این جریان چپ در ایران هم در حال اوج گیری بود.

عوامل داخلی که در آن دوران به این جریان پروبال می داد این بود که پس از یک دوره خوشبینی نسبت به غرب و اروپا - ولی به علت خیانت ها و جنایت هایی که انگلیس در جریان مشروطه و بعد از آن انجام داد و همچنین قراردادهای ننگین مختلف و نهایتاً قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله - دید مردم نسبت به غرب تصحیح شده بود و به تدریج مردم به غرب به عنوان دشمن جدی خود نگاه می کردند.

در این فضا، اوج گیری جریان چپ در خود غرب - که مدعی مبارزه با امپریالیسم بود و پیدایی این ذهنیت در ایران که جریانات چپ در غرب که مدعی مبارزه با امپریالیسم، هستند - موقعیت مشابهی با ما به لحاظ اجتماعی دارند، زمینه فراگیری جنبش چپ در ایران را فراهم می ساخت.

اما شرایط دوره اول دهه بیست که اوج جریان چپ و حزب توده است تا حدود زیادی معلول فرصت هایی است که در آن دوره برای چپ های وابسته به شوروی پیدا شد، یعنی فروپاشی قدرت رضا شاه و رفتنش از کشور، تا آمدن قدرت جدید بستری برای تمام جریانات سیاسی و

در آینده تشدید نابرابری ها، فقر و عدالت، موضوع مبارزات سیاسی خواهد شد ولی جریان چپ و مارکسیسم امکان برگشت ندارد!



نداشته اند. بهترین شکل های آنها جبهه ملی و نهضت آزادی بودند که به واسطه ارتباطی که با بخش بیرونی و بدنه دینی جامعه داشتند، اوج می گرفتند و گرنه ارتباط خود این گروه ها عموماً در قالب محافل شعر و نظایر آن بود که آن هم مربوط به طبقات متوسط به بالاست و در ارتباط با مردم عادی زمینه ای ندارند.

چپ دینی و چپ مارکسیستی؟

● شما جریان چپ پس از دهه ۲۰ را دچار افول می بینید. سؤال این است که اوج گیری مجاهدین خلق در اوایل انقلاب را چگونه بیان می کنید؟ دکتر کچوییان: در واقع تمام این سال ها جریان چپ حضور دارد ولی اوج گذشته را ندارد. به علاوه چپ هم دو شکل دارد: چپ دینی و چپ مارکسیستی. چپ مارکسیستی مانند فداییان که در آن زمان بودند و بالاترین حرکت هایشان حرکت سیاهکل بود. اما جریان مجاهدین خلق در واقع جریانی دینی بود یعنی متعاقب دینی شدن فضای سیاسی بعد از ۲۸ مرداد و حادثه شدن جریانات مختلف سیاسی که یک گروهی هم به نام دانشجویان مسلمان تشکیل شد که تا اوایل دهه ۵۰ در وضعیت خوبی بود و در اواخر این دهه در موقعیت ضعیفی قرار داشت. ضعف آنها هم یا به دلیل اختلافات داخلی و یا به دلیل اقداماتی بود که نظام گذشته در مورد آنها انجام داد.

«چپ شدن مجاهدین» را نمی توان به حساب قدرت گرفتن چپ گذاشت. اصولاً چون گاهی جریان چپ یا فکر مارکسیستی گرایش به برنامه و فکر انقلاب دارد معمولاً جریاناتی که اهل مبارزه بودند گرایش به مارکسیسم پیدا می کردند. این مسأله را می توان در آمریکای لاتین هم دید. جریان الاهیات رهایی بخش که در آمریکای

لاتین به وجود آمد در واقع یک جریان دینی بود ولی در بخش اجتماعی و سیاسی در برنامه مبارزاتی شان تحت تأثیر چپ بودند. همین اتفاق در ایران هم افتاد و دقیقاً هم با این استدلال، یعنی این که این افراد احساس می کردند برای مبارزه فاقد برنامه گروهی مدونی هستند و به انگاره های مارکسیستی نیاز دارند، که به آن گرایش پیدا کنند والا اصل نیروگیری و رشد و توسعه شان به چپ مربوط نبود بلکه به جریان اسلامی مربوط می شد.

در واقع آنها در مقطعی دچار مشکل شدند و در معرض تحولی درونی قرار گرفتند، لذا تحولی درونی در آنها اتفاق افتاد. زمانی که معلوم شد «منحرف» اند اوضاع و احوال سازمان به وخامت گذاشت.

مبارزات سیاسی آینده؟

● به نظر شما تحولات اقتصادی آینده امکان ظهور اندیشه های چپ گرایانه را می دهد؟ دکتر کچوییان: اصولاً مسأله عدالت در کل تاریخ بشری موضوع محوری فعالیت ها و جنبش ها و اتفاقات بوده است. در هر موقعیتی به یک شکلی ظهور می کرده و اگر (اهمیت یافتن) بدنه اقتصادی و برجسته شدن عامل اقتصادی شأنت اصلی بیابد. همان طور که در غرب از قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم محوریت داشته — نزاع ها و امورات سیاسی... بر این مسأله متمرکز می شود و اگر نابرابری ها، فقر و نظایر آنها تشدید شود، مسأله عدالت، موضوع مبارزات سیاسی خواهد شد. اما من فکر نمی کنم جریان چپ مارکسیستی در ایران دوباره امکان برگشت و ظهور جدی داشته باشد.

هر دردی با داروهای داروخانه ما قابل درمان است

RX MARKET PHARMACY
COMPOUNDING SPECIALIST



دکتر آرش طاووسیان

ما با ۱۵ سال سابقه در خدمت شما هستیم

۲۰ دلار تخفیف:

برای انتقال نسخه ها به داروخانه مارکت فارمسی

تحويل دستگاه اندازه گیری قند خون بطور رایگان

ما برای آراش بیشتر شما داروهای سریا و بطور رایگان دلیوری کنیم

عرضه کننده

✓ ویلچر ✓ واکر

✓ کفش های طبی

پذیرش

✓ مدیکل

✓ مدیکر

قابل توجه

✓ ایرانیان مقیم شمال ولی

✓ اعضای خانه سالمندان

محل جدید:

داروخانه «مارکت فارمسی»

9250 Reseda Blvd., Northridge

داخل شاپینگ سنتر

818.701.7777

818.700.4510

درگذشت یکی از عاشقان ایران و آزادی

با کمال تأسف باخبر شدیم «دکتر پرویز دبیری» عضو وفادار و مسئول حزب ایران در اصفهان، در ۱۳ تیرماه ۱۳۹۱ به ابدیت پیوست. او انسانی والا، عاشق ایران و خواهان آزادی و حاکمیت ملی و طرفدار دکتر محمد مصدق بود. دانشی توأم با بینش داشت. در باره مقام علمی او همین بس که در سال ۱۹۹۶ به عنوان یکی از دانشمندان برتر جهان شناخته شد و نامش به عنوان چهل و نهمین دانشمند جهان در کتاب پانصد نفر بانفوذترین رهبران دانش ثبت شد.

یادش گرامی و روانش شاد باد.

اصغر گیتی بین — مهندس امیر حسین امیر پرویز — دکتر عبدالکریم انواری — جواد خادم — مریم خادم — یوسف دانش — حمید ذوالنور — هوشنگ سمیعی — دکتر منوچهر شایگان — رحیم شریفی — دکتر محسن عاملی — علی گلستانه — هادی لطف آبادی

این بار در باره «دموکراسی فرانسه» که در نوشته قبلی به عنوان «یکی از سه نمونه دموکراسی‌های جهان» و معایب آنها در نظر گرفته بودم، می‌نویسم.

فرانسه یکی از بزرگترین کشورهای اروپای غربی و از «پایه‌گذاران اتحادیه اروپا» و یکی از نمونه‌های مهم دموکراسی جهان است.

جمهوری فرانسه مانند «همه دموکراسی‌ها بر پایه احزاب» قرار دارد. احزاب فرانسه از چپ افراطی تا راست افراطی، ستون فقرات این دموکراسی را تشکیل می‌دهند. اما بطور کلی خواه به تنهایی و خواه با یک ائتلاف کوچک، فرانسه سالهاست که بین چپ و راست دست به دست می‌شود.

فرانسه تا کنون پنج جمهوری را تجربه کرده که آخرین آنها که هم اکنون نیز ادامه دارد، «جمهوری پنجم» است که از سال ۱۹۵۸ وسیله دوگل پیشنهاد شد و از طریق رفراندوم ایجاد شد.

در «جمهوری پنجم» قدرت رئیس‌جمهور افزایش پیدا کرد و از یک مقام تشریفاتی خارج و به بزرگترین مقام سیاسی تبدیل شد و در واقع به نوعی به قدرت سلطنتی دست یافت. علاوه بر رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر نیز دارای اختیارات و مسئولیت‌هایی است ولی اگر از همان حزب باشد قدرت رئیس‌جمهور را ندارد. رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم برای مدت پنج سال انتخاب می‌شود (تا دوره دوم ریاست شیراک مدت آن هفت سال بود) نمایندگان مجلس هم برای مدت پنج سال انتخاب می‌شوند. به این ترتیب مشکلی که قبلاً وجود داشت و گاه رئیس‌جمهور مجبور بود با حزب دیگری کار کند تا حدودی برطرف می‌شود زیرا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس تقریباً هم زمان انجام می‌گردد و حزبی که ریاست جمهوری را برد شانس بیشتری دارد که مجلس را هم تصاحب کند.

در فرانسه هر کس که بیست و یکسال داشته باشد و بتواند پانصد امضاء از شهرداران شهرها به عنوان تأیید بدست آورد می‌تواند کاندیدای ریاست جمهوری شود. احزاب نیز کاندیدائی انتخاب می‌کنند و مبارزات انتخاباتی آغاز می‌شود. بر خلاف امریکا هیچ حزب و کاندیدایی نمی‌تواند از اشخاص حقیقی یا حقوقی کمک مالی دریافت کند و چنین عملی جرم محسوب می‌شود.

این احزاب هستند که هزینه مبارزات را پرداخت می‌کنند. ولی در مقابل هر کسی

بتواند بیشتر از پنج درصد آرا را بدست آورد، هزینه‌های آنها طبق مقرراتی از خزانه عمومی پرداخت می‌شود.

انتخابات فرانسه معمولاً در دو دور انجام می‌شود و دو کاندیدائی که آرا بیشتری را بدست آورند به مرحله نهایی می‌رسند. مانند همه کشورها چند روز مانده به انتخابات دو کاندیدا در یک مناظره تلویزیونی شرکت می‌کنند و نظرات و افکار خود را در تمام زمینه‌ها ابراز می‌دارند.

رئیس‌جمهور انتخابی بلافاصله نخست‌وزیر را تعیین می‌کند و او نیز وزرا را برمی‌گزیند و دولت تشکیل می‌شود. همه وزرا بر اساس یک سنت باید در انتخابات مجلس شرکت کنند و انتخاب شوند.

حزب در فرانسه روی نمایندگان خود نفوذ زیادی دارد به این ترتیب که نمایندگان مثلاً «سوسیالیست» اجبار دارند که به قوانین پیشنهادی دولت سوسیالیست رأی موافق بدهند و به عکس دست‌راستی‌ها همیشه رأی مخالف می‌دهند و اگر نماینده‌ای خلاف دستور حزب رفتار کند، حزب او را اخراج می‌کند و در آینده شانس برای انتخاب ندارد. یکی دیگر از «معایب دموکراسی» فرانسه آن

معایب بهترین نوع حکومت؟!؟

است که هیچکدام از اعضای حزب حق ندارد در دولت حزب مخالف شرکت کند. حزبی که برنده می‌شود دست به تاراج مقامات کلیدی می‌زند و بیشتر مقامات را به اعضاء و یا اشخاص مورد نظر خود واگذار می‌کند در حالی که ممکن است فردی که آن شغل را دارد شایسته‌تر باشد.

در مجلس نیز اقلیت، اکثر اوقات خلاف اکثریت رأی می‌دهد حتی اگر نفع مملکت در آن باشد. اقلیتی که فقط یک درصد کمتر از اکثریت برای ریاست جمهوری رأی آورده است تقریباً هیچگونه حقی در تصمیمات کشور ندارد. در صورتیکه اگر آن‌ها به جای «رقابت منفی» به یک «همکاری مثبت» دست بزنند نفع کشور در آن بیشتر خواهد بود.

مثلاً راست افراطی- که من شخصاً با هرگونه افراطی مخالف هستم- حدود هفده درصد از آرا را در انتخابات ریاست جمهوری بدست آورده است- هرچند که نظرات بسیار نژادپرستانه دارد- که اگر به اندازه آراء او به او سهمی داده شود از پیشرفت و گسترش افکار افراطی او کاسته می‌گردد.

به غیر از احزاب، در فرانسه سندیکاها نیز قدرت زیادی دارند. آنها برای بدست آوردن

منافع صنفی و گاه سیاسی، دست به اعتصاب‌های فلج‌کننده می‌زنند و به نوعی می‌خواهند تصمیم را از مجلس و دولت به «خیابان‌ها» منتقل کنند. البته اعتصاب یکی از آن حقوقی اساسی است که باید در هر دموکراسی وجود داشته باشد ولی اعتصاب‌های فرانسه «اعتصاب‌های ایذائی» و گاه مخرب است. مثلاً بستن بزرگراه‌ها با کامیون یا کشیدن دیوار جلوی فرمانداری شهر و یا رها کردن گاؤ و گوسفند در خیابان‌ها را، نمی‌توان «اعتصاب» نامید بلکه «نوعی شورش» است.

به نظر می‌رسد که جامعه فرانسه هنوز افکار انقلابی دویست سال پیش خود را فراموش نکرده است. در یک جامعه اگر توازن قدرت سیاسی وجود نداشته باشد جامعه متعادل نخواهد بود و پیشرفت آن کند خواهد شد.

نظیر دموکراسی آلمان و جامعه و پیشرفت‌های اقتصادی آن در مقایسه با فرانسه به خوبی متوجه این تعادل خواهیم شد.

با همه این احوال و با همه معایبی که یک دموکراسی می‌تواند داشته باشد، به قول معروف بهترین نوع حکومت است.



دکتر سام ابراهیمی

دارای دو بورس فوق تخصصی در جراحی های
قلب و عروق و مشکلات واریس و ورم پا

سی دقیقه ملاقات با دکتر سام ابراهیمی می تواند
سی سال درد پای شما را کاهش دهد

اگر دچار مشکلاتی نظیر:

- گرفتاری عضلات پا
- درد پا
- عفونت پا
- ورم پا
- خارش پا
- بی قراری پا

دکتر سام ابراهیمی

با استفاده از تکنولوژی جدید
لیزر و اشعه رادیو فرکانسی
در کمتر از سی دقیقه پای
شما را به آرامش می رساند

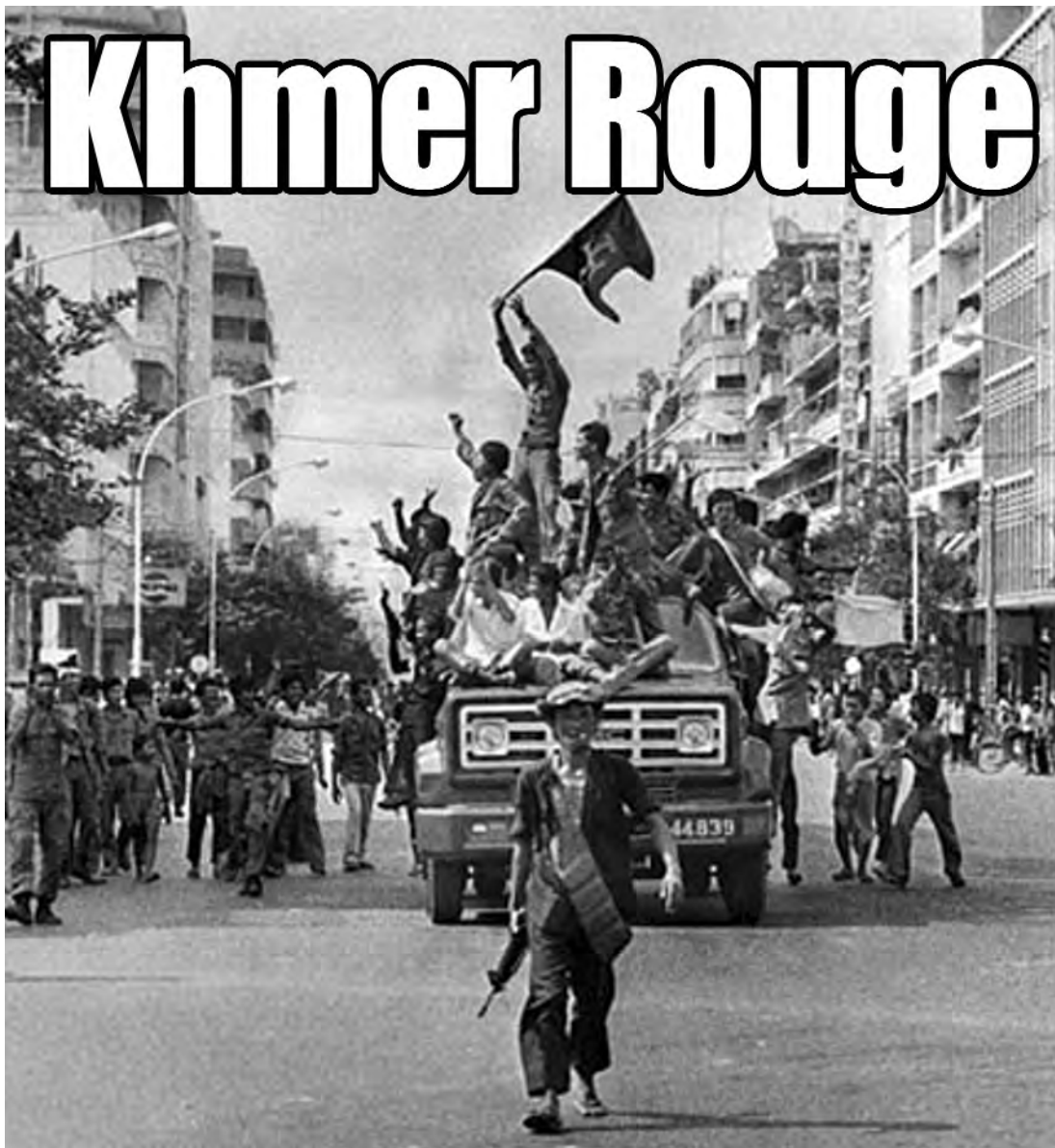


مشکلات واریس و ورم پا مربوط به سلامتی
است و بیمه های مدیکال و مدیکر موظف
به پرداخت هزینه درمان خواهند بود

818-900-2700

**16030 Ventura
Blvd., # 605
Encino CA
91436**





Khmer Rouge



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

فورماسیون های اقتصادی –
اجتماعی نامیده می شوند این
جهان بینی هم چنین معتقد به
قانونمندی تحول تاریخی است
ماتریالیسم دیالکتیک:

Dialectical Materialism
به موجب برداشت های
مارکسیستی، «ماده بدان سان که
فیزیک کلاسیک و اندیشه عمومی
زمان می پنداشت، واقعیتی انفعالی
و ساکن نیست که فقط تحت تأثیر
نیروهایی که بر آن وارد می شود تغییر
یابد، بلکه برعکس ماهیتاً پویا و
متحرک است.»

دیالکتیک مارکسیستی که بر اساس
ماتریالیسم استوار است، ماهیتاً با
دیالکتیک «هگلی» که متکی به ایده
آلیسم است، تفاوت دارد.

مارکس می گوید: «روش دیالکتیکی
فقط آنجا که اساس روش هگلی
مطرح است، تفاوت می کند؛ روش
من مخالف مستقیم آن است.»

ماتریالیسم تاریخی
Historical Materialism

یک دکترین مارکسیستی است که
کارل مارکس و فردریک انگلس بنیان
گذاران آن می باشند.

این نظریه در فرهنگ مارکسیستی
همانند نظریه ی علمی قوانین
عمومی تحول اجتماعی تعریف می
شود. بدین ترتیب که ماتریالیسم
تاریخی – به عکس ماتریالیسم
دیالکتیک – فقط به جریان تاریخ
محدود است. موضوع ماتریالیسم
تاریخی به طور کلی قوانین جامعه
شناسی است. ماتریالیسم تاریخی
تأثیر متقابل زیربنا و روبنا را بررسی
می کند و از این نقطه به حرکت
درمی آید که، در جامعه هیچ نیروی
ماورالطبیعه وجود ندارد و انسان ها
خود آفریننده ی تاریخ خویشند.
مارکسیست ها هم چنین معتقدند
که ماتریالیسم تاریخی پنج نظم
اجتماعی را بررسی می کند که گهگاه

۱۹۷۵ خمرهای سرخ توانستند پنوم
پن (پایتخت کامبوج) را تصرف کنند.
یک انقلاب مارکسیستی در کشور به
وقوع پیوست و سیهانوک نیز به
عنوان رئیس کشور در ماه سپتامبر
۱۹۷۵ به کامبوج بازگشت.

جمهوری گیلان

در روز ۱۶ خرداد ۱۳۹۹ خورشیدی (۱۸
رمضان ۱۳۳۸ هجری قمری) دولت
موقت انقلابی شورای انقلابی
جمهوری گیلان به ریاست میرزا
کوچک خان تشکیل شد. برنامه این
دولت عبارت بود از برقراری رژیم
جمهوری در سراسر ایران، لغو
قراردادهای ظالمانه و نابرابر، آزادی
فردی و اجتماعی همه مردم،
تساوی حقوق برای کلیه ملیت ها و
حفظ اسلام.

غلامرضا علی بابایی

نخستین برنامه ی کمونیست ها که
توسط کارل مارکس و فردریک
انگلس نوشته شد و در سال ۱۸۴۸
انتشار یافت، مانیفست حزب
کمونیست نام گرفت.

خمر سرخ Khmer Rouge

به جنبش کمونیستی کامپوجیا گفته
می شود که نام خود را از جمهوری
خمر اقتباس کرد. در ماه مارس سال
۱۹۷۰ رژیم حاکم، به رهبری شاهزاده
نورودوم سیهانوک، در جریان
شورش نظامی به رهبری مارشال
لون نول سرنگون شد. ایالات متحده
آمریکا بر این باور بود که سیاست بی
طرفی دولت کامبوج منجر به
پشتیبانی از دولت کمونیست ویتنام
شمالی خواهد شد. و از این رو از
«ژنرال لون نول» و رژیم نوپای
جمهوری خمر حمایت کرد. در سال

واژگونی دیالکتیک هگل از نظر
مارکس و انگلس چنین تصور شده
است:

«دستگاه فلسفی هگل روی سر قرار
دارد و باید آن را روی پا قرار داد.»

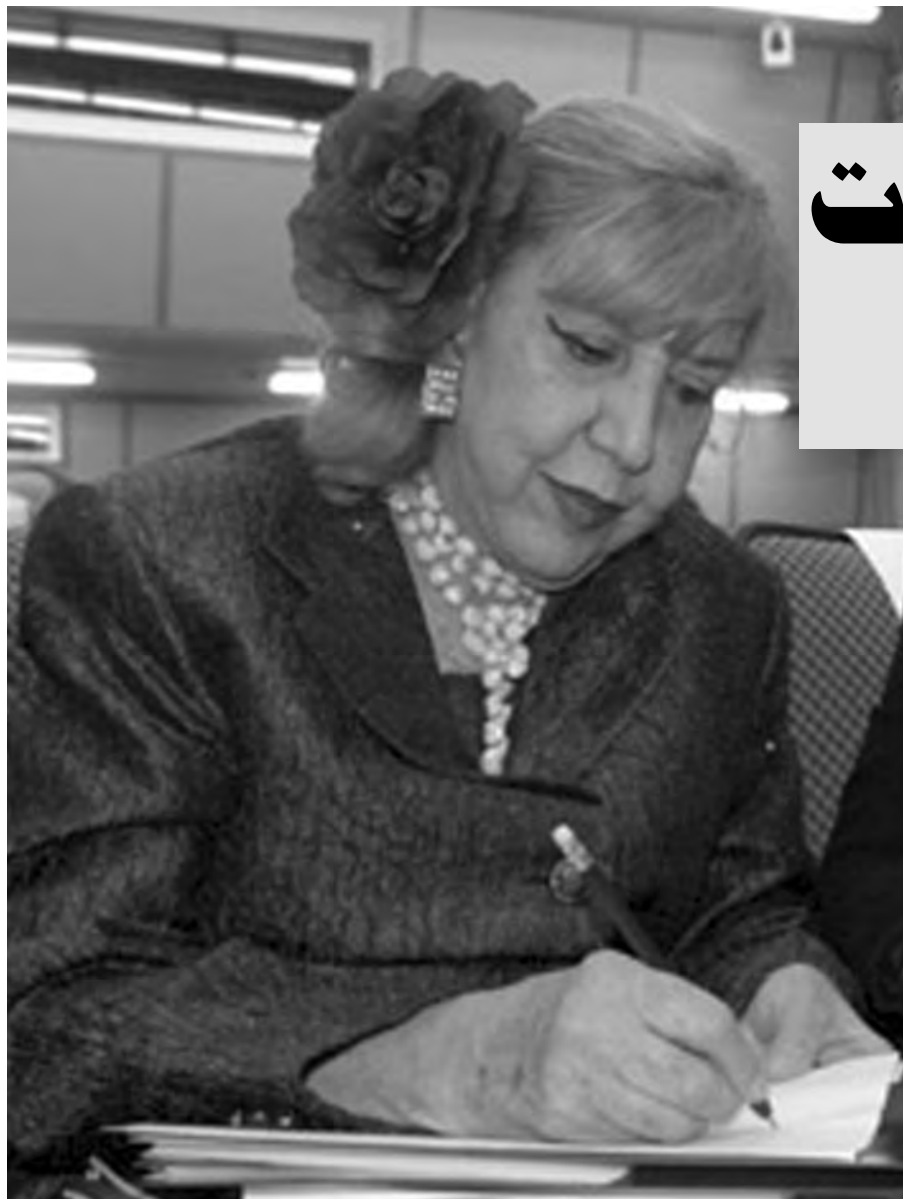
مانیفست Manifest

«مانیفست» از واژه ی لاتینی
Manifestus به معنی اعلامیه یا
بیانیه آمده است. مانیفست به
معنای سیاسی، اعلامیه ای است که
از سوی مجامع و سازمان های
مختلف برای بیان اندیشه های
سیاسی آن مجامع و سازمان ها
انتشار می یابد.

اعلامیه ی سران کشورها یا مراجع
عالی را که مربوط به حوادث عمده ی
سیاسی مملکتی و بین المللی و یا
اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی
باشد، مانیفست می نامند.



نکوست خواست آزادی...



به دل، دلی که تپد بهر دوست، سیمین جان!
همیشه با تو مرا گفت و گوست، سیمین جان!
همیشه بینم ات - ای شاعر همیشه! - که چون
سرت زغم به گریبان فروست، سیمین جان!
غزل ترآیدت از آب دیدگان، این است
که شعر نسلِ تورا آبروست، سیمین جان!
غزل مهابتی از انفجارِ تندر یافت
ز عقده ها که تورا در گلوست، سیمین جان!
به خود می آرَدَم آن گونه خواندنِ غزل ات
که گویی آینه ام روبروست، سیمین جان!
به جست و جوی حقیقت روانه ای و تورا
غزل گزارشِ این جست و جوست، سیمین جان!
عجب که نیست پریشان، اگر چه بیتا بیت
گزاره ی غم ما موبه موست، سیمین جان!
بهار شعرِ تورا برگ ریز در پی نیست:
که جاودانه پُر از رنگ و بوست، سیمین جان!
به غیر دُردِ نُنو شَم ز جامِ شعرِ زمان:
خوشا می یی که تورا در سبوست، سیمین جان!
به زادروزِ تو، شاید که بر خود، از شادی،
به جای جامه، بدرِیم پوست، سیمین جان!
خوش آمدی به جهان، گر چه چون تویی در آن
نشانِ تیرِ غم از چار سوست، سیمین جان!
زدشمنانِ نگون بختِ داد و آزادی ست
به جان هر آن که تورا نیست دوست، سیمین جان!
تورا سخن کُزی و لاغ بر نمی تابد:
چرا که، چون خودت، آینه روست، سیمین جان!
بر آب های فصاحت، خرامِ شعرت را
وقارِ فاخرِ رفتارِ قوست، سیمین جان!
نکوست خواستِ آزادی، آری: از این روست
که هر چه ها که سرایی نکوست، سیمین جان!
درست عزم به رزمِ فقیه کردی جزم:
گجسته دشمنِ ایران هموست، سیمین جان!
خجسته میهنِ خود را دوباره می سازیم:
از آن سپس که رها زین عدوست، سیمین جان!

امیدوار به نسلِ جوانِ ایران ام:

که آفرینگرِ آینده اوست، سیمین جان!

به صلح و سازش امیدی نمی توان بستن:

چرا که دشمنِ ما فتنه جوست، سیمین جان!

بگو، بگو به زبانی رساتر از فریاد

به صلح جوی که: بیراهه پوست، سیمین جان!

از این خرافه ی شرخیز جانِ بیساران

نیازمندِ بسی شست و شوست، سیمین جان!

سکوتِ مردم ما از سرپذیرش نیست:

که این سکوت پُر از های و هوست، سیمین جان!

طبیعی است که مردم به حزم رزم کنند:

که خصمِ دد صفت و دیو خوست، سیمین جان!

نشان دهد که نخشکیده است سرچشمه

همین که آبِ روانی به جوست، سیمین جان!

برای آن که نمیرد امیدِ آزادی،

دوامِ غمِ توام آرزوست، سیمین جان!

خردادماه ۱۳۹۱ - بیدر کجای لندن



عکس از: قاسم پیک زاده

ناصر شاهین پر

● پای خارجیان که به ایران باز شد با دیدن سنگسار و دست و پا بردن و گردن زدن «کاپیتولاسیون» را برقرار کردند!

● قانون و حکومت قانونی هم برای دولت و هم برای ملت نامفهوم و ناشناخته بود!

قرار بود در یادداشت این هفته در تعریف زور و قدرت و تفاوت بنیادین آن بنویسم. در ایران باستان قدرت از طریق «ایزدان» و یا «اهورامزدا» به شخصی داده می شد و مردم نیز آن را قبول داشتند. که البته با تعریف قدرت در یونان باستان کاملن متفاوت بود. در یونان و سپس روم قدرت توسط نمایندگان نجبا و اشراف به امپراتور اهدا می شد و همان مجلس (سنا) در صورت لزوم می توانست قدرت داده شده را پس بگیرد. در مقابل و یا در کنار این شرایط، کسانی بودند که با نیروی نظامی، پادشاه بر سر کار را یا می کشتند و یا شکست می دادند و سلطنت و یا حکومت را در دست می گرفتند که این گونه سلطنت ها، پشتوانه اش فقط زور بود. از طرف کسی یا کسانی به او چنین «مأموریتی» داده نشده است.

مصادق این گونه «با زور به قدرت رسیدن»، طغرل سلجوقی است. که با زور شمشیر، خود را پادشاه می کند. حالت مخالف آن سلطنت در انگلستان بود که شخص پادشاه با آراء مجلس اعیان و یا نمایندگان برگزیده می شد. و در طول سلطنت نیز قدرت آنها مشروط به شریاطی بود: فتوای های بزرگ ضمن پرداخت مالیات به پادشاه، قوانین جدید و یا تغییر در قوانین موجود را از شاه می خواستند و اگر پادشاهان در مورد درخواست های فتوای ها اقدامی نمی کرد، از کمک های مالی آنها محروم می ماند.

در مورد ایران به خصوص از آغاز انحطاط فرهنگی، از اوایل قرن ششم، فقط زور سواران و شمشیرزنان ترک بود که سبب تسلط بر تمامی یا قسمتی از کشور می شد. این زور، چون از طرف کسی اهداء نمی شد، در مقابل سلطان هم کسی تعهدی نداشت. زور پشتیبان سلطان هم عموماً ایل یا ایلات بوده اند. سواران ایل سلجوقی

زور و قانون!



ناصر الدین شاه در شصت سالگی

حکومت های زور و قدرت ایلی تا پایان دوره قاجاریه در ایران ادامه یافت!

ایران، برای اولین بار چنین پیمان نامه ای بین ایران و روسیه منعقد شد. سپس بین ایران و انگلستان نیز پیمان کاپیتولاسیون به امضا رسید. در انقلاب مشروطه که در آغاز خیزش اعتراض مردم شهرنشین برای ایجاد «عدالت خانه» بود. به گونه ای دیگر به «مشروطه خواهی» تبدیل شد. صحبت و خواسته ی روشنفکران ایرانی فقط یک «کلمه» بود و آن هم «قانون» بود. مقاومت دربار قاجار فقط به این دلیل بود که قانون، اختیارات سلطان را محدود می کرد. و این خود خلاف عادت هزار ساله بود. با پیروزی انقلاب مشروطه (خوب یا بد، درست یا غلط) برای اولین بار، در ایران، قانون تدوین شد. بدیهی است که ایرانی ها در مورد چیزی که نمی شناختند نمی توانستند قواعدی بنویسند. بنابراین به قوانین فرانسه و بلژیک مراجعه کردند و با الهام از قوانین آنها و کوشش در مطابقت آن قوانین با شرع اسلام، قانون اساسی را تدوین کردند که به موجب

نداشت جز پرداخت مالیات. بنابراین نه مفهوم «دولت» در ایران وجود داشته و نه مفهوم «ملت» و بدیهی است که قانون یکسانی هم نمی توانسته وجود داشته باشد. رسیدگی به وضع «عدالت» بین مردم، توسط روحانیون انجام می شد که هرگز در مقابل جرائم یک سان، مجازات های یکسان وجود نداشت. احکام ناسخ و منسوخ بر اساس ذوق و حال و یا تعصب مذهبی قاضی بسیار فراوان مشاهده می شده است. از همین روی در دوران رونسانس به بعد که پای سفرای خارجی به ایران باز شد و آنان مجازات هایی مانند سنگسار، دست بردن و گردن زدن را مشاهده کردند، با حکومت های ایرانی پیمان نامه هایی به امضاء می رساندند که در صورت خلاف اتباع کشورشان در ایران، باید دادگاه کشور خودشان به موضوع رسیدگی کند که نام این گونه پیمان ها کاپیتولاسیون بود. در دوران قاجار به دلیل وجود کارشناسان گوناگون روسی در

پشتیبان زورمندی پادشاهان سلجوقی بوده اند و اتحاد چندین ایل، پشتیبان سلاطین صفویه. تاریخ ایران بعد از اسلام، پس از چند سلسله کوتاه مدت ایرانی مانند صفاریان، سامانیان، آل بویه و زیاریان که همگی با زور، بر قسمت هایی از کشور مسلط شده بودند، بقیه ی سلاطین، غلامان ترک و یا ایل های ترک آسیای میانه بوده اند که به زور شمشیر، حکومت را در ایران به دست آورده اند. حکومت های ترک ایلی تا پایان دوره ی قاجار، در ایران ادامه یافت بدیهی است که شرایط زیستی ایلی و فرهنگ ایلپاتی، می توانسته تأثیرات فرهنگی عمیقی به جا بگذارد که از چارچوب این بحث خارج است. فقط اختیارات بدون مرز و بدون کنترل سلاطین مستبد بود که حرف و تصمیم آنها عین قانون بود. وگرنه واژه ی «قانون» معنایی نداشت جز تصمیم سلطان. به این ترتیب در ایران پس از اسلام به جز طاهریان و سامانیان، کوچک ترین ارتباطی بین مردم و حکومت وجود

تحولات اجتماعی و گسترش فرهنگ در جامعه موجب اشتیاق عمومی به قانون شد و با چرخه شورش رسید به قانون جمهوری اسلامی!

همان قانون اساسی باید مجلس نمایندگان مردم تشکیل می شد، مجلس به کار دولت نظارت می کرد و کلیه امور اجرایی و قانونی از سلطان سلب می شد و برای اولین بار در کشور، پادشاه را بدون هیچ گونه مسئولیتی - فقط به عنوان سمبل استقلال و تشریفات مملکت می شناختند.

به علاوه این قانون اساسی برای تمامی اعمال دولت وظایفی تعیین کرد و حدود اختیارات، که در صورت تداوم می توانست مفهوم حکومت به دولت و مفهوم «رعیت» به «ملت» تبدیل شود. اما این پدیده ی جدید به نام «قانون» نه تنها برای هیچ یک از طرفین، پدیده ی شناخته شده ای نبود بلکه برخلاف عادات صدها ساله ی همگان بود. نه مردم از این قانون شناسایی کاملی داشتند و نه عمال دولتی و هیچ کدام از طرفین یعنی ملت و دولت نیز نه تنها عادت به پیروی از قانون نداشتند و نه تنها با عادات و رسوم هزاران ساله ی نهادینه شده ی آنان، مغایر بود، بلکه به ارزش و اهمیت آن نیز پی نبردند، زیرا هنوز فرهنگ شناخت و پیروی از قانون در جامعه ی ایرانی جا نیفتاده بود. این قوانین در اصل یکصد و پنجاه شصت سال پیش در اروپا توسط نویسندگان بزرگی مانند «مونتسکیو» و «دیدرو» و ده ها نویسنده بزرگ دیگر به مردم شناسانده شده بود. آن هم مردمی که در همان سال ها برای خرید این گونه کتاب ها صف می بستند و کتاب های این نویسندگان تا یک هفته پس از انتشار به فروش می رفت و پاره ای کتاب ها در دوازده هفته هشت بار به چاپ می رسید و هنوز جوابگوی خواسته ی مردم نبود.

یعنی مردم فرانسه در قرن هجدهم آنقدر علاقمند به خواندن کتاب بودند که صنعت چاپ آن ایام نمی توانست پاسخگوی تقاضای مردم باشد. چنین جامعه ای برای خود قوانینی نوشته بود که آن را می شناخت، می خواست و مشتاق پیروی از آن بود.

درست خلاف این وضع در ایران پس از مشروطه رخ داد. مردم با آن که از بی قانونی خسته شده بودند اما نمی دانستند که قانون و اجرای آن برایشان چه محدودیت هایی تعیین می کند. بنابراین پیروی از قانون، برایشان هزینه دارد. بنابراین پیروی از قانون و احترام به آن نه از سوی ملت عملی بود نه از سوی دولتیان. در هر لحظه منافع شخصی در خطر قرار می گرفت، نسبت به اجرای قانون چشم پوشی می شد. مشکل بعدی این بود که راه کارهای قانونی نیز برای بسیاری از دولتیان امری ناشناخته بود. درست به مانند کسی که رانندگی نمی داند ولی اتومبیل خریده. پول اتومبیل را پرداخت کرده اما نمی تواند کالایی را که تصاحب کرده است، حتی یک متر از دکان فروشنده به طرف خانه اش حرکت دهد.

مطالعه ی خاطرات یکی از نمایندگان مجلس اول شاهد این مدعاست. یکی از نمایندگان آذربایجان به نام «باغ میشه» در کتاب خاطراتش مطلبی نوشته که نقل به موضوع برایتان می نویسم: روز... جلسه ی کمیسیون اقتصادی مجلس بود. من هم عضو کمیسیون اقتصادی بودم. به مجلس رفتم. سایر آقایان هم تشریف آوردند. ما قدری به اوضاع خراب اقتصادی مملکت فکر کردیم. گریه امان گرفت.

قدری دسته جمعی گریه کردیم و از مجلس خارج شدیم. نهار منزل آقای... دعوت داشتیم. چلوکبابی خوبی فراهم کرده بودند!...

این بار چرخه ی شورش علیه استبداد، نتیجه ی متفاوتی در برداشت. جهان دستخوش تغییراتی شده بود. با راهنمایی خارجیان مشروطه به پا شده بود. آخرین پادشاه قاجار که به غلط به «دموکرات» معروف شده است، دیگر علاقه ای به سلطنت بی اختیار از خود نشان نمی داد. راهی فرنگ شد. درست موقعی که نخست وزیر قبلی اش وثوق الدوله چهارصد هزار تومان رشوه گرفته بود که قرارداد تحت حمایتی ایران را به سود انگلستان به تصویب مجلس برساند. از سوی ملت نیز اگر بخواهید بدانید چه می گذشت باید کتاب خاطرات سپهد امیراحمدی را در مأموریت لرستان بخوانید تا درک درستی از شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه ی ایران به دست آید. این مجموعه ی ناتوان و زمین خورده زمام امور را به رضا شاه می سپارد. مردی کاری، فعال، بدون تردید ایران دوست و وطن پرست. او در شرایطی (که در بالا به آن اشاره شد) چه می توانست بکند جز این که یک تنه زمام امور را به دست بگیرد. یعنی به سنت پادشاهان قدرتمند بازگردد. چه باک از این که تعداد اندکی روشنفکر، با این روش مخالف باشند. از سوی دیگر، مردمی که باور داشتند «دستی را که نمی توان برید باید بوسید» به خلع قاجار در مجلس رأی دادند و هم چنین به پادشاهی، نخست وزیرشان. اگر قوانین مشروطه شکسته شد، از هر دو سو شکسته شد. دلیل مردمی که قانون را شکستند، یعنی به شکسته شدن قانون فقط نظاره گر بودند، چه بود؟ بگذار این مرد کار کند و کشور را به جلو ببرد. گور پدر قانون!؟

همین مردم با تحولات بعدی و گسترش فرهنگ در جامعه، جای خالی قانون عذابشان می داد. دوباره چرخه ی شورش را به کار انداختند. نتیجه

اتش شد قانون جمهوری اسلامی. حرف آخر این که شناخت اهمیت قانون، ارزش های قانون، وظیفه ی همگانی است ولی در گذر از سنت استبدادی تا قانون مندی راه درازی در پیش داریم.



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،

فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن

و تنظیم کننده اشتها



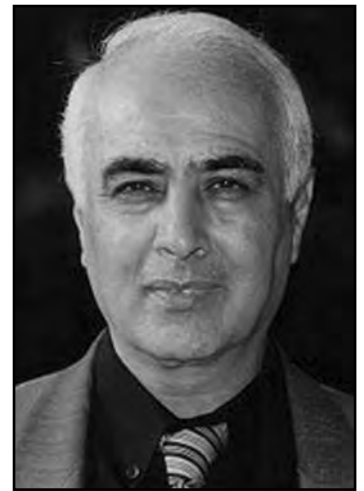
افزایش انرژی،

نیرو و حافظه

Biogenics Technology Inc.

Tel - 818-882-7300

Fax - 818-882-8250



مهندس هوشنگ کردستانی

جبهه ملی-پاریس

این روزها شاهد نوشتارها و گفتارهایی پیرامون سالروز رویداد تاریخی ۲۵ خرداد سال ۸۸ در رسانه‌های خبری ایرانی خارج از کشور و نیز بخش پاریسی رادیو تلویزیون‌های بیگانه هستیم. لازم به یادآوری است که در تاریخ سی و سه ساله استقرار جمهوری اسلامی بر میهن بلا دیده ما، **دو روز تاریخی «۲۵ خرداد»** وجود دارد، یکی ۲۵ خرداد سال ۶۰ و دیگری ۲۵ خرداد سال ۸۸. از آنجا که امکان دارد شمار زیادی از شرکت کنندگان در تظاهرات ۲۵ خرداد ۸۸، به ویژه جوانانی که به مخالفت با ادامه حکومت استبداد مذهبی دلاورانه به میدان مبارزه گام نهادند، از آنچه در رویداد تاریخی ۲۵ خرداد سال ۶۰ اتفاق افتاد و علت و انگیزه‌های آن آگاه نباشند به ویژه آنکه متأسفانه در این سه سال گذشته رسانه‌های خبری تنها به یادآوری و بررسی رویداد ۲۵ خرداد ۸۸ می‌پردازند، از این رو برای آنکه جایگاه تاریخی رویداد ۲۵ خرداد ۶۰ بدست فراموشی سپرده نشود (که سعی در فراموش کردن آن می‌شود) لازم می‌دانم به این رویداد تاریخی که از دید من نقطه عطفی در مبارزات آزادیخواهی ملت ایران بوده، اشاره کرده و تفاوت‌های آنرا با رویداد تاریخی ۲۵ خرداد ۸۸ بیان کنم.

اوایل خرداد سال ۶۰ جبهه ملی طی ارسال نامه‌ای به وزیر کشور جمهوری اسلامی محمدرضا مهدوی کنی، درخواست برگزاری یک گردهمایی در ورزشگاه امجدیه یا استادיום محمد نصیری (در خیابان حافظ) را کرد. در نامه اشاره شده بود چنانچه پس از سپری شدن پانزده روز از تاریخ ارسال این درخواست، پاسخی به آن داده نشود، جبهه ملی خود رأسمیدان فردوسی را به عنوان محل برگزاری گردهمایی تعیین و به آگاهی مردم خواهد رساند. اما چون پس از منقضی شدن مدت پانزده روز از سوی وزارت کشور اسلامی پاسخ مثبت یا منفی به نامه داده نشد، جبهه ملی میدان فردوسی را برای برگزاری گردهمایی در روز ۲۵ خرداد تعیین و به آگاهی مردم رساند.

دعوت نامه شرکت در این راه پیمائی برای چهار روزنامه پرتیراژ آن روز: کیهان، اطلاعات، میزان و



دو ۲۵ خرداد تاریخی!

در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ ملی‌گرایان و مردم ایران خواهان پایان عمر حکومت استبدادی و استقرار نظام دموکراسی ملی بودند!

در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ با کشاندن میلیون‌ها نیروی مردمی می‌خواستند آنها را به دوران طلایی امام، «وحشت بزرگ»، بکشانند!

- «مرتد» اعلام کردن همه «ملی‌گرایان» از سوی روح الله خمینی

به دلیل دستیابی عوامل نفوذی «آخوند بهشتی»- که مرد قدرتمند آن روز رژیم بود- به قطعنامه گردهمایی که در آن آمده بود: نظام جمهوری اسلامی به دلیل جنایاتی که انجام داده است فاقد پایگاه مردمی و مشروعیت قانونی است ... اما سرمداران اسلامی که خطر را احساس کرده بودند دست به دامان خمینی شدند تا برگ آخر خود را رونمایند.

از بامداد روز ۲۵ خرداد رادیو ایران با قطع برنامه‌های عادی خود به پخش نطق خمینی پرداخت که در آن ملی‌گرایان را مرتد اعلام کرده و گفته بود در اسلام مرتد از کافر بدتر و خونش حلال است و

بردارد و ماهیت ضد ملی و ضد آزادیخواهی خود را آشکار سازد.

توقیف شتابزده روزنامه پیام جبهه ملی و چند روزنامه دیگر، سرآغاز کنار رفتن این نقاب دروغین بود. رویدادهای دگرگون ساز بعدی یکی پس از دیگری و با شتاب و وحشت اتفاق افتاد. از جمله:

- ممنوع شدن برگزاری هرگونه گردهمایی یا راهپیمائی از سوی آزادیخواهان

- محکوم کردن گردهمایی جبهه ملی و بازداشت سران آن

- لغو سمّت فرماندهی کل قوا از بنی صدر رئیس جمهور اسلامی

انقلاب اسلامی فرستاده شد ولی این اطلاعیه نه به عنوان خبر و نه حتی به صورت آگهی در آن نشریات چاپ نگردید.

در این اطلاعیه از مردم تهران خواسته شده بود که در اعتراض به آنچه که در کشور می‌گذرد و شرایط دردناک و غیر قابل تحمّلی که از سوی سرمداران اسلامی بر مردم شرافتمند و آزادیخواه ایران روا می‌شود روز ۲۵ خرداد در میدان فردوسی تهران گردهم آیند. همچنین از مردم شهرستان‌ها نیز خواسته شده بود که در میدان‌های اصلی شهرستان‌ها اجتماع نمایند. انتشار اعلامیه گردهمایی، که با بازداشت توزیع کنندگان آن همراه شد، پی آمدهای مهم در پی داشت و باعث شد خمینی نقاب از چهره خود

از «امت همیشه در صحنه» خواسته بود که به میدان آمده و از اسلام عزیز دفاع نمایند. در ضمن از همه سازمان های سیاسی خواسته بود تا دیر نشده عدم شرکت خود را در این گردهمایی اعلام کنند و رادیو را موظف کرده بود که اعلامیه های آن ها را بطور مرتب پخش نمایند.

ترس و وحشتی که از سخنان آن روز خمینی استنباط می شد، شکل تازه ای به مبارزه و روحیه امیدوارکننده ای به شیفتگان آزادی و استقلال می داد و ایران یک بار دیگر روز بزرگی را در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه به نمایش می گذارد و برگ تازه ای در دفتر مبارزات ملی می گشود.

بعد اندیشه ای و آرمانی جبهه ملی که بسیار گسترده تر و فراتر از بعد سازمان آن عمل کرده و شگفتی ها آفریده است یک بار دیگر ابعاد و عظمت خود را به نمایش گذارد.

شوربختانه بسیاری از گروه ها و شخصیت های سیاسی ملی (با آنکه آزادیخواهی جزء آرمان هایشان محسوب می شد ولی به دلیل ترس از غضب «امام» و یا به دلایل اعلام نشده دیگر) عدم شرکت خود را در گردهمایی اعلام کرده و با صدور اعلامیه هایی از شرکت در گردهمایی خودداری نمودند و بدین ترتیب در برابر این رویداد بزرگ ملی که در حال شکل گیری و شکوفائی بود ساکت ماندند.

عجیب آنکه سازمان مجاهدین خلق نیز با صدور یک دستور تشکیلاتی مانع شرکت اعضاء خود در این گردهمایی شد، و خود که تا آن زمان خواهان دیدار با «رهبر» بودند تا «پدر انقلاب» آنها را ببینند، در روز ۳۰ خرداد شتابان به خیابان ها ریختند و بهانه لازم برای یک سرکوب خونبار و کشتار خونین را (که سردمداران رژیم قصد داشتند در ۲۵ خرداد راه بیندازند و موفق نشدند) به دست آنان دادند. در برابر این دعوت جبهه ملی، حزب الله نیز بیکار نماند و با تمام نیرو به میدان آمد. درس بزرگ این حرکت آزادیخواهانه - که هواداران آن پیش از برگزاری و روزهای پس از آن مورد هجوم عوامل سرکوبگر نظام قرار گرفتند - آن بود که متأسفانه در آن روز همه آزادیخواهان و نیروهای ملی گرا به میدان نیامده بودند ولی همه نیروهای سرکوبگر در برابر آن ها بسیج شده بودند. متأسفانه اعضای حزب توده و فدائیان خلق «اکثریت» هم در کنار نیروهای سرکوبگر و روروی مردم قرار داشتند. در ۲۵ خرداد سال ۶۰ خواست های مردم پایان بخشیدن به عمر استبداد مذهبی و استقرار نظامی مردم سالار بود، از همین رو خمینی و اطرافیان او دچار وحشت شده بودند. از آن تاریخ تا کنون آزادیخواهان ایران به ویژه شیرزنان، جوانان، دانشجویان، کارگران و فرهنگیان از پای نشسته و دلاورانه برای تحقق خواست هایشان به مبارزه ادامه داده اند.

در تظاهرات ۲۵ خرداد سال ۸۸ که چند روز پس از اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به صورت خودجوش شکل گرفت، مردم در اعتراض به آن گروه از مفسران و سازمان های سیاسی که آنان را تشویق به رفتن پای صندوق

های رأی گیری کرده و تضمین داده بودند که رأی هایشان خوانده خواهد شد و به حساب خواهد آمد به خیابان ها ریختند و شعار «رأی من کجاست»؟ سردادند.

نامزدهای شکست خورده در انتخابات از شکل گیری این جنبش ملی و مردمی که به جنبش آزادیخواهانه سبز معروف شد، بیش از همه کارگزاران رژیم، دچار وحشت و نگرانی شدند. آن ها با کشاندن مردم به میدان آزادی، حضور میلیونی مردم را در تهران و شهرستان ها برای

آزادانه بیان و عمل نمایند).

مردم سالاری دینی: نظامی که در آن قانون نه از طرف مردم که از طرف «الله» نوشته شده و غیر قابل شک کردن و تغییر دادن است. این قانون همیشگی و لازم الاجرا است و چون نماینده الله در روی زمین حضرت امام است که غایب می باشد بنابراین در نبود امام، این ولی فقیه است که حکم امام را دارد.

بی تردید در صورت پیروزی نامزد شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در سال ۸۸

آن اجرای قانون اساسی اسلامی و بازگشت به «دوران طلایی امام» بود با بازتاب گسترده و بی سابقه ای (که در سی سال گذشته سابقه نداشت) روبرو شد؟!

یکی از دلایل این دوگانگی را از جمله باید در آن دانست که در سال ۶۰، قدرت های غربی خواهان تغییر حکومت اسلامی در ایران نبودند و سیاست کارپردی آن ها حتی مذهبی کردن سایر کشورهای منطقه بود. در سی و چند سال گذشته آنها با اجرای این سیاست - با جنگ یا انقلاب -



دولت های غربی، حزب توده، سازمان های فدائیان خلق و مجاهدین خلق که خواهان تثبیت حکومت بودند، از گردهمایی ۲۵ خرداد جبهه ملی حمایت نکردند!

توانسته اند بسیاری از کشورهای منطقه را اسلامی نمایند.

در سال های نخست استقرار جمهوری اسلامی در ایران، «جیمی کارتر» رئیس جمهور وقت آمریکا خمینی را دوست خود و نماینده او «آندرو یانگ» در سازمان ملل خمینی را «مقدس» می نامید، از این رو تغییر رژیم اسلامی و برقراری مردم سالاری را در ایران تاب نمی آوردند.

در سال ۸۸ اما، غرب خواهان جایجائی قدرت «اصلاحات» در حاکمیت اسلامی بود و از جناح هائی که قول همکاری و همراهی داده بودند جانبداری می کرد.

بررسی و تجربه تحلیل آنکه سیاست غرب در شرایط کنونی در مورد ایران چیست و اینکه به چه دلیل در پی جایجائی قدرت در متن حاکمیت اسلامی است و اینکه چرا از حضور میلیونی مردم در خیابان ها که خواستار پایان دادن به استبداد مذهبی و رسیدن به آزادی و استقرار نظامی مردم سالار بود هراس دارد، نیاز به فرصت و نوشتار دیگری دارد.

مدار بسته استبداد مذهبی تداوم می یافت. با این وجود برخی از سازمان ها و شخصیت های به ظاهر اپوزیسیون خارج از کشور، در ارتباط و پیوند با برخی از جناح های حاکمیت، به امید سهیم شدن در قدرت، مردم را تشویق به شرکت کردن در انتخابات می کردند و وعده می دادند که رأی آن ها خوانده خواهد شد و به حساب خواهد آمد. آن ها هم چنین شرکت نمودن در انتخابات را «تمرین دموکراسی» می نامیدند، بدون آن که پاسخ دهند چگونه در یک رژیم استبدادی - که نامزدهای انتخاباتی آن باید از صافی شورای نگهبان بگذرند و ملزم و متعهد به قانون اساسی اسلامی و سرسپرده ولی فقیه باشند - می توان «تمرین دموکراسی» کرد؟

اما اینکه چرا حرکت ۲۵ خرداد سال ۶۰ - که هدف از آن، رهایی از استبداد و رسیدن به حاکمیت مردم بود - با استقبال رسانه های غربی روبرو نشد در صورتی که جنبش مردم خرداد سال ۸۸ که چنانچه پیروز می شد بنا بر گفته کسانی که به عنوان «رهبران جنبش سبز» نامیده شدند هدف

اجرای قانون اساسی - یعنی همان قانون اساسی که ۲۸ سال پیش مردود اعلام شده بود - و بازگشت به دوران طلایی انقلاب - یعنی اوج قدرت امام و دوران وحشت بزرگ تاریخ ایران - بسیج کردند.

جای افسوس بسیار است، اگر نهضت آزادیخواهی ملت ایران در ۲۵ خرداد سال ۶۰ پیروز می شد امروز در کجا بودیم و اگر سردمداران جنبش سبز پیروز می شدند در کجا قرار داشتیم. در شرایط نخست ملت ایران بر خوردار از آزادی بود و صاحب نظامی مردم سالار. در صورت دوم آنطور که ادعا می کردند در نهایت ایران صاحب «مردم سالاری دینی» می شد.

«مردم سالاری دینی» اصطلاحی است که محمد خاتمی برای گمراه کردن مردم توسط رئیس جمهور اسلامی «اصلاح طلب» اختراع گردید! همین واژه مردم سالاری دینی به خودی خود گویاست که: به جای مردم سالاری (یعنی نظامی که در آن همه ایرانیان پیرو هر دین و یا اعتقاد سیاسی حق دارند در امور سیاسی مملکت

عفو عمومی و آشتی ملی!

عوامل بی گناه رژیم، ارتش، سپاه می توانند به سوی مردم بیایند!

اخیراً از نظر بین المللی شرایط خاصی برای ایران پیش آمده و در دریای مازندران مسائل تقسیم منافع پیش آمده است که منافع ملی ایران به خطر افتاده یا در خلیج فارس متأسفانه تلاش های دوگانه ای دارد انجام می شود در مورد سه جزیره ای که وجود دارد و اتحادیه اروپا در تلاش است که با ایران وارد مذاکره بشود و بحث رابطه آمریکا با ایران دوباره بر سر زبان ها افتاده و برخی این جور مسائل را تبلیغ می کنند. در این میان مردم خواهان این هستند که بدانند شاهزاده در مورد امتیازاتی که رژیم کنونی به دولت های خارجی می دهد، و در رابطه آمریکا با ایران مشخصاً چه نظری دارند؟

شاهزاده رضا پهلوی: مطلبی که من به سازمان های بین المللی، دولت های خارجی، کشورهای اروپایی در ارتباط با مسئله ایران همیشه مطرح کرده و می کنم هشدار داده بوده که از جانب مردم خودمان دادم. مردم ایران فراموش نخواهند کرد که در این زمان سختی، در این زمان گرفتاری، تحت لوای یک حکومتی که هیچ رحمی به مردم خودش نمی کند یادشان نخواهد رفت که چه کشورهایی به فکر مردم ایران بودند و حاضر نشدند فقط به دنبال منافع کوتاه مدت اقتصادی خودشان باشند یا برای رژیمی که در حال غرق شدن است، بار دیگر طناب مجانی پرت کنند تا آن ها بتوانند به عمر خودشان ادامه بدهند. ضمناً باید این را برای هموطنان خودم مطرح بکنم که جهانیان امروز بیش از هر زمان دیگری از شرایط عینی ایران آگاهند و خواسته مردم ایران را بیش از پیش درک می کنند و این تنها به خاطر همت هموطنان ماست که ساکت ننشستند و به عناوین مختلف، مخالفت خودشان را با این رژیم نشان دادند، کسانی که امروز در زندان های رژیم هستند، شکنجه می بینند و اعدام می شوند به عنوان مخالفین سیاسی، به عنوان زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی، صدایشان در جهان



هر جایی (که از حالا برای خودشان پیش بینی کردند) آیا هیچ کدام از این افراد را همراه خودشان خواهند برد؟ نه، به نظر من نه! اما مردم ایران می دانند که این افراد می توانند و باید برگردند به جرگه اجتماع. ولی خود این نیروها، خود این گروه های انتظامی - اعم از پاسدار و بسیجی - باید بدانند که اگر این تعهد را عملاً به مردم نشان بدهند - همانطور که پیش از این هم به طرق مختلف نشان داده اند - می توانند و حق دارند به مردم ملحق شوند، روشن است که در جنبش آینده، بخش عمده ای از این نیروها از حکومت جدا خواهند شد و فقط یک عده خاص که منافع ویژه ای دارند در کنار این حکومت می مانند و شاید تا آخر هم مقاومت کنند اما هفتاد میلیون کجا و این گروه معدود کجا؟

شهرام همایون: همانطور که اطلاع دارید

شدند هیچ کدام از این اهدافی که وعده داده شده بود انجام نشده به اضافه این که از دید جامعه، عوامل زور و فشار رژیم را در عمل این ها باید به عهده بگیرند و به همین دلیل بود که در سال های اخیر بسیاری از این عوامل از هر نوع درگیری مستقیم با مردم خودداری کردند به طوری که رژیم مجبور شد مزدوران خارجی را بیاورد و از آن ها استفاده کند برای سرکوب مردم. پس، این ها از جامعه خود ما هستند.

آیا این افراد حق تغییر نظر دارند؟ البته که دارند. آیا سزاوار این هستند که سرنوشتشان چسبیده باشد به یک گروه حداقلی که در رأس این حکومت هستند و کوچک ترین اهمیتی به منافع کشورمان ندارند و آن جا نشستند که جیب های خودشان را پر کنند و روزی که این آقایان پا به فرار بگذارند و بروند به

شهرام همایون: همانطور که اطلاع دارید اعضای سپاه پاسداران و سایر ارگان های انقلابی، در گفتگوهایی که آشکار و پنهان با ما دارند نگران سرنوشت خودشان هستند، نظر شاهزاده راجع به سرنوشت آنها در فردای ایران چیست؟

شاهزاده رضا پهلوی: من معتقد هستم که ما نیابستی فراموش کنیم که نیروهایی که در ابتدا ملحق شدند به این حرکت انقلاب ۵۷، بسیاری از پاسدارهایی که شما از آن ها اسم بردید، در آن زمان در سنین ۱۷ - ۱۸ سالگی بودند، جوانانی بودند که با وعده های دروغین از جانب خمینی و با یک آینده ای که فکر می کردند در آن جهت این انقلاب کمک خواهد کرد، با اهدافی مانند آزادی، عدالت، مساوات و یا مانند بهبود وضع مستضعفین و ... با آن حرکت آغاز کردند و دیری نکشید که متوجه

دولت های جهان باید متوجه خواسته های واقعی مردم ایران باشند!

پیچیده است، با اتکا به این نیروی ملی ماست که باعث خواهد شد وضعیت عوض بشود و بالاخره اکثریت جهانیان و دول جهان متوجه خواسته های واقعی مردم ایران باشند.

هر چند دنیا متوجه این هست که مردم ما با چه رژیمی سر و کار دارند اما اگر باور داشته باشند که مردم ما هرگز زیر بار این حکومت نرفته اند و نخواهند رفت و بدانند که در مقابل این رژیم راه حل دیگری پیدا خواهد شد. که هم به نفع مردم کشور ما خواهد بود و هم البته منافع جهانیان را در بر خواهد گرفت. هیچ دلیلی نخواهند دید که وضعیت فعلی را حفظ کنند. البته در دراز مدت این حقیقت ملموس تر خواهد شد، اما در کوتاه مدت هشدارها را باید داد و باید این کشورها را بر حذر داشت که یادتان باشد هر نوع روابطی و مذاکره ای که با سردمداران رژیم خواهید داشت، نمی بایستی مسئله حقوق بشر در ایران، مسئله نبودن آزادی های اساسی، نادیده گرفته بشود.

تا آن جا که من اطلاع دارم، بسیاری از این شرایط را بسیاری از کشورها در نظر گرفته اند، اما بایستی مراقب توپ خالی رژیم بود، بایستی در این مورد کاملاً استقامت کرد و اگر احیاناً باز دوباره بعضی از این قراردادها با ایران بسته شد - علیرغم این که همچنان شرایط عینی ایران هیچ تفاوتی نکند - این ایجاد گرفتاری می کند. این جاست که جامعه ایرانی، مردم ایران به طور کلی (و به خصوص ایرانیان برون مرز که از آزادی کامل بهره مند هستند) بایستی صدای هم میهنان دربند خودشان را به جهانیان برسانند و اجازه ندهند که این اتفاق بیفتد و به عناوین مختلف اعتراض خودشان را رسانند، کما این که در حال حاضر که اتحادیه اروپا در حال مذاکره با ایران است، دقیقاً زمانی است که نیروهای برون مرزی می توانند به عناوین مختلف و با یک حرکت و تماس های زیرکانه و بسیار وسیع با نمایندگان دولت های خارجی و با تبلیغات پر حجم، افکار عمومی را آگاه کنند.

شهرام همایون: سؤال دیگری دارم که البته اگر شاهزاده مایل نباشند می توانند به آن پاسخ ندهند.

شاهزاده رضا پهلوی: من به هر پرسشی پاسخ می دهم.

شهرام همایون: گفته شده است که برخی از صاحب منصبان و کسانی که در حکومت فعلی

ایران نقش دارند با شاهزاده در تماس هستند و شاهزاده را در جریان مسائل بسیار بسیار جدی داخل مملکت قرار می دهند، آیا شاهزاده این قول را تأیید می فرمایید؟

شاهزاده رضا پهلوی: البته من نام نخواهم آورد، اما هستند افراد مختلفی در جناح های مختلف حکومت که دقیقاً به همان منظوری که بیان کردم در فکر پیدا کردن یک راه نجات و بازگشت به جامعه هستند (در ماورای رژیم) یک آینده ای را برای خودشان داشته باشند. آن ها بایستی فکر بکنند که محکوم به این هستند که با کلیت این رژیم غرق خواهند شد.

همان طور که قبلاً اشاره کردم یک عده بسیار محدودی در رأس این نظام هستند که در واقع همه چیز را باختمند و تنها راه برای آن ها فرار از مملکت خواهد بود، اما بخش عظیمی از این حکومت بایستی بتوانند راه نجاتی پیدا بکنند و این راه را من به سهم خودم همیشه بازگذاشتم، چرا که فکر می کنم ما می خواهیم جامعه ای آزاد داشته باشیم، همزیستی داشته باشیم و کشورمان را بر اساس آشتی ملی بازسازی کنیم. یک عفو عمومی بایستی داده بشود به تمام زندانیان سیاسی از هر رده ای که بوده باشند) تا برسیم به درد اصلی مردم خودمان، تا برسیم به درد اساسی جوانان خودمان تا بتوانیم اول در مملکت کار به وجود بیاریم، شغل به وجود بیاریم، یک اقتصادی که بتواند دوباره راه بیفتد و مشکل عظیم جامعه ایران را حل کند.

یک جا بایستی یک تصمیم قاطع بگیریم و اعلام کنیم که شرایط ما اینه ! تا آقایانی که سرکار هستند، تکلیف خودشان را مشخص کنند، اگر با مردم هستند، الان وقتش است که این را اعلام بکنند. یا این که می خواهند به این رژیم وصل باشند اگر به رژیم می چسبند، عاقبت این کار را خودشان می دانند چه خواهد بود. باید به آنان گفت حالا که این فرصت را دارید، جسارت و شهامت این را هم داشته باشید و بگویید و قبول کنید که هر هدفی داشتید سالیان سال پیش به شکست مطلق رسید. راه ایران این نیست، راه ایران چیز دیگری است و اگر به ایران فکر می کنید و برای ایران و ایرانی ارزش قایل هستید، الان وقتش است که تکلیف خودتان را مشخص بکنید.

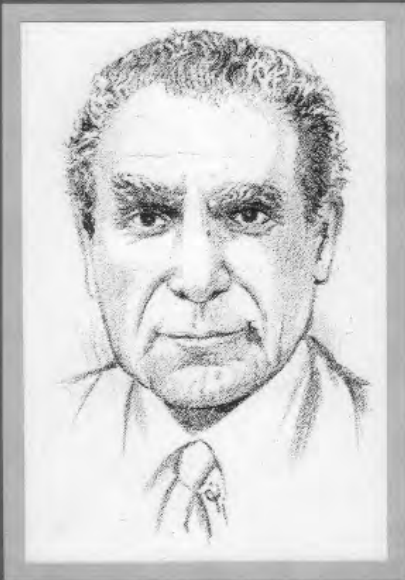
مردمانت آه!

کتاب جدید «محمد عاصمی»
را می توانی دید از
«کلبه کتاب» تهیه فرمایید.

کلبه کتاب

1518 Westwood Blvd.,
Los Angeles, CA 90024
(310)446-6151

مردمانت آه!



محمد عاصمی

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم
عکاسی پورتره

فیلم برداری از مراسم خصوصی

(818)585-3901



Live Answering With All the Bells & Whistles

Pricing Made Simple

Tool free number

Outbound calling

Lowest Prices ever

Lowest Hold Times In the Industry

Best Online Account Management

E- Fax

customer
careagents.com

Answering services redefined like never before



قصه تمدن در دو گهواره غرب و شرق!

یک قصه در یونان باستان و ایران باستان
با دو نگاه و نگرش متفاوت با ابعادی
از زمین تا آسمان!

یک میان بردون حساب وارد گودی می شویم که جز «تحریر» در آن نمی یابیم. هشتاد، نود سال پیش که تأثر اروپایی ابتدا به عنوان «تعلیم و تربیت» وارد فرهنگ مامی شود، انقدر بدیع و تازه است که جامعه ما با آن به صورت یک پدیده غیرعادی روبرو می شود.

شاید امروز خوانندگان این سلسله مقاله تصور کنند که من سعی در مبالغه دارم ولی چنین نیست ورود هنرهای هفت گانه به ایران از آنچنان تعریف ها و تعبیرهایی برخوردار بود که گاه تصور می شد ما از پدیده ای «فضایی» سخن می گوئیم، در حالیکه در زمینه همه این هنرها، این گهواره تمدن شرق، این ایران کهن بهره ای به سزا داشته است، مشکل این جا بود که ورود این آداب و رسوم و فرهنگ پیش رفته غرب، زمانی وارد مملکت مامی شود که آحاد ملت ایران سیصد، چهار صد سال بود که بالاجبار از هرگونه فکر و اندیشه ای به دور افتاده بودند و تنها دست ها را به سوی آسمان و خدا دراز کرده بودند که خداوندان زرو زور و حاکمان به سرنوشت محتوم ملت شاید به آنها گوشه نگاهی بیاندازند... اما تنها یک منتقد و یک فرصت در دوران پهلوی ها توانست نشان دهد که این ملت چگونه با اشتیاق به زندگی روی آوردند و با چه شور و شوقی به سوی هنر و فرهنگ غرب توجه می کنند، همین اقبال همه جانبه در رشته تأثر زمانی برای مطالعه

باقی نگذاشت و بلافاصله از شنیده ها و گفته ها، ترجمه ها و اقتباس ها چنان بازاری یافت که برگنجینه ادبی گرد و خاک گرفته گوشه کتابخانه ها توجهی نشد. می شنیدیم که تازه بازگشته ها از فرنگ می گفتند، ماکه «تأثر» نداشتیم، «سینما» نداشتیم، «شعر نو» نداشتیم، از سویی این گفته می توانست درست باشد، و آن هم واژه های تأثر و سینما و شعر از نوع «نو»ی آن بود اما این گروه بدون دانش محتوی فرهنگی کشور خودشان را ندیده گرفتند و آموخته های فرنگی را به آموزه های فرهنگی خودشان ترجیح دادند، و امروز که با یک بازنگری فرصتی به دست آمده است بدنیست که به این دو فرهنگ نگاهی از سر مقایسه بیاندازیم تا بتوانیم با بهره گرفتن از تمام فرم اروپایی و محتوای ایرانی آثار دست اول جهانی را بیافرینیم.

قصه آغاز تمدن در ایران درست برعکس قصه آغاز تمدن یونان - که با جنگ، دیسیسه، مجازات خدایان همراه است - داستانی نرم و آرام و پر از حکمت است و از شاهانی سخن می گوید که در خدمت مردم هستند یعنی راهنمای مردمند!

در شاهنامه از همان آغاز از پادشاهی سخن می گوید به نام «کیومرث» که به مردمان دامداری و کشاورزی را بیاموزد، تا به آنها نشان می دهد برای دوری از سرما پوست حیوانات

وحشی را تهیه کرده و بپوشند، اما در همان وحله اول نه به فرمان خدای خصم و جنگ، بلکه به دست یک «دیو بچه» از میان می رود، دیوی که بادوز و کلک این نوجوان دلاور را از پای درمی آورد. همان «دیوی» که فردوسی در جای جای «شاهنامه» به آن اشاره دارد:

تو مر دیورا آدم بدشناس

که بر پاک یزدان ندارد سپاس ...

«سیامک» فرزند پادشاه «کیومرث» کشته می شود اما نطفه او در زهدان بانویی است که از او «هوشنگ» پا به جهان می گذارد، پدر بزرگش «کیومرث شاه» او را تحت تعلیم خود قرار می دهد به او همه آنچه را که، تا به آن روز پدید آورده بود، می آموزد، «کیومرث» توانسته بود در زیر روشنایی روز «دد و دام» را به فرمان خود در آورد از یک دانه «گندم» دانه هایی تولید کند و از آن دانه ها «تولید به مثل» کند حالا بشر در قدم های «نخستین تمدن» توانسته بود کشاورزی را بیاموزد و از حیوانات نیمه اهلی برای شخم و حمل بار بهره بگیرد و آرام آرام تعدادی از جانوران را اهلی کند و حیوانات اهلی را از چنگ حیوانات وحشی درنده در امان دارد و به این ترتیب چوپانی را متداول کند، اما آنچه رخ می داد در زیر نور خورشید بود و بشر هنوز با غروب کردن خورشید در چنگ سیاه شب گرفتار بود، ظلمت بود و سرما بود و حمله حیوانات وحشی از سویی، حمله دیوها (آدم



نکس از: مرتضی فرزانی

اردوان مفید

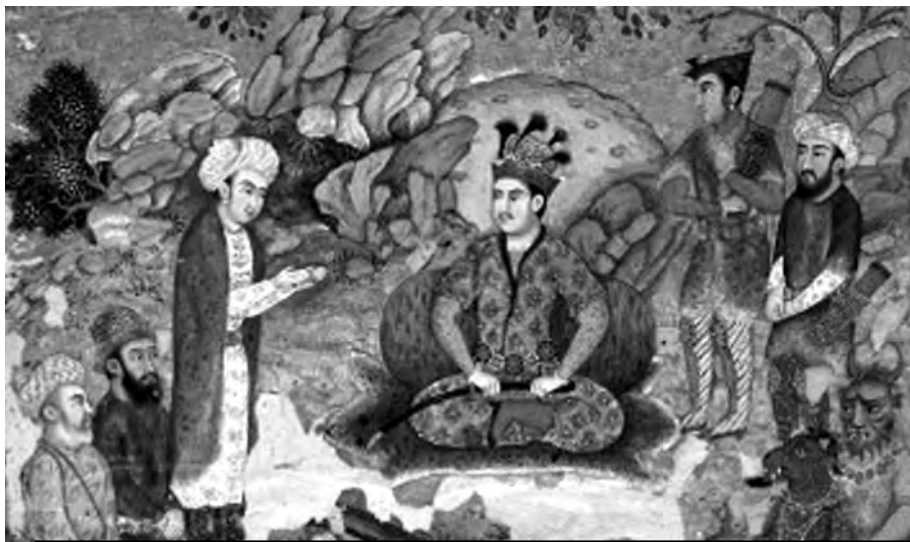
قصه تاریخ تمدن در شرق و غرب، و سرآغاز آن در دو گهواره آغازین یعنی یونان باستان و ایران باستان حکایتی است که می تواند ما را به منشأ، مشترک ثبت این آثار از دو نگاه برساند و شاید بتواند راهگشایی باشد برای یک سردرگمی ۸۰ ساله در زمینه تفاوت های نمایش های ایرانی و تأثر اقتباس شده از غرب. شگفت آن که قصه های این دو مبدأ تاریخ جهان عملاً یک قصه است باد و نگاه و نگرش متفاوت و درست همین نگاه و تفاوت بین اعتقادات «خدایی» است که بعدها ابعاد این تفاوت را از زمین تا به آسمان می کشاند آنگونه که ما سر رشته ها را از دست می دهیم و در

های شرور و قبایل وحشی) از سویی، ناامنی، وحشت، هراس و... گرسنگی و اینکه چگونه خوراک خود را از چنگ «گرگ» و «گراز» دور بدارد، دیو «شب» هرآنچه در «روز» فراآورده بود از چنگشان می ربود، صبح که از غارها بیرون می آمدند، همه چیز باید از نو شروع می شد، در نهایت نیمی از دستاوردهای این انسان هادر تاریکی به هدر می رفت، در همین لحظه با همین تعاریف در فرهنگ های یونان دیدیم که «پرومته» چگونه آتش را از خدایان می دزدد و به انسان «هدیه» می کند و دیدیم که خدای خدایان «زئوس» چگونه «پرومته» را به زنجیر می کشد و چگونه جگر او را هر روز می درد و مردمان را با «هدیه» شوم «پاندورا» اولین زن، (زاینده شوم) با «جعبه بلایا» تنبیه می کند ... اما در تاریخ پر از اخلاق و شاهانه ایرانی، زن در زهدان خود نیکوترین انسان را به جهان میآورد و این «هدیه بزرگ» را در دامن پر از مهر خود می پرورد و آنچه در گذشته بوده است از جمله آموخته ها «پدر بزرگ» می نشیند و کیومرث شاه، از کشاورزی، دامداری و چوپانی را به فرزند می آموزد. و بالاخره پس از آموختن جنگ و گریز و پرتاب سنگ، انداختن نیزه، به جای پدر بزرگ «هوشنگ شاه» می شود و در دوران اوست که یک لحظه حیاتی نحوه به وجود آوردن «آتش» را «کشف»؟! می کند و انسان را از ظلمت و ترس و هراس و گرسنگی و سرما نجات می بخشد و آغازگر اولین «پله تمدن» در ایجاد فنون دیگر می شود ... این دیوها با پدیدار شدن آتش در خدمت هوشنگ شاه در می آیند و سپس به وسیله طهمورث به بندکشیده می شوند. طهمورث دیوبند خط و نگارش را از آنها می آموزد، درست برعکس ادبیات یونان باستان پیش می رود، در یونان این خدایان متعدد هستند که خدای باران و الهه عشق و باروری و خدای حیوانات و غله و غذا و خدایان جنگ و نیستی و مرگ جهان زیرین و جهان زیرین هستند که تمدن را میارایند ولی در سرزمین ما ایران این مردمان هستند که با راهنمایی «شاهی» برگزیده و «رهبری ستوده» همه آن دستاوردهای تمدن یونان باستان را با فروتنی و زیبایی به چنگ می آورند، در آنجا (یونان)! هر خدایی با انسان ها سر جنگ و ستیز دارد، در اینجا «اهورامزدا» ست که نفس اش در نفس انسان هاست، اوست که تخم «خرد» را در دل «شاه» می نشاند و «فره ایزدی» یعنی خواست و پشتیبانی آحاد مردم را با او همراه می کند. از آن سو «اهریمن» است که در چهره های خرابکار ظاهر می شود و هرآنچه انسان می سازد، خراب می کند. در آنجا (یونان) هرآنچه بشر می خواهد به چنگ آورد همراه با ستم است و الم و جنگ و جدال و دسیسه و دروغ و طلسم و جادو اما در اینجا (ایران) به یاری خدای یگانه این «خرد» است که به بشر هرآنچه نیکو هست در راه تمدن «هدیه»

می کند. برای نمونه در این زمینه قصه هوشنگ شاه شنیدنی است: «هوشنگ» فرزند «سیامک» نوه کیومرث – که معروف است که اولین پادشاه یا به گفته ای بسیار قدیمی تر (اوستا) اولین انسان روی زمین است او اکنون پس از پدر بزرگ پلنگینه پوش اش رهبر و پادشاه مردمان دوران «سنگ» است از جمله وسایل حمله و دفاع آن دوران می توان حدس زد که «سنگ» نقش عمده ای داشته است «عصر حجر» است دورانی که از الیاف درخت و یک شاخه درخت و سنگ های تیز کوهساران نیزه درست می کردند و هنوز سریع ترین وسیله دفاع و شکار و جنگ پرتاب سنگ بود و آن کس که قوی تر از همه در پرتاب و هدف گیری سنگ بود قاعدتاً می بایست از «بهترین» ها باشد، می توان حدس زد که گشتی گرفتن و زورآزمایی هایی چون سرشاخ شدن و گرفتن کمر و بر حریف فائق شدن قاعدتاً در این عصر، از جمله تنها فنون جنگ است، چنانچه در جنگ نخستین بشر در همان صفحات نخستین شاهنامه که به مرگ «سیامک» فرزند «کیومرث» منتهی می شود، نه تنها جنگ تن به تن – که به صورت گلاویز شدن دو نفری بوده است – بلکه «بچه دیو» نیز از خدعه در جنگ بهره می برد و با پاشیدن خاک به چشم «سیامک» که بسیار تنومندتر از «دیوبچه» است او را به زانو در میآورد و قلبش را از سینه بیرون می کشد، این واقعه و اولین گشتن یادآور قصه هایی در مذاهب ابراهیمی و از جمله داستان «هابیل و قابیل» است که قابیل به راهنمایی شیطان (یعنی

نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ به زور کیانی رها نید دست جهان سوز مار از جهانجوی جست برآمد به سنگ گران سنگ خرد همان و همین سنگ بشکست گرد فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ نشد مار کشته ولیکن زراز ازین طبع سنگ آتش آمد فراز جهاندار پیش جهان آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین که او را فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد بگفتا فروغیست این ایزدی پرستید باید اگر بخردی شب آمد برافروخت آتش چو کوه

می گریخت! صحنه ای با یک ازدها و یک جرقه غیرعادی که از دل سنگ بیرون آمده است! که به حکم عقل می بایست از این مهلکه فرار کرد اما به حکم فضیلت و خرد و دانایی، «هوشنگ شاه» بلافاصله خود را به محل واقعه می رساند و سنگ دیگری را به همان ترتیب و با ضربه به همان سنگ می زند و سپس با سایش محکم دو سنگ دوباره جرقه ای پدیدار می شود و با بوته خشکی که در آنجاست آتشی فراهم میآورد و آن را یک «هدیه اهورایی» می خواند، همان آتش را که احیاناً با الیاف و پوست حیوانی که در دست داشته اند نگه می دارند و این مقدس ترین پراهمیت ترین «کشف» آن روزگار را «مهار» می کند و فرمان می دهد هرگز نباید این آتش خاموش شود و اوست که به انسان های دیگر طرز ایجاد آتش را نشان می دهد و می بینیم که



آغاز تمدن در یونان با جنگ، ستیز، دسیسه، مجازات خدایان همراه است و در ایران با حرکتی خردمندانه، ظریف و آرام، با ظرافت و پر از حکمت!

همان دیوبدی) با سنگ بر فرق هابیل می کوبد و برادر را می کشد. این قصه هم نشان دهنده «عصر حجر» است هم نشان از وجود «شیطان» در زبان مذهب و هم نشان از «دیو» در زبان شاهنامه است. حال در این عصر «هوشنگ شاه» جوان با گروهی از یاران در کوهستان حرکت می کنند، زمان بایستی تنگ غروب باشد و می توان حدس زد که «هوشنگ شاه» و همراهان به سوی «غار» خود می روند تا ظلمات شب را سرکنند. داستان از زبان فردوسی شنیدنی است:

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس هم گروه پدید آمد از دور چیزی دراز سیه رنگ و تیره تن و تیز ناز دو چشم از بر سر چود و چشمه خون زد دود دهانش جهان تیره گون

همان شاه در گرد او با گروه یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار کز آباد کردن جهان شاد کرد جهانی به نیکی از وی یاد کرد ***

در این لحظه و همین جاست که «هوشنگ شاه» با پرتاب پر قدرت سنگ این ازدها یا مار سیاه را فراری می دهد که آن سنگ کوچک با چنان ضربتی به یک سنگ بزرگ تر (سنگ خارا) اصابت می کند جرقه ای از آن پدید می آید ... توجه داشته باشید هرکس دیگری بود بی توجه و یا با هراس از صحنه حادثه

در تاریخ تمدن ایران نه تنها «هوشنگ شاه» ایران زمین را (مانند «پرومته» ی یونانی) به بند نمی کشند بلکه هوشنگ پیشدادی اولین انسانی می شود که «ظلمت» تیره را می شکند و این «آتش» مهار شده نماینده خورشید در شب های تیره و تار انسان ها می گردد. با همین آتش است که «عصر حجر» و دوران سنگ، به «عصر آهن» قدم می گذارد. در همین قصه پر شور و پر از معناست که هوشنگ پیشدادی، «فره ایزدی» یعنی پشتیبانی آحاد مردم را به «طهمورث» فرزند خود می سپارد و طهمورث است که سنگ بنای دیگر تمدن یعنی «خط و نوشتن» را از خود به یادگار می گذارد که آن هم در همین مسیر شنیدنی است ...

حکایت همچنان باقی ...

طعم مطبوع جدایی!

به قلم یکی از نویسندگان

(۱۶)



«شکر تلخ» اثر «جعفر شهری» داستان یک جوان شرور تهرانی است به نام میرزا باقر و زنی کبری که شوهر او پس از عیاشی‌ها و ولخرجی‌ها با زنی به مشهد می‌رود و در آنجا نیز ماجراهایی دارند و سپس هر کدام جدا جدا از هم در حالی که باقر ترک زن و فرزندانش گفته است به تهران می‌آیند. میرزا باقر در تهران با زنی به نام جواهر ازدواج می‌کند. او از باقر می‌خواهد کبری را طلاق دهد و میرزا باقر اصرار دارد که آنها هر دو با هم زندگی کنند ولی کارشان به دعوا و سپس طلاق کبری می‌شود. زنده یاد جعفر شهری در پایان رمان فقط در یک سطر نوشت: «ساعتی بعد کبری طلاق گرفت و به میرزا باقر نامحرم شد». بدین ترتیب رمان بیش از ۶۰۰ صفحه ای «شکر تلخ» پایان گرفت.

به درخواست پرتعداد خوانندگان، یکی از دوستان نویسنده ما حاضر به ادامه رمان شد و تا آن قسمت از زندگی میرزا باقر در مشهد را که در ابهام مانده بود، دوباره یادآوری کند: وی در مشهد با یک زن بیوه از یک خانواده مؤمن بازاری آشنا شد و با اوصیغه محرمیت خواند. شکوه اعظم در خانه بزرگشان در مشهد اتاقی را به میرزا باقر داد که با یک در به اتاق خود او راه داشت و همان شب اول از همان در متروکه، نزد باقر رفت و تا صبح با او هم بستر شد.

در تمام این چند روز زرین تاج (دختر نوجوان شکوه اعظم) حس می‌کرد که از میرزا باقر خوشش آمده است.

در همین حال اوضاع کشور عوض می‌شود و رضا خان سردار سپه، شاه شده و مملکت به سرعت تغییر کرد و در همین موقع برای اولین بار در آغاز پادشاهی پهلوی در مشهد یک بلوای مذهبی به راه افتاد و مأموران آن را یک روزه سرکوب کردند.

در مشهد شکوه اعظم یک روز که خانه را خلوت دید و دختر جوانش هم نبود بی‌پروا در اتاق خودش با میرزا باقر هم‌اغوشی کرد و در همان حال دخترش بی‌سر و صدا به خانه برگشت و از پشت در و لای پرده شاهد هوسرانی و کامجویی مادرش بود و در عین حال با دیدن آن دو، حالی شهوی به او دست داد و به اتاق خود پناه برد.

ناآرامی مشهد با ورود یک آخوند از نجف اشرف بالا گرفت. با بلوای مشهد، رضا شاه از وزیر

داخله محمود خان جم به شدت بازخواست کرد که این فتنه، توطئه انگلیسی‌هاست و شیخ بهلول هم مأمور آنهاست.

زرین تاج دختر جوان خانواده که مرتب به طور مخفیانه شاهد عشق‌بازی و بغل خوابی‌های شهوت‌انگیز مادرش و باقر بود و اما بیشتر شیفته باقر شد.

یک روز شکوه اعظم به باغشان رفت که میرزا باقر و پسرانش در آنجا پس از بلوای مشهد پنهان شده بودند. برگشته او از خرکچی جوان باغشان خوشش آمد و او را به داخل اتاق خودش برد. به بهانه جابجایی صندوقی او را به صندوق خانه پشت اتاقش کشاند و ترتیبی داد که مرد خرکچی به او تجاوز کند.

با شهوت رانی شکوه اعظم، دختر او زرین تاج هم تصمیم گرفت که روابط بیشتری با باقر داشته باشد و شبی به اتاق او رفت ولی کار از حد بوسه و نوازش بیشتر نبود.

در مشهد شایعه بلوا بالا گرفت و شاه به نخست وزیر خود فروغی دستور سرکوبی شدید داد در همین حال او این انگولک‌های مذهبی را متوجه عوامل انگلیسی می‌دانست.

نایب التولیه رضوی که «بهلول» را در منزل خود پنهان کرده بود، یک روز به او اجازه داد که در مسجد گوهر شاد منبر برود و او روضه خوانی را به یک غوغای مذهبی بدل کرد. میرزا باقر از مخفیگاه خود در باغ به میکده «قاراپط» رفت و شب را در همانجا ماند و نزدیک ظهر قصد رفتن داشت که در میکده قاراپط باز شد و مأموران نظمیه وارد شدند. آنها دنبال بلوای کنندگان در شهر بودند. آنها پس از گفتگوی مختصری با میرزا باقر مشغول عرقخوری شدند و رفتند. میرزا در همانجا خوابید و صبح به منزل شکوه اعظم رفت و جلوی در با زن پرعشوه همسایه دیوار به دیوار آنها چند کلمه ای صحبت کرد و سکینه سلطان با تأخیر در را باز کرد و میرزا باقر او را از شلوغی شهر باخبر کرد. طرفای عصر سکینه سلطان، تعدادی قابل‌لمه و بادیه برای شله زرد نذری که منزل حاج محمد آقا می‌دادند با کلفت آنها بردند و میرزا باقر می‌رفت که چرتی بزند ولی به شدت در منزل را می‌زدند. پایین رفت و در را باز کرد.

زرین تاج که از سکینه سلطان خبر شده بود که میرزا باقر در خانه اشان تنهاست به بهانه ای خودش را به منزلشان رساند و از همان توی هشتی بی تابانه در آغوش مرد ولو شد و سپس مشتاقانه از او خواست که همان عصر با هم عروسی کنند ولی میرزا باقر ناگهان دچار عذاب وجدان شد و نمی‌خواست که با دختر جوان هم‌اغوشی کند ولی زرین تاج با عشوهِ گری و لوندی او را مجبور کرد که آنها به طور غیرشرعی زن و شوهر شوند و سپس چندین هفته بی‌پروا هرکجا که خلوتی می‌یافتند به کامجویی می‌گذرانند.

به واسطه بلوای شهر «بهلول» فرار کرد، دولت، استانداری و نایب التولیه را مقصر شناخت و با چند نفر دیگر اعدام کرد. یک روز میرزا باقر برای استراحت به خانه رفت و ناگهان زرین تاج در را برای او باز کرد و آهسته به او گفت: میرزا من آبستنم!

مقابل آن همه از خودگذشتگی، فداکاری و عشق و محبتی که زرین تاج نثار او کرده بود، نامردی از خود نشان بدهد فکر می‌کرد که به هر نحوی شده از برادران او به خصوص حاج محمد آقا، زری را خواستگاری کند که آبروی خانواده حفظ شود.

این‌که خواهرشان را سر می‌بریدند و او را هم در خواب خفه می‌کردند! آبستنی تنهادرختر خانه‌ای که فقط او «مردم نامحرم» آنجا بود جای هیچ چک و چانه‌ای باقی نمی‌گذاشت که انگشت اتهام را به سوی او بگیرند که واقعاً مجرم بود و دلش نمی‌آمد در

ای که او ماه‌ها در آن خوش‌گذرانده و زندگی کرده بود، برایش دردناک بود و در دورنمای این جریان «آبستنی» که هرگز فکرش را در هم‌اغوشی‌های مکرر با زری نکرده بود در بیدری و آوارگی خود را می‌دید و احتمال انتقام‌گیری برادران زری، که مسلم

«خانم آقا» جلودر اتاقش ایستاده بود و از قیافه او کمی جا خورد: — چته مشتی باقر، مگی کشتی ات غرق شده؟! میرزا تازه به خودش آمد. اما به راستی مانند کشتی غرق شده‌ها بود. نحوست خبر این آبستنی در خانه

میرزا باقر از شنیدن این که دختر گفت: «من آبستنم!» لرزید. در حالی که زری پادبویه طرف ایوان می‌رفت او لحظه‌ای ایستاد و پا به پا کرد و بعد همچنان مات و مبهوت به آرامی به سوی ایوان و راهرو ساختمان روانه شد.



فکر این که با مادر او که یک پامدعی دخترش بود - درباره ازدواج با زری، حرف بزند را از سر بیرون می کرد و حالا هم رو در روی او مانده بود که چه بگوید و بالاخره از جواب درست و حسایی طفره رفت.

خانم می بینید در این یکی دو هفته توی مشهد چه خبر شده؟ چند نفر رو اعدام کردند. هیچ فکرش را می کردید که والی ولایت (استاندار) و متولی امام رضا و با چند نفر از خدام حرم، چند تاجر معروف بازار رو در عرض یک هفته اعدام کنند؟!

می گفتند دختر محمدولی خان اسدی نایب التولیه مشهد عروس نخست وزیر، چتو اون نتونسته جلوی اعدام پدر عروس اش رو بگیره و نجاتش بده؟!

به! چی فکر کردید آدم از اون گردن کلفت ترو معتبرتر نباشه، جلوی شاه لنگ میندازه! یعنی از شیخ خزعل که اینگلیسا پشتش بودند و خودش رو امیر اهواز می دونست، زوردارتر می خواستی؟ که دیدی چطور رضا شاه اونو گرفت و از میون قشون اینگلیسا

بیرون کشید و به تهران آوردش...؟! شکوه اعظم در حالی که دست میرزا باقر را توی دستش گرفته بود که توی اتاق بکشاند، گفت:

چه می دونم والله، خدا بلا رواز سر جوونای من دور کنه، خوب شد که زودتر از این بلوا از مشهد بیرون رفته بودند!

مرد در حالی که دستش را از دست داغ زن حریص - که هنوز فریفته او بود - بیرون می کشید با اشاره چشم و ابرو به اتاق زیرین تاج اشاره می کرد که یعنی: «دخترت اونجاس»!

زن با قیافه ای که یعنی «دختره قابل این حرف ها نیست»! یا «به اون چه مربوطه»؟ او را توی اتاقش کشید. اما تمام فکر و ذکر باقر به دختر بود. به دختری که همه وجودش را دو دستی تقدیم او کرده بود. خودش را همسر او می دانست با اصرار از او خواسته بود که شوهرش باشد. از او بچه دار شود و شده بود و حالا توی اتاقش تکیه داده بود به پشتی و آرام روی شکمش دست می کشید و تک زبانی با بچه ای که هنوز یک هفته بود

که او را به عق زدن و دل به هم خوردگی انداخته بود، حرف می زد. این یک هفته مرتب دلش هوای هله و هوله (لواشک، آلو، تمبر هندی) می کرد. توی حمام از زن ها شنیده بود که همه این حالت ها نشانه آبستنی ست و دیگر خیالش راحت شده بود که او و باقر زن و شوهرند دلش هم مثل دو سه هفته پیش آن چنان نمی خواست که مدام بغل مردش باشد و با هم معاشقه کنند و بوسه هایشان - مثل اولین روزها و هفته ها - به دو سه تا نکشیده او مشتاقانه دستش توی شلوار مرد باشد و به سرعت او را برای هم خوابگی و کام ستانی آماده کند تا با تمام وجودش از آن لذت ببرد و جیغ های شهوی اش را با فشردن دندان روی لبان گوشتالودش، در گلو خفه کند و یا مردش با کف دست یا بوسه لبان او را ببندد!

در چند اتاق آن طرف تر میرزا باقر برای اولین بار از آغوش شکوه اعظم طفره می رفت و دلش هم نمی خواست به دختری که خودش را

همسر او می داند، نارو زده باشد آن هم با زنی که حالا مادر همسر او بود. با این که زری گفته بود که بارها شاهد هم خوابگی و روابط شنیع او با مادرش بوده و یواشکی از لای پرده و در، صحنه هایی از مادرش دیده، که به شدت احساس خجالت کرده و در نهایت دچار حالات شهوی و آتش بلوغ جوانی شده است. شکوه اعظم که با کام بخشی و کام ستانی احساس می کرد که ترگل و ورگل تر شده و ته دل احساس جوانی می کرد همچنان از او دست بردار نبود و میرزا باقر با این که دلواپس یک اتفاق ناگهانی بود، ولی به مرور داشت، و می داد که ناگهان یک دست غیبی سکینه سلطان را به جلوی آن اتاق رساند و این زن پیر خانواده که نه کلفت که در واقع دایه بچه هایی بود که اغلبشان را او بزرگ کرده بود، تا «خانم آقا» برای عبادت به حرم حضرت رضا و میهمانی هایش برود، اکنون در پشت در بود و با این که چند دقیقه ای شاهد کش و واکش آن دو بود بالاخره صدایش از پشت در بلند

شد که یعنی تازه سر و کله اش آنجا پیدا شده و شاهد بی پروایی های زن سالمند نبوده که یک تا پیراهن یقه مرد را رها نمی کرد که با او بخوابد. با شنیدن صدای او، شکوه اعظم به تندی چادرش را به سرش انداخت و میرزا باقر را طرف ته اتاق هل داد که از او دور باشد و خودش به طرف در رفت پرده را پس زد و پرسید:

چتو شده، خبر تازه اییه؟ - آره، خانم آقا! کلفت حاج دایی شما اومده بود که بچه ها از سفر برگشتن و اون جا هستند و گفتند شما و زری خانم فوری برید به خانه حاج علی آقا.

حاج علی آقا تاجر فرش، بزرگ خانواده پس از فوت حاج غلامحسین پدر بچه ها، از معمرین رئیس شهربانی و حتی آیت الله ها به واسطه و جوهاتی که او از طرف خودش و بازاری ها به آن ها می رساند - جلوی پایش بلند می شدند و احترام می گذاشتند!

ورق بزنید

شکوه اعظم ذوق زده گفت:

— خدا رو شکر، مَث این که خطر از اونا گذشته ... تو برو به کلفت اونا بگو ما تا چند وقت دیگه راه میفتیم ... سرراحت هم به اتاق زری برو، و بهش بگو که آماده باشه ...!

سکینه سلطان که رفت، او به میرزا باقر اشاره کرد که از همان دری که شب ها به اتاق او می رفت، برود توی اتاقش و آماده باشد که با آنها به منزل حاج دایی بروند!

میرزا باقر از خدا خواسته به فرزی و چابکی پرده عریض جلوی آن در را پس زد و به اتاق خودش رفت و نفس بلندی کشید: «خدارو شکر این دفعه از شرش خلاص شدم»...

دقایقی بعد سه نفری مادر و دختر - در حالی که میرزا باقر یک قدم عقب تر از آنها می آمد - به طرف منزل حاج دایی می رفتند. در همان حال دل مادر و دختر شور می زد که مأموران شهربانی برسند و بخواهند چادر از سرشان بردارند. آنها مدت ها بود که کمتر از خانه بیرون می آمدند. چادر و پیچه و مقنعه را مثل خیلی از زن ها کنار گذاشته بودند و اغلب با چادر نماز سفید و گلدار که پارچه اش، از روسیه به مشهد می آمد، به این ورو آن ورو می رفتند. آنها از کوچه پس کوچه ها، به خانه حاج دایی علی آقا رسیدند. در حالی که از دو خیابان اصلی هم گذشتند اما هیچ از پاسبان و یا نظامی ها (که از تهران به مشهد آمده بودند) خبری نبود. آنها، دو هفته پیش گله به گله شهر دیده می شدند.

فرار شیخ «بهلول» و غیب شدن او و اعدام استاندار و نایب التولیه آستان قدس رضوی و فرماندار مشهد و چند نفر از کارگزاران (خدام حرم) مثل آبی روی آتشی بود که ماه ها مشهد را به صورت یک آتش فشان مشتعل درآورده بود.

به منزل حاج علی آقا که رسیدند. زن ها به اندرونی رفتند و میرزا باقر توی اتاقی که درش به هشتی بزرگ دم در باز بود، رفت به این حساب که «نامحرم» است و بگذارد که زن ها با خیال راحت با حاج آقا روبوسی و حال و احوال کنند.

مدتی نگذشته بود که محسن آقا برادر زرین تاج به سراغ او آمد و

دستش را گرفت و به اتاق بزرگی که حاج علی آقا، روی تشکچه ای لمیده بود، برد. یک طرف اتاق گوش تا گوش زن ها که رویشان را گرفته بودند، نشسته بودند و طرف دیگر مردهای فک و فامیل آنها از جمله برادران خراسانی.

حاج محمد آقا نزدیک به حاج دایی بزرگ فامیل دوزانو زده بود و با او آهسته گپ و گفت داشت.

میرزا باقر که حالا تعارف و احترام های بازاری و یک دست به سینه دولا شدن مؤمنانه را یاد گرفته بود همان دم در نشست و سرش را پایین

انداخت تا این که برادر بزرگ زری او را صدا زد:

— برادر باقر، مَث این که بلا از شمادور بوده، الحمدالله سلامتید. انگار خوش هم گذشته!

یکبار میرزا باقر از حرف ته جمله او دلش شور زد. دلواپس و کمی دستپاچه شد و همان طور که نشسته بود، لنگه به لنگه شد و کمی با تنه پته گفت:

— شکر خدا، ما خودمون رو کشیده بودیم کنار و گم و گور بودیم که توی این بلوا کار دست خودمون ندیم!

برادر دیگر زرین تاج خنده بلندی کرد



و گفت:

— انقدر دم کلفت گیر انداخته بودند که دیگه به تونمی رسیدند ولی بایس هم چنان احتیاط کنی که توی تله نیفتی!

میرزا باقر باز هم یاد آستنی زرین تاج افتاد و توی دلش گفت: «از تله مأموران شاه، بدتر توی بد دامی گیر کرده!» با این حال خنده ای کرد و گفت:

— قربون! ما گرگ بارون دیده ایم، آنقدر بلا توی این سفر مشهد، به سرمون اومده که بلدیم گلیم خودمون رو از آب بیرون بکشیم!

حاج علی آقا بالبخند گفت:

— خیالت راحت باشه آنقدر سمن هست که نوبت به یاسمن نمی رسه! همه و حتی زن ها خندیدند و میرزا باقر ناگهان در یک لحظه چشمان درشت زری را دید که مشتاقانه او را نگاه می کرد و به محض این که نگاهشان به هم برخورد و دختر به بهانه مرتب کردن چادرش، دو طرف چادر را گرفت و باز و بسته کرد و سرو گردن و سینه ای نشان داد که باز هم میرزا باقر را حالی به حالی کرد و حالا متوجه شد که رنگ چشمان زری به هر حالتی از خاکستری تا میشی و سیاه و حتی آبی تغییر می کند. این درست لحظه ای بود که شکوه اعظم مچ نگاه آن دو را گرفت و این بار کمی توی فکر فرو رفت و بفهمی نفهمی بدگمان شد و از همانجا به صرافت افتاد که چشم و گوشش باز تر باشد به خصوص که برای اولین بار امروز، میرزا باقر از به آغوش کشیدن او، اکراه نشان داده بود!

«خانم آقا» بعد خودش را قانع کرده بود: «بلکه می خواد پول توجیبی خودش رو بالا بیره»!

شکوه اعظم هر هفته مقرری او را وقتی می خواست پس از کام گیری، رختخواب او را ترک کند، زیر تشک اش می گذاشت و هفته های اول میرزا باقر احساس می کرد که «داماد سرخانه» شده! اما از وقتی زرین تاج هم او را توی هچل انداخته بود حس می کرد که واقعاً «داماد سرخانه» است! به خصوص از این بابت «همسر غیر شرعی» او بابت شگون این وصلت گناه آلود دست و دلبازی زیادی نشان داده بود!

با این خیالات میرزا باقر در میان آن جمع خود را تک و تنها می دید و همچنان ته دل او مالش می رفت و فکرهای ناجوری او را پریشان کرده بود که در زدند و پشت بندش صدای کلفت خانه را شنید:

— حاج آقا رییس نظمیه مشهد اومدند!

جمع زن و مرد اتاق به پیچ و حرکت نگران کننده ای افتادند اما حاج آقا با طمأنینه برخاست:

— ایشون رو به اتاق مهمانخانه هدایت کنید!

بعد بلند شد عبا را به دوش انداخت و رو کرد به برادران خراسانی و با آرامی و محبت گفت:

— جای نگرانی نیست، اومده دستخوش بگیره!

سپس با قدم های کوتاه اتاق را ترک گفت و رییس شهربانی مشهد هنوز به عنوان احترام منتظر حاج آقا مانده و به اتاق مهمانخانه نرفته و توی هشتی منزل ایستاده بود. صدای سلام و علیک و ماچ و بوسه و قهقهه خنده آن دو آرامش و نشاط را به آن اتاق آورد ولی ناگهان میرزا باقر بلند شد و حاج محمد آقا پرسید: کجا؟!

— می خوام برم حرم دو رکعت نماز شکر بخونم که همه امون جون به سلامت دربردیم!

همه تأییدش کردند و او خدا حافظی کرد و از منزل بیرون آمد ولی خیالات جورا جور او را رها نمی کرد. برای اولین بار وضع جیبش خوب بود. تنها بود. سرخر و مزاحم نداشت اما هوس عرق و شراب و زن نمی کرد واقعا می خواست به حرم امام رضا یا مدرسه گوهرشاد برود و با خدا درد دل کند...

توی طاق و رواق حرم می رفت زیارتنامه بخواند که متوجه شد دو چشمان کنجکاو و شوخ یک زن به او خیره شده است. انگار آشنا به نظر می رسید. زن خیلی جوان بود و او با خودش زمزمه کرد: «خدا به خیر بگذرونه این دیگه از کجا جلوی پام سبز شده؟»

بعد دید که زن به طرف او می آید و در یک قدمی ازش پرسید:

— شما میرزا باقر نونوا نیستید؟

ادامه دارد



شاعر ملی مصطفی بادکوبه‌ای به حبس

و پرداخت جریمه نقدی محکوم شد!

● بالاخره حکومت اسلامی تحمل آشکار شاعر ملی ایران دکتر مصطفی بادکوبه‌ای را نیاورد و او از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به سه سال حبس محکوم شد.

● بنا به گزارش از تهران، این شاعر ناسیونالیست ایرانی در دادگاه بدوی از سوی قاضی صلواتی به سه سال حبس تعزیری و پنج سال محرومیت از شعر خوانی در انجمن‌ها و سه میلیون ریال جریمه نقدی محکوم شد.

● این نویسنده و شاعر منتقد در اواخر سال ۸۹ و در فروردین ماه ۹۰ با مراجعه ماموران امنیتی به منزلش بازداشت و روانه زندان اوین شد. مصطفی بادکوبه‌ای پس از حدود سه ماه با قرار وثیقه از زندان آزاد شد، اتهام تفهم شده به وی «اقدام علیه امنیت ملی» بوده است.

ارسالی از تهران

فاطمه آلیا نماینده مجلس شورای اسلامی گفت: فحاشی مرد به زن خشونت نیست

با تشکر از شما خانم احمق و بی‌شعور نفهم - جامعه مردان ایرانی



● روایت شیخ محمد یزدی (رئیس سابق قوه قضاییه - جمهوری اسلامی) از محوآیت الله شریعتمداری

چگونه دفع شر دشمنان؟

«امام در مقام دفع فتنه (آیت الله) شریعتمداری، برخوردی هوشمندانه کردند. امام در آن ملاقات خصوصی به من ابراز کردند که: وضع ایشان (شریعتمداری) بدتر از آن است که آقایان فکر می‌کنند!

این جمله احساس باطنی امام را در مورد شخصی که هم دوره ایشان محسوب می‌شده و با هم بزرگ شده بودند، روشن می‌کرد. مع الوصف امام هرگز بر اساس این احساس باطنی گام برنداشتند و اجازه دادند مرور زمان، قضایا را روشن کند و طوری نشود که قضاوت تاریخ این گونه باشد که امام برای از رده خارج کردن «رقبای خویش» پیش دستی کرده‌اند.

در همان مقطعی که فتنه «خلق مسلمان» هنوز به طور کامل آشکار نشده بود، یک روز صبح مرحوم حاج احمد آقا روزنامه‌ای را آوردند که در آن راجع به خلق مسلمان مطالبی آمده بود. بعد به من گفت: - وقتی این روزنامه را به امام نشان دادیم، امام از توطئه‌هایی که آقای شریعتمداری در تدارک آن است، عصبانی شدند و گفتند: «این چه بساطی است که راه انداخته‌اند و چرا آقای

شریعتمداری این گونه می‌کند؟

حاج احمد آقا این کلام امام را به - گونه‌ای برای من نقل کرد که گویی معنایش این بود که چرا کسی جواب این توطئه‌ها را نمی‌دهد؟

من با توجه به این که شور جوانی و بی‌پروایی در سر داشتیم، به احمد آقا گفتم:

- اگر برای شما مسأله‌ای نیست، من ظرف همین امروز و فردا برنامه‌ای می‌چینم و در محله ترک نشین قم که در آن سوی پل قرار دارد، با این جماعت جلسه می‌گذارم تا ببینم حرف حسابشان چیست؟ خوشبختانه همه قمی‌ها با ما هستند و می‌توانم به نتیجه این نشست مطمئن باشم!

حاج احمد آقا از این پیشنهاد بسیار خوشحال شد و گفت:

- بسیار فکر خوبی است و حتی نیازی هم نیست که من این امر را با امام در میان بگذارم. شما می‌توانید کارتان را شروع کنید.

بعد از این که از حاج احمد آقا جدا شدیم، بنده کاملاً برایم مسلم شده بود که در آن مقطع، باید برای «جلب رضایت باطنی

امام» وارد عمل شوم و در دفع فتنه خلق مسلمان بکوشم. از همین رو، بی‌درنگ دوستان را صدا زدم و در میدانی که در حال حاضر به آن میدان توحید می‌گویند، یک برنامه سخنرانی ترتیب دادیم. جمعیت انبوهی جمع شده بودند و بنده از راه پشته به قسمتی که به عنوان جایگاه سخنرانی در نظر گرفته بودند، هدایت شدم. البته در آن ایام، چیزی به نام تریبون وجود نداشت و جای مرتفعی را برای قرار گرفتن سخنران در نظر می‌گرفتند و چون رعایت مسائل امنیتی وجود نداشت - به دلیل این که ترورهای کور منافقین باب نشده بود - با خیال آسوده مقابل جمعیت می‌رفتم و نطق می‌کردیم. در آن روز، بنده سخنرانی مفصلی را علیه «حزب خلق مسلمان» و آقای شریعتمداری ایراد کردم که ارزش ثبت تاریخی دارد. شاید برخی افراد دستگاه ضبط صوت هم با خود آورده بودند و نوار این سخنرانی احتمالاً موجود است.

منبع خاطرات «آیت الله محمد یزدی» مرکز اسناد انقلاب اسلامی - ارسالی «رسول حقیقت»

چهره‌های آشنا:



شهرت بعد از «اسکار»

● هیئت داوران فستیوال بین المللی سینمایی «کارلووی» در جمهوری «چک» جایزه بهترین بازیگر این جشنواره را به لیلا حاتمی اعطا کرد و بازی او در فیلم «پله آخر» مورد تحسین دیدارکنندگان و سینماگران و داوران قرار گرفت. این فیلم را علی مصفا همسر لیلا نوشته و کارگردانی کرده و خود در آن بازی کرده بود که جایزه منتقدان بین المللی فیلم را کسب کرد پوستر همین فیلم نیز جایزه بهترین را دریافت کرد. بلاشک حضور «لیلا حاتمی» در مراسم جایزه اسکار و بازی در فیلم اصغر فرهادی برنده اسکار به خاطر فیلم «جدایی...» در توجه منتقدان سینمایی جهان به «لیلا» بی اثر نبوده است. گرچه حضور او با وجود پیراهن بلند و شالی که به سر داشت در تهران «بدحجابی» محسوب گردید و موجب دندان قروچه «اصحاب حجاب و عفاف» شد!



حادثه بعد از طوفان

● یک حادثه بعد از طوفان، جان یک ایرانی ۶۷ ساله آرشیبتکت به نام محمد غفور یان را در واشنگتن گرفت و همسر او مجروح شد. مرگ او پس از آن اتفاق افتاد که بر اثر طوفان یک درخت بر روی سیم برق و به روی اتومبیل او فرو افتاد و باعث آتش سوزی شد و مرحوم غفور یان بدون اطلاع از قطع سیم برق با کپسول آتش نشانی در تاریکی به سوی اتومبیل مشتعل اش می رفت که با گذاشتن پا بر روی کابل برق دچار برق گرفتگی شد و جان باخت. او در سال ۱۹۸۹ با خانواده خود به آمریکا مهاجرت کرده بود.

پشت سپر مذهبی!

● اهالی سینما به شوخی و طعنه او را سگ نازی آباد می نامند! یا این که: در سینمای ایران سگ بسته اند! منظور دست اندرکاران سینما، موجودی است به نام فرج الله سلحشور کارگردان سریال پرهزینه «یوسف» که پشت «سپر مذهبی» رکیک ترین توهین ها را نثار سینماگران (اعم از هنرپیشه و کارگردان) کرده و می کند و هفته گذشته نیز من باب تحقیر یکی از دست اندرکاران سینما کلمه «کارگر» را به کار برد که: «امر به این هنرمند مشتبه شده که او ملاک جامعه است در حالی که کسی هم نیست که به او بگوید: توبه اندازه یک کارگر هستی». (حالا خوب شد که نگفت «عمله»!)

او یک بار «سینمای ایران» را «فاحشه خانه» نامید و چندی پیش هم ادعای کرد بیشترین مواد مخدر و تریاک در سینمای ایران مصرف می شود.



همسر دیرینه «گلستان»

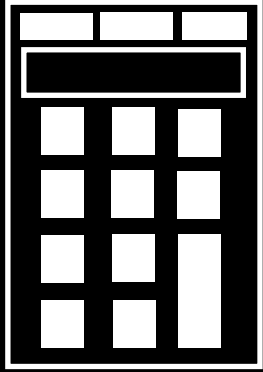
● ابراهیم گلستان نویسنده مشهور و فیلمساز معتبر تا وقتی در ایران بود (حتی حالا هم که در انگلستان به سر می برد) نسبت به «زندگی خصوصی» خود بسیار «حساس» است. او در آن زمان هم به ندرت از زن و فرزندان و محیط کار و فامیل و زندگی گذشته سیاسی خود در حزب توده، سخن می گفت اما با درگذشت خانم «مریم فخراعظم تقوی شیرازی» در هفته گذشته خبرگزاری دانشجویان اطلاع داد که وی در ۱۷ سالگی با پسر عموی خود ابراهیم گلستان ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو فرزند هنرمند «لیلی و کاوه» بود. اما مرگ دردناک کاوه گلستان (عکاس هنرمند) در جبهه جنگ ایران و عراق، برای او با وجود کهولت سن بسیار دردناک بود. خانم مریم فخر اعظم در ترجمه دستی داشت و در دهه های آخر عمرش سفالگری می کرد و به قول خودش «برای زنده بودن نه برای زندگی». او متولد سال ۱۳۰۴ و در تیر ۱۳۹۱ امسال در تهران فوت شد.



محقق ایرانی سرطان شناس!

● تیمی از متخصصان دانشگاه لس آنجلس به رهبری بهرام جلالی محقق ایرانی این دانشگاه موفق به ابداع دوربینی شدند که می تواند در رشته سرطان شناسی سلول های سرطانی را به سرعت شناسایی و تشخیص دهد و به فوریت از توسعه سلول های مخرب جلوگیری کند که در حال حاضر موجب ۹۰ درصد از مرگ و میرهای ناشی از سرطان است.





F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

خدمات حسابداری و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

Enrolled Agent

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

- انجام کلیه امور حسابداری و
- دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری
- از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارشهای مالی جهت استفاده
- مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسبترین قیمت ممکن را
- به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364

Crown Valley Market Place

مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!

27771 Center Drive

Mission Viejo, CA 92692

Tel: (949) 340-1010

«معمار انقلاب» در دام انقلاب!



● از سفر یکی از «معماران انقلاب» به خارج از کشور جلوگیری شد تا در ایران بماند و در سن ۹۰ سالگی شاهد نکبت و بدبختی حاصل از انقلاب اسلامی باشد که او و رفقای جبهه ملی و نهضت آزادی او، به فتنه خمینی یاری رساندند تا حکومت اش، در ایران جاییفتد. احمد صدر حاج سید جواد از دوستان نزدیک مهندس مهدی بازرگان، وزیر کابینه او، عضو شورای انقلاب، به دستور دادرسی انقلاب در زندان اوین «ممنوع الخروج» اعلام و احضار به ای برای نامبرده ارسال شده است. آیا باز هم جا دارد که بگوییم: باش تا صبح دولت پدمد؟!

مربی پرتغالی پرسپولیس

● یک میلیون و دویست هزار دلار (با دلار ۱۹۷۰ تومانی) دستمزد یک سال «مانوئل خوزه» سرمربی پرتغالی تیم پرسپولیس تهران است. این رقم غیر از امکانات دیگری مانند اتومبیل و آپارتمان است که باید در اختیار او گذاشته شود و در صورت قهرمانی پرسپولیس پاداش کلانی هم به او بدهد که امکانات و دستمزد او اضافه خواهد شد. «خوزه» در مورد قهرمانی پرسپولیس گفته است آن مربی که در آغاز کار چنین قول هایی می دهد فوتبال را نمی شناسد اما قول می دهم پرسپولیس در ردیف دوازدهم هم نباشد! «خوزه» را در کار مربیگری دو دستیار «بدنساز» و «آنالیزور» یاری می دهند.



سخنگوی رییس

جمهور آلمان

● یک روزنامه نگار سابق مطبوعات آلمانی (روزنامه معتبر «فرانکفورتر روندشاو» و گزارشگر روزنامه «تاگی تستایونگ» و مجری سابق برنامه های رادیویی و شبکه تلویزیونی این کشور) سخنگوی «یواخیم گاوک» رییس جمهور آلمان شد.

خانم «فردوس فرودستان» در سال ۱۹۶۰ در آلمان متولد شد. مادر او آلمانی و پدرش ایرانی ست و تحصیلات خود را در ایران و سوئیس و آلمان گذرانده و فارغ التحصیل رشته های علوم سیاسی و حقوق است. همسر خانم



فروودستان «میشائیل وسپر» از بنیان گذاران حزب سبزهای آلمان و وزیر کابینه از این حزب بوده است. خانم فردوس فروودستان تا کنون بابت فعالیت رسانه ای و روزنامه نگاری چندین جایزه دریافت کرده است.

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

ویزا و مسترکارت پذیرفته می شود و در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس حاصل نماییم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com
(Ferdosi Emrooz: در وجه)

WEEKLY PUBLICATION

Issue: 112

Date: July 18, 2012

Editorial & Production

Publisher: Assal Pahlevan

Editor: Abbas Pahlevan

Editorial, Advertising &
Subscription Office

Ferdosi emrooz

19301 Ventura Blvd, #203

Tarzana, CA 91356

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Email: ferdosiemrooz@gmail.com

Website: www.ferdosiemrooz.com

آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵

کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰

اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

Name:
نام

Last name:
نام خانوادگی

Address:
آدرس پستی

Country:
کشور

Telephone:
تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سردبیر: عباس پهلوان

مدیر مسئول: عسل پهلوان

تدارکات: رضا پهلوان

گرافیک: آرتور آزاریان

عکاس: فریدون میرفخرانی

تایپ: حمیرا شمسیان

امور بازرگانی: ونوس

facebook

Ferdosi Emrooz

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Rose Market 6153 SW Murray Blvd., Beaverton OR 97008 (503) 646-7673	Time Co.(Sepide) 62 Ter Rue Des Ent. Paris 75015 France (01)45-781324	Caspian market 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042 (410) 313-8072	Perspolis Market 327 S. Rancho Santa Fe Rd. San Marcos, CA 92078 (760) 761-0555	Westwood Music 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310)473-4980	Shayan Market 3801 West PCH Torrance, CA 90505 (310) 375-5597
Ketab Corporation 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Star Market 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	Tehran Market 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	Q Market 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	Selin Food Bazaar 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	Crown Valley Market 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
Kolbeh Ketab 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	Tochal Market 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	Super Saman Market 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	ARA Grocery 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	Wholesome Choice 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	Super Irvine 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
Pars Book, INC. 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	Glatt Kosher Market 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	Woodland Hills Market 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	Hawthoren Market 24202 Hawthoren Blvd., Torrance CA 90505 (310) 373-4448	Jordan Market 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	Mission Ranch Market 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

VENTURE FARM



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com

م «فردوسی امروز» زده

FERDOSIEMROOZ.COM

هم اکنون می‌توانید از طریق وب سایت
هفته‌نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید!

